

افسانه
مذهب جعفری

تألیف:
دکتر طه حامد دلیمی

مشخصات كتاب

اسم كتاب به عربى: أسطورة المذهب الجعفري

اسم كتاب به فارسى: افسانه مذهب جعفرى

مؤلف: دكتور طه حامد دليمى

فهرست موضوعات

مقدمه	۶
فصل اول	۱۰
موجود نبودن کتابی فقهی از امام جعفر صادق	۱۰
اصول چهارصدگانه:	۱۲
تفاوت عجیب میان مذاهب فقهی موجود و مذهب جعفری	۱۵
فصل دوم	۱۸
اختلافات فقهی میان فقهای «مذهب جعفری»	۱۸
اخباریون و اصولیون:	۱۸
اختلاف اصولیون بر سر مسأله «ولایت فقیه»:	۲۰
دریای بدون ساحل:	۲۴
۱- ازدواج مرد مسلمان با زن اهل کتاب:	۳۲
۲- نماز جمعه:	۳۳
هر فقیه با خودش مخالفت می کند:	۳۵
اختلاف در عقیده:	۴۲
کشتی نجات... کشتی نجات، کدام کشتی است؟!:	۴۵
سوار کدام کشتی شویم؟:	۴۶
عبارت «قول امامیه» در کتابهای فقهی و اصولی اهل سنت:	۴۷
عمل نکردن به فقه امام زمان... چرا?!:	۴۸
دلیل نیاز به استمرار امامت چیست؟:	۵۰
عصر پیشوایان مذاهب فقهی:	۵۰
از بین رفتن فقه امام جعفر صادق از نظر اهل سنت و شیعه:	۵۱

فصل سوم	۵۴
معتبر نبودن اسانید و روایات از امام جعفر	۵۴
حقایقی مهم از اسانید شیعه	۵۵
۱- دروغ بودن ادعای روایت از اهل بیت	۵۵
۲- راویان شیعه از اهل بیت نیستند:	۵۶
نمونه هایی از اسانید کتاب «کافی» اثر کلینی:	۵۶
نمونه هایی از اسانید بخاری در کتابش «الصحيح الجامع»:	۵۸
۳- تألیف کنندگان منابع حدیثی شیعه، همه شان غیر عرب اند:	۶۳
مقایسه منابع حدیثی شیعه با منابع حدیثی اهل بیت	۶۴
۴- سلسله راویان، دارای حلقه های معیوبی است:	۶۵
مقایسه میان اصحاب محمد ﷺ و اصحاب جعفر:	۶۷
۵- راویان شیعه در خود منابع شیعه مورد جرح و ضعف قرار گرفته اند:	۶۸
الف- زراره بن أعین:	۶۸
ب- ابوبصیر لیث مرادی:	۷۱
ج- محمد بن مسلم:	۷۲
د- برید بن معاویه عجللی:	۷۳
۶- کثرت دروغگویانی که بر اهل بیت دروغ بسته اند و تأثیر آن در روایت از اهل بیت:	۷۳
فصل چهارم	۹۲
استناد و تکیه به قاعده «خذ ما خالف العامه» در ترجیح میان احکام متعارض فقہی	۹۲
فصل پنجم	۹۴
تقیه	۹۴

- تقیه از نظر شیعه یکی از ارکان دین است: ۹۴
- از بین رفتن دین به سبب «تقیه»: ۹۵
- این چنین فقه و مذهب جعفر صادق ع از بین رفت: ۱۰۱
- «امام» دین را ضایع و تباه ساخته تا خودش را حفظ نماید: ۱۰۲
- فصل ششم ۱۰۳
- مضمون «فقه جعفری»: ۱۰۳
- متععه با دختر باکره: ۱۰۳
- متععه با دختر اروپایی: ۱۰۴
- اباحه نگاه کردن به زنان بیگانه: ۱۰۷
- نماز خواندن با بدن برهنه: ۱۰۸
- جواز داخل شدن به حمام عمومی با حالت برهنه، و «امام» شخصاً این عمل را در حضور مردان انجام می دهد: ۱۰۸
- عمر بن خطاب به زور با ام کلثوم، دختر علی ازدواج می کند: ۱۰۹
- جماع به شکل قطار: ۱۱۰
- لواط وضو را نقض نمی کند: ۱۱۱
- فهرست منابع و مآخذ ۱۱۲
- برحسب پیوسته آمدن آنها در این کتاب ۱۱۲

مقدمه

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على إمام المتقين وسيد العالمين محمد وعلى آله وأصحابه وأتباعه أجمعين.

اما بعد:

مفاهیمی که در بین اقشار متوسط مسلمانان شایع است، اطلاق عنوان «جعفری» بر شیعه امامیه است به جهت اینکه آنان در فقه تابع مذهب امام جعفر صادق عليه السلام هستند و فقه آنان به امام جعفر صادق نسبت داده شده است. اما وقتی به آثار و لوازم این عنوان به دقت نگاه می‌کنیم به جایی نمی‌رسیم! زیرا پیروان مذهب جعفری در حقیقت:

- تابع فقه مشهور امام جعفر صادق نیستند.
- یا تابع فقهی نیستند که فقه جعفر را برایشان نقل کند.
- یا تابع فقهی نیستند که بر اساس نظریات امام جعفر پایه گذاری شده باشد.
- یا - حداقل - تابع فقهایی نیستند که در اغلب مسائل فقهی اتفاق نظر داشته باشند.

به جای تبعیت از فقهی معلوم و مشخص که نسبت آن به امام جعفر مشهور باشد، می‌بینی که آنان عملاً در مسأله امامت نظرات مختلفی دارند و از چند فقیه با نظرات متفاوت تقلید می‌کنند. و می‌دانند که هر فقهی مذهب خاص خودش را دارد. از نظر آنان هر کس از یکی از آنها تقلید نمود جایز نیست از مجتهدی دیگر تقلید نماید! و در میانشان اختلافاتی وجود دارد که علماء و دانشمندان شیعه قبل از عامه مردم از آن می‌نالند. ابو جعفر طوسی، شیخ الطائفه می‌گوید: «در آثار مکتوب خودم به نام «استبصار» و «تهذیب الأحكام» احادیث گوناگون امامان عليهم السلام در رابطه به فقه ذکر کرده ام که بالغ بر پنج هزار حدیث است و در اکثر احادیث توضیح داده ام که شیعه در عمل به آنها با هم

اختلاف دارند. و این قابل پوشیدن نیست تا جایی که اگر در احکام فقهی بیندیشی می‌بینی اختلافشان با هم بیشتر از اختلاف ابوحنیفه و شافعی و مالکی است.^۱

این اختلافات ضد و نقیض نشان می‌دهد منابعی که این احکام از آن استخراج و استنباط شده اند، مختلفند؛ چون معقول نیست این مسائل مورد اختلاف و مسائلی دیگر که قابل شمارش نیستند به گونه‌ای که در مذاهب چهارگانه اهل سنت هم مانندی ندارند، از سرچشمه‌ای واحد با یک امام نشأت گرفته باشد! و بدان که بسیاری از این مسائل هر عاقلی را متوجه می‌سازد که از عالمی محترم مثل امام جعفر امکان ندارد چنین مسائلی صادر شده باشد. این از یک جهت.

از جهتی دیگر اهل تشیع در میانشان کتاب فقهی یا کتاب حدیثی که امام جعفر به دست خودش تألیف و نوشته باشد یا شاگردان نزدیک به او آن را جمع آوری کرده باشند، ندارند تا در موقع نیاز بدان مراجعه کنیم و مطمئن باشیم که مربوط به ایشان است. و هیچ مستندی که به آن فتوا دهند ندارند بجز روایاتی که صحیحان قطعی نیست، تازه به صراحت از آنها ایراد می‌گیرند و از آنها مشکوک اند!

آیا باور داری که شریف مرتضی می‌گوید: «مستند اکثر احکام فقه خالی از افرادی که پیرو مذهب واقفیه هستند، نیست. آن افراد در روایت چه اصل باشند چه فرع، چه از کسی روایت کرده باشند و چه از آنها روایت شده باشد. و ماشاءالله «غلاة» و «خطابیه» و «مخمسه» و «اصحاب حلول» مثل فلان و فلان و افرادی که قابل شمارش نیستند، هم

1 - العدة فی أصول الفقه، طوسی، ۱۳۸/۱.

خیلی زیادند، و کسی مثل قمی مشبه مجبر - و در آخر می گوید - پس از کجا صحت خبری که روایت می کنند برایمان روشن می شود»^۱.

اهل تشیع به این جهت اسم خودشان را «امامیه» گذاشته اند به این اعتبار که آنان - غیر از دیگر مسلمانان - در فقه و احکام مرجعشان امامان معصوم است. اما در واقع می بینیم که آنها در اموراتشان مقلد انسانهای عادی هستند مثل صدر، سیستانی و خمینی و... در نتیجه امام معصوم فقط اسمی است بی مسمی و عنوانی است بی محتوا! پس، از معنی «امامت» و خود را نسبت دادن به آن چه چیزی باقی می ماند؟

و این چنین به این حقیقت می رسیم که: شیعه در واقع نه جعفری هستند و نه امامی!! اگر چنین نیست پس، آن امام معصومی که در فقه از او فتوی می گیرند یا در احکام به او مراجعه می کنند مشخص نمایند. یا حداقل کتابی که امام جعفر تألیف کرده یا نوشته ارائه دهند. این در حالیست که میدان فقه و افتاء نزد آنان وسیع است و حکومتی دارند که به نام آنان اداره می شود پس امام معصومی وجود ندارد.

این رساله که یک سیر علمی است در بین حقایقی انکارناپذیر و دلایلی روشن و آشکار، آنچه را در این موضوع مهم ادعا می کنم، ثابت می نماید، آن را در شش قسمت خلاصه کرده ام. - که یکی از آنها برای مشخص شدن پایه های این مذهب که به سرور ما، جعفر بن محمد رضی الله عنه منتسب شده و برای بری بودن ایشان از آن، کافی است - این شش قسمت عبارتند از:

۱- موجود نبودن کتابی فقهی از امام جعفر صادق که شیعه در احکام فقهی شان بدان مراجعه نمایند.

1 - رسائل شریف مرتضی، ۳/۳۱۰. به نقل از کتاب «مدخل إلى فهم الإسلام»، تألیف یحیی محمد که شیعه دوازده امامی است، ص ۳۹۳.

- ۲- اختلافات شدید فقهی در بین فقهاء «مذهب جعفری».
 - ۳- معتبر نبودن اسانید و روایات از امام جعفر.
 - ۴- تکیه به قاعده «خذ ما خالف العامة» در ترجیح دادن میان احکام متعارض فقهی.
 - ۵- تقیه.
 - ۶- مضمون «فقه جعفری».
- با علم به اینکه این موضوع مهم، لازم است کتابی علمی و آکادمیک در مورد آن نوشته شود و بر همگان پخش گردد تا مردم چهره حق از باطل را بشناسند. و با حقیقتی پاک و روشن در بین گرد و غبار ناروا و تقلبی که حالا وقت آن رسیده که از جلو چشم به خواب رفته گان و از عقل خواب دیدگان برداریم، آشنا شوند.

والحمد لله رب العالمین

شنبه

۱/۱/۱۴۲۵هـ.ق

۲۱/۲/۲۰۰۴میلادی

فصل اول

موجود نبودن کتابی فقهی از امام جعفر صادق

نزد شیعه کتابی در فقه که امام جعفر صادق رحمته الله خودش آن را نوشته باشد یا شاگردانش تدوین کرده باشند و مردم تا امروز آن را به کار ببرند موجود نیست همچنان که عادت بقیه فقهاء مذاهب این چنین بوده است. و آنچه که به امام جعفر در فقه نسبت داده شده صدها سال بعد از وفاتش نوشته شده و سند صحیحی ندارد که به آن اعتماد کنیم.

حقیقی که روشن است اما از ذهن عوام شیعه پنهان است، این است که جعفر صادق رحمته الله - یا هر کدام از دوازده امام - نه در فقه و نه در حدیث کتابی تألیف نکرده اند!

بر عکس ائمه چهار مذهب و دیگران، که هر کدام هم در فقه و هم در حدیث کتاب تألیف کرده اند.

امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت رحمته الله برای ما در حدیث «المسند» به جا گذاشته. و در فقه او هم شاگردان مستقیمش مانند ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی به تدوین و نقل آن همت گماشته اند.

امام مالک بن انس رحمته الله به قلم خودش «موطأ» در فقه و حدیث به جا گذاشت. امام شافعی رحمته الله «المسند» در حدیث، و «الأم» در فقه به جا گذاشت. و او با کتاب (الرسالة) بانی و مؤسس علم اصول فقه محسوب می شود و این اولین کتابی بود که در اسلام در این باب تألیف شده است.

و امام احمد بن حنبل شیبانی رحمته الله، «مسندش در حدیث مثل آتش بر روی علم می درخشد. و فقہش هم، محفوظ و مدون است». و از مشهورترین شاگردانش، آنهایی که فقہش را تدوین کرده اند، امام خلیل رحمته الله می باشد!

حتی امام زید بن علی رحمته الله فقه مدون و کتاب مسند در حدیث دارد.

بجز جعفر بن محمد، صادق! که نه در حدیث و نه در فقه کتابی ندارد که خودش نوشته باشد یا شاگردانش آن را جمع آوری کرده باشند. و شیعه هیچ مسندی از امام جعفر ندارند که به آن فتوا دهند. بجز روایاتی که صحیح بودنشان برای آنها هم قطعی نیست و تازه به صراحت از آن روایات ایراد می گیرند و در آنها شک دارند.

و روایاتی که به امام جعفر نسبت داده شده با فاصله زمانی زیادی تدوین شده اند. قدیمی ترین کتاب حدیثی که به صورت ابواب فقهی نوشته شده و نزد امامیه معتمد و معتبر است و امروزه در دست می باشد، کتاب «فروع الکافی» اثر کلینی (متوفی سال ۳۲۹ هـ. ق) می باشد. یعنی (۱۸۰) سال بعد از وفات امام جعفر صادق! سپس بعد از کلینی، محمد بن علی بابویه قمی (متوفی سال ۳۸۱ هـ. ق) کتاب «فقیه من لا یحضره الفقیه» نوشته است. یعنی بیش از (۲۳۰) سال بعد از جعفر صادق!!

1 - قبر او مشهور به «خلانی» در دروازه شرقی بغداد نزدیک میدان مشهور به «میدان خلانی» واقع است. شیعیان قبر او را به اسمی موهوم که گویا «خلانی» نام داشته زیارت می کنند. و در زمان شاه فیصل اول آنرا همراه با مسجد جامع بتصرف خود درآوردند.

اصول چهارصدگانه:

تمام آنچه که علماء شیعه به آن تمسک می‌جویند، این است که کتابهایی وجود دارد که شاگردان ائمه یا شاگردان شاگردان ائمه که به صورت مستقیم از طرف ائمه بر آنها املاء شده و آنها هم تدوین کرده‌اند. و اصطلاح «اصول» برای آن به کار برده‌اند و می‌گویند: تعداد آن اصول، چهارصد است.

اما امروز این کتابها کجایند؟

آیا چیزی از آنها مانده است؟

نه، هرگز!

به راستی همه آنها از بین رفته و جز اخبار و روایاتی از آنها چیزی باقی نمانده است. و اگر این کتابها حقیقتاً می‌بود، قطعاً به بررسی دقیق و نقد موشکافانه نیاز داشت.

اما اکنون که هیچ اثری از آنها نیست، وضع چگونه باید باشد؟!

آیت الله شیخ جعفر سبحانی برای فقدان آنها عذر آورده و گفته است: از آنجایی که این اصول (اصول چهارصدگانه) نظم و ترتیب خاصی نداشته، چون اکثرشان املاء شده مجالس مختلف و در جواب مسائل گوناگون مستحدثه بوده است، به همین خاطر صاحبان کتابهای حدیثی به نقل روایات آن اصول به صورت مرتب و منظم و باب بندی و اصلاح شده همت گماشتند تا استفاده و دسترسی بدان آسان باشد. پس تمامی روایات موجود در اصول چهارصدگانه به کتابهای حدیثی به ویژه «کتب چهارگانه» انتقال داده شده اما با نظم و ترتیبی خاص. و با مشهور شدن این کتب چهارگانه، رغبت و تمایل برای نسخه برداری و چاپ اصول چهارصدگانه و حفظ و نگهداری آن اصول، رو به کاستی نهاد!

1 - أَدْوَارُ الْفَقْهِ الْإِمَامِيِّ، جَعْفَرُ سُبْحَانِي، ص ۳۵.

او در جای دیگری می‌گوید: و شاگردان ائمه اهل بیت به تألیف اصول چهارصدگانه از زمان امام صادق علیه السلام تا اواخر زمان امام رضا علیه السلام همت گماشتند. و این اصول به اصول چهارصدگانه مشهور شده اند و از اعتبار و جایگاه خاصی برخوردارند.^۱

در حقیقت این کتابهایی که «از اعتبار و جایگاه خاصی برخوردارند» بودن و نبودنشان یکسان است؛ چون به طور قطع این کتابها موجود نیستند و ادعایی بیش نیستند. مانند مهدی! که وقتی وجود ندارد چه اعتبار و جایگاهی باید داشته باشد.

در ادامه می‌افزاید: سید رضی الدین علی بن طاووس (متوفی ۶۶۴هـ) می‌گوید: پدرم به من گفت: جماعتی از اصحاب ابوالحسن که از اهل بیت و پیروان او بودند در مجلسش حضور داشتند. و در آستین هایشان تخته‌های چوبی نرم و خمیده به همراه داشتند، هرگاه ابوالحسن علیه السلام چیزی می‌گفت، یا درباره قضیه‌ای فتوایی می‌داد، آن جماعت آنچه را که از وی می‌شنیدند، بر روی آن می‌نوشتند.^۲

کسی که به تاریخ وفات علی بن طاووس و ابوالحسن نگاه کند، می‌بیند که میان علی بن طاووس (پدر رضی الدین، کسی که رضی الدین از او روایت می‌کند) و میان ابوالحسن بیشتر از چهار قرن فاصله است. پس کجاست اتصال سند؟! اگر این قضیه مربوط به خبری عادی یا مسأله‌ای از مسائل فقه می‌بود، آن وقت حرفی نبود؛ اما این قضیه مربوط به ادعای وجود چهارصد کتاب تألیف شده است که چیزی از آنها باقی نمانده است. اگر راجع به آنها سؤال کنی که کجایند؟ آیا اثر و نشانه‌ای که بر آن دلالت کند وجود دارد؟ جواب این است: فلانی و فلانی گویند که آن، چنین و چنان است. در حالی که میان فلانی و فلانی و میان اصل خبر، چندین قرن فاصله هست.

1 - همان، ص ۳۴.

2 - همان.

از جمله چیزهایی که این جعفر سبحانی - دانشمند معاصر بحرینی - بر وجود آن اصول چهارصدگانه استدلال می‌کند، این است: شیخ ما (!) بهاءالدین عاملی در کتاب «مشرق الشمسین» گوید: از بزرگان مان به ما خیر رسیده که عادت اصحاب اصول چهارصدگانه این بوده که آنان هرگاه حدیثی از یکی از ائمه می‌شنیدند، بلافاصله به نوشتن آن در اصول خود اقدام می‌کردند تا به مرور زمان در بعضی از آن حدیث یا همه آن دچار فراموشی نشوند. سید داماد نیز در «رواشح» خود، مانند آن را گفته است.^۱

سپس جعفر سبحانی به سخن محقق حلی و طبرسی و شهید ثانی استشهدا نموده است. و هیچ کدام از این علماء حتی یک سطر از این «اصول» را ندیده اند! و میان آنان و میان «ائمه» قرن‌ها فاصله وجود دارد.

و آخرین چیزی که بدان استناد نموده، این سخن است: بخشی از آن اصول تا زمان ابن ادریس (۵۴۳-۵۹۸ هـ ق) باقی ماند طوری که تمامی آنچه که در آن بود در کتاب خود به نام «السرائر» نقل نمود و اصطلاح «المستطرفات» را بر آن اطلاق نمود. همان طور که سید رضی الدین بن طاووس تمام آن را از ابن ادریس نقل کرد و آن را در کتاب «كشف المحجة» ذکر کرده است. و استاد ما، آقای «محمد الحجّة الكوه كمری» (۱۳۰۱-۱۳۷۲) به شانزده اصل از آن اصول دسترسی پیدا کرد و اقدام به چاپ و انتشار آن نمود.^۲

به فرض، ما صحت آنچه که از «الكوه كمری» ذکر شده قبول داریم، اما نسبت اصولی که بدان دسترسی پیدا کرده و اصولی که از بین رفته، تنها در حدود (۴٪) می‌باشد.

1 - همان.

2 - همان، ص ۳۶.

بنابراین، تمام این قضیه (وجود اصول چهارصدگانه) ادعایی بیش نیست. و کافی است که بدانی قدیمی‌ترین و موثوق‌ترین «مجامع حدیثی» در نزد شیعه و کتابی که - بنا به ادعایشان - این اصول چهارصدگانه بدان انتقال یافته، کتاب «الکافی» اثر کلینی است که بیشتر از (۶۰٪) آن، به شهادت و اعتراف مجلسی و دیگر شیعه، ضعیف و موضوع است!

تفاوت عجیب میان مذاهب فقهی موجود و مذهب جعفری

نمی‌خواهم بدون اشاره به تفاوت عجیب میان مذاهب فقهی موجود و مذهب جعفری، این فصل را به پایان برسانم. همانا وقتی که میان مذاهب فقهی موجود (زیدی، حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) و میان مذهب «جعفری» مقایسه شود، می‌بینی - همان طور که در ابتدای کتاب گفتیم - که هر یک از بنیانگذاران این مذاهب، کتابهایی را در فقه و حدیث و غیره تألیف کرده اند که پیروانشان آنها را نگهداری کرده اند بجز مذهب «جعفری»، علی‌رغم اینکه دوازده امام هم دارد که در حدود سه قرن از زمان را اشغال نموده اند. بنابراین می‌بینی که تفاوت عجیبی میان مذاهب فقهی موجود و میان مذهب جعفری وجود دارد که نباید تنها به ظاهر آن نگریست بلکه با کمی دقت به این، این تفاوت عجیب به وضوح آشکار می‌شود.

حتماً امری غیر عادی برای ائمه اتفاق افتاده و گرنه چگونه معقول است که یازده امام - یا بنا به اعتقاد شیعه دوازده امام - به عنوان عالمی در یک مذهب، هیچ کدامشان یک کتاب فقهی یا حدیثی در آن مذهب، تألیف نکرده، در حالی که هر یک از مذاهب دیگر تنها یک امام دارد ولی کتابهای متعددی را تألیف کرده است!!!

اما اینکه هیچ یک از آن ائمه هرگز کتابی را ننوشته، نمی‌توان آن را تصدیق نمود. و اما اینکه کتابها و تألیفاتی نوشته شده اما از بین رفته اند، این هم بعید است اتفاق افتاده باشد؛ چون چگونه امکان دارد قبول کرد که امری برای یازده عالم به طور متوالی تکرار

می‌شود در حالی که چنین امری برای هیچ عالمی از علمای مذاهب دیگر روی نداده است؟ حتماً این قضیه تفسیر دیگری دارد!

در این دوگانه‌گی بسیار بزرگ اندیشیدم، و چیزی جز این تصور که در آن زمانهای نزدیک نقشه‌ای طرح ریزی شده بوده برای از بین بردن آن مؤلفات و نوشته‌ها بذهنم نرسید.

بدون شک آن امامان - و یا حداقل برخی از آنان - کتابهایی نوشته‌اند. ولی نوشته‌هایشان توسط گروهی که خود را به مظهر یاران امام جلوه میداده‌اند مصادره شده، پس از مدتی کوتاه بکلی از بین برده می‌شد. تا آنان بتوانند براحتی در آنچه به امامان بعدها نسبت داده می‌شد دستکاری و کلاهبرداری نمایند. و به جای آن کتابها، با حیرت هر چه بیشتر، روایات جعلی در قالب تعصب به آنان و تظاهر به حب و دوستی شان و حرص بر انتساب به آنان همراه با غلو و زیاده روی در آن - که هر غلو کننده ای دروغگوست - قرار دهند تا جمهور شیعیان را فریب دهند و زمینه ای فراهم سازند تا ادعایشان مورد تصدیق قرار گیرد. و مسخره تر و زشت تر اینکه آنان غیر خودشان را سرزنش می‌کنند به اینکه مخالف «مذهب اهل بیت» هستند و مصرانه آنان را فرا می‌خوانند تا از مذاهب خود دست کشند و به این «مذهب» روی آورند؛ مذهبی که در کارنامه اش یک کتاب ندارد که جعفر صادق یا دیگر ائمه آن را به جا گذاشته باشد تا بتوان به وسیله آن کتاب حقیقتاً «امامی» یا «جعفری» شوی.

چگونه مذاهب معتبر و متصل به صاحبان و پیشوایان را ترک کنیم؟ مذهبی که برای خود کتابها و تألیفاتی دارد که آن پیشوایان آنها را نوشته اند. یا اینکه به سوی وهم و خیالی که غیر از ادعای خالی هیچ سندی ندارد، خارج شویم و بدان روی آوریم!

صادر کردن این مذهب جز برای عوامی که عقل خود را از دست داده و به گونه‌ای در آمده اند که اموراتشان را با تلقین و تسلیم بر ورقه پوچ می‌گیرند، ممکن نیست.

تمامی مسائل فوق الذکر ثقه و اطمینان از فقه منسوب به جعفر صادق را بر می‌دارد، یا حداقل در آن شک ایجاد می‌کند. اگر ما اختلافات فقهی بیشمار در بین فقهاء شیعه را بدان اضافه کنیم، شک در این مورد بیشتر و ثقه و اطمینان به کلی از آن برداشته می‌شود. و اگر بدان اختلافات فقهی‌ای که در بین فقهاء شیعه در حد بی‌نهایت است را بیفزائیم شک ما بکلی به یقین تبدیل خواهد شد.

و اگر باز بهمه اینها آگاهی و اطلاعاتی در مورد بسیاری از موضوعات این فقه را بیفزائیم هیچ شک و گمانی در اینکه این فقه به دروغ به امام جعفر بن محمد رحمه الله نسبت داده شده نمی‌ماند و نادرستی آن بر همه‌گان ثابت می‌شود.

فصل دوم

اختلافات فقهی میان فقهای «مذهب جعفری»

اختلافات فقهی بسیار زیاد و بیشماری میان فقهاء «مذهب جعفری» یا فقهای شیعه از گذشته تا به حال بوده و اختلافشان تا حد تفسیق و تکفیر یکدیگر رسیده است! و این، دلیل بر یکی نبودن منبع و مرجع است. اگر فقهی که هم اکنون در اختیار شیعه است، فقه امام جعفر می‌بود، این اختلاف وحشتناکی که با اختلاف تمام مذاهب دیگر قابل مقایسه نیست، ایجاد نمی‌شد. بلکه حتی اصلاً هیچ اختلافی ایجاد نمی‌شد، به ویژه آنکه امامیه قائل به عصمت «امام» هستند!

اختلاف در حد مسائل جزئی فقهی نمانده بلکه به مسائل کلی ای که مسائل جزئی بر آن بنا می‌شوند، تجاوز نموده، تازه اختلاف آنان به اصول فقه هم رسیده است.

اخباریون و اصولیون:

از جمله این مسائل کلی، تقسیم شدن شیعه - بنا به اختلافشان در دو رکن امامت، یعنی اجتهاد و حکم - به شیعه اخباریه و شیعه اصولیه می‌باشد. اخباریون اجتهاد بر فقیه را حرام می‌دانند، چون او غیر معصوم است و سخن را فقط در روایات موجود از شخص معصوم، منحصر می‌دانند. این افراد در این نظریه اخلاص بیشتری دارند، اما فشار واقعیت سبب شده که آنان در نظریه خودشان قصور و کوتاهی داشته باشند و عده ای از آنان - که جمهور شیعیان امروزی هستند - از این اصل عدول کنند و اجازه

اجتهاد به غیر معصوم بدهند. و صلاحیتهای معصوم را به او عطا کنند به گونه‌ای که نپذیرفتن رأی او را همانند نپذیرفتن رأی معصوم قلمداد کنند.^۱

میان اخباریون و اصولیون، اختلافات و طعن و بدگویی تا حد تکفیر، و تفرق و جدال تا حد پیکار و جنگ که خدا خودش می‌داند، روی داده است.

محمد سعید حکیم می‌گوید: «همانا اصطلاح اخباری و اصولی به وحدت این گروه بر حق لطمه وارده کرده و بلای تفرق و چنددستگی و آشوب و بدگویی یکدیگر را به وجود آورده به گونه‌ای که به حد زیاده روی فاجعه انگیز رسیده است؛ به ویژه در مناطقی که هر دو گروه بودند و در معرض رویاویی با یکدیگر قرار داشته اند»^۲.

بنابراین، میان این دو گروه اختلافات و منازعات و رد کردن همدیگر و تکفیر و بدگویی های زیادی روی داده تا جایی که بعضی شان به تحریم نماز پشت سر دیگری فتوا می‌دهند.^۳

از میان بزرگان گروه اخباریه کسانی بوده اند که تألیفات اصولیون را با دست لمس نکرده اند تا دستشان نجس شود و از پشت لباسشان آن را می‌گرفتند...^۱ تا جایی که

-
- 1 - محمد رضا مظفر در کتاب خود «عقائد الامامیه» که برای تدریس در حوزه های نجف در نظر گرفته شده تحت عنوان: «عقیده و باور ما راجع به مجتهد» صفحه ۳۴، چاپ قم، سال انتشار ۲۰۰۲ می‌گوید: «عقیده و باور ما راجع به مجتهد جامع الشرائط این است که او نائب امام علیه السلام در حال غیبتش است؛ او حاکم و رئیس مطلق است؛ او همانند امام صلاحیت فیصله دادن و داوری در قضایا و صلاحیت حکومت میان مردم دارد؛ نپذیرفتن رأی او همانند نپذیرفتن حکم خداست و در حد شرک به خداوند است».
 - 2 - الأصولية و الإخبارية بين الأسماء و الواقع، محمد سعید حکیم، ص ۱۱.
 - 3 - مع العلماء النجف، محمد جواد مغنیه، ص ۷۴.

معتقد بودند هر انسانی که در راهی می‌رود و کتابی از اصولیون در زیر بغلش دارد، ممکن است دچار دردِ سخت و جانسوزی گردد.^۲

یوسف بحرانی می‌گوید: «همانا تقسیم شیعه به اخباری و مجتهد سبب شده که هر کدام زبان بدگویی و سب و دشنام بر یکدیگر دراز کنند که انگار دو گروه بر دین و امتی واحد نیستند».^۳

محمد طالقانی می‌گوید: «هر گروه بر این باور بود که کشتن گروه دیگر واجب است. و قضایا و اختلافات موجود میان آنان تقریباً به امور ساده شخصی کشیده شد تا جایی که هر یک از دو خصم قصد انتقام و به خطر انداختن طرف مقابلش داشت».^۴

اختلاف اصولیون بر سر مسأله «ولایت فقیه»:

سپس اصولیون - بنا به اختلاف در رکن دوم امامت که آن هم جایز نبودن حکمرانی و حکومت از جانب غیر معصوم است، بعد از آنکه جمهور در رکن اول کوتاهی نمودند - به دو دسته تقسیم شدند:

الف- دسته ای قائل به «ولایت فقیه» بودند و برای غیر معصوم که فقیه است، جایز می‌دانستند که حکومت را به دست بگیرد و صلاحیتهای معصوم را به او می‌دادند تا در رکن دوم هم همانند رکن اول کوتاهی کنند و از آن عدول نمایند.

ب- و دسته دیگر قائل به «ولایت فقیه» نبودند.



1 - الشیخية نشأتها و تطورها و مصادر دراستها، محمد طالقانی، ص ۹.

2 - الطائفية و الساسة فی العالم العربی، دکتر فرهاد ابراهیم، ص ۵۷.

3 - لؤلؤة البحرين، یوسف بحرانی، ۳۸۷/۲.

4 - الشیخية، محمد حسن آل طالقانی، ص ۴۲.

ما نمی‌دانیم که سخن امام جعفر صادق در میان این معما چیست و موضع گیری اش در قبال این مسائل مهم و حساسی که اختلافات جزئی بیشماری در مسائل فقهی بر آن بنا می‌شود، کدام است؟
و نمی‌دانیم که کدام یک از این اختلاف کنندگان، به مذهب امام جعفر اصابت نموده و درست مطابق مذهب او عمل کرده است؟

و کُلُّ يَدْعَى وَصَلًا بِجَعْفَرٍ وَجَعْفَرٌ لَا يُقَرُّ لَهُمْ بِذَاكَ

«هر گروه ادعای پیروی از جعفر دارد، در حالی که جعفر هیچ کدام را قبول ندارد». پس امام جعفر، امامی و اخباری و اصولی و خمینی و نراقی نبوده که قائل به «ولایت فقیه» باشد همان طور «خوئی» نبوده که قائل به «ولایت فقیه» نباشد. بلکه حتی «جعفری» هم نبوده است و بر هر کسی که ادعا می‌کند امام جعفر چنان بوده و در نتیجه یکی از این رویکردها و گرایشهای مختلف را به او نسبت داده، محال است که ادعایش را با دلیلی معتبر اثبات نماید و آنچه می‌گوید ادعایی بیش نیست.

هر فقیهی مذهب جداگانه ای دارد:

همانا حقیقت فقه تشیع یا آنچه که «مذهب جعفری» نام دارد، از اقوال و فتاوی فقهاء و مجتهدین تجاوز نمی‌کند. پس «فقه جعفر» در واقع، اقوال یا فتاوی امام جعفر صادق یا هر امامی از دوازده امام اهل بیت که این فقه را به آنان چسبانده اند، نیست. و فقیه قول «امام» را نقل نمی‌کند، بلکه هر فقیه رساله علمی و فتاویی دارد که استنباطی از آراء و نظرات خودش است و رأی «امام» یا قول او نیست. و هر فقیه برای خود مجموعه ای از مقلدانی دارد که هیچ کدام اجازه تقلید از دیگری ندارد. اگر اقوال فقهاء استنباطی از قول امام یا قول خود امام می‌بود، آنان یکی می‌بودند و هیچ اختلافی نمی‌داشتند و بر مقلد تقلید از غیر مجتهدش را حرام نمی‌دانستند.

همانا اینها دلایل بسیار واضح و واقعی و ملموسی هستند که نشان می‌دهند شیعه امامیه از فتاوی‌های فقهاء پیروی می‌نمایند نه از اقوال ائمه. و این سبب شده که ادعایشان مبنی بر تبعیت از جعفر یا عمل کردن به «فقه جعفری» ادعای خالی و بی‌معنی باشد و آن را از اساس، نقض و باطل می‌سازد.

وقتی امامیه در واقع عملی‌شان به اقوال مجتهدین عمل می‌کنند، پس برتری‌شان بر بقیه مذاهب فقهی اسلامی که آنان هم به اقوال مجتهدین عمل می‌نمایند، چیست؟ اگر گفته شود: همانا فقهاء ما در پرتو قول «امام» اجتهاد می‌کنند، در جواب گوییم: فقهاء بقیه مذاهب هم در پرتو قول پیامبر ﷺ اجتهاد می‌کنند. و بدون شک قول پیامبر ﷺ درخشندگی و نورانیت بیشتری از قول امام دارد. و این مزیت و برتری بقیه مذاهب است که تمام مذاهب فقهی امامیه فاقد آن هستند.

تازه این به فرض صحت روایت از «امام» است، پس وقتی که اکثر چیزهایی که روایت شده، باید پیچیده شوند و نقل نشوند، وضع و حال چگونه است؟! شگفت‌تر آنکه آنان برای فتاوی‌های فقهاء قداستی قائل‌اند که - بنا به اعتقاد خود - برای اقوال ائمه قائل‌اند، چون از نظر آنان نپذیرفتن رأی فقیه به مانند نپذیرفتن رأی امام، حرام است. که اندکی قبل نمونه‌ای از آن را ذکر کردیم.

همانا هر فقهی از فقهاء امامیه - در واقع - مذهب علی‌حده و جداگانه‌ای دارد که برای خود، پیروان و مقلدانی دارد که نمی‌توانند از مجتهد دیگری غیر از او تقلید نمایند. این چیزی است که علماء‌شان صراحتاً بدان اعتراف نموده‌اند.

محمد حسین فضل‌الله می‌گوید: «همانا مشکلی که در تعدد مراجع تقلید با آن مواجه هستیم همان مشکلی است که در تعدد مذاهب فقهی با آن مواجه‌ایم، زیرا مراجع

تقلید از جهت طبیعت تنوع فتاوا و نوع آراء و نظرات در این زمینه، همان مذاهب متعدد فقهی است»^۱.

و این فقهاء در بین خود اختلافات شدیدی دارند، و «رساله های علمی شان»^۲ به وضوح بر این اختلاف گواه است.

اختلاف میان مقلدانشان تا حدی است که آنان پشت سر کسی که از غیر مرجع تقلیدشان تقلید می کند، نماز نمی خوانند. و مراجع تقلید تا حدی با هم اختلاف دارند که هر یک ادعا می کند که او عالم تر است و تقلید از غیر خودش جایز نیست. اگر این فقها در واقع تابع مذهب جعفر صادق می بودند، در یک مسأله فقهی میان خود اختلاف نمی داشتند؛ زیرا اقوال معصوم متعدد یا متناقض نیست صرف نظر از اینکه این اختلاف عجیب داشته باشد.

تقلید نکردن از مجتهد مرده:

یکی از دلایل واضح بر اینکه امامیه تابع مذهب امام جعفر صادق نیستند و بلکه تنها تابع مذاهب فقها و مجتهدانشان هستند، این است که از نظر آنان - به ویژه اصولیانشان که امروزه اکثر شیعیان را تشکیل می دهد - تقلید از مرده در ابتدا مادام که در حال حیات آن فقیه، از مقلدانش نباشد، بر شخص عامی حرام است. یعنی مذهب فقیه با مرگش پایان می یابد. پس اگر فقه و مذهب او همان فقه و مذهب خود جعفر صادق می بود، پیروی از او پس از مرگش حرام نمی بود؛ چون فقه و دانش معصوم با مرگش از

1 - المعالم الجديدة للمرجعية الشیعة، ص ۱۱۷.

2 - رساله علمی، کتابی فقهی است که فقیه آن را صادر می کند، وقتی که در درون خود بر این باور است که اهلیت آن را دارد که مجتهد باشد. یعنی مذهب علی حده و جداگانه ای داشته باشد.

بین نمی‌رود و تغییر نمی‌یابد. آنان دعا می‌کنند که بر مذهب امام جعفر هستند، پس اگر این فقه و مذهبی که شخص فقیه با مرگ خودش به جا گذاشته برگرفته از مذهب امام جعفر می‌بود، آن وقت فقط و فقط خود مذهب امام جعفر را به جا گذاشته بود. پس این قضیه از دو حال خارج نیست: یا فقه و مذهبی که فقها به جا گذاشته اند مطابق مذهب جعفر است، که در این صورت آنان مذهب جعفر را کنار گذاشته و پس از مرگ فقیه معینی، از مذهب دیگری پیروی می‌کنند؛ و یا این چنین نیست که در آن صورت فقهاء از اساس تابع مذهب امام جعفر نبوده اند. هر دو حالت ثابت می‌نماید که فقه امامیه در یک دره است و فقه امام جعفر در دره ای دیگر.

دریای بدون ساحل:

این چنین می‌بینیم که بحث کردن در این موضوع، فرو رفتن در دریایی است که ساحل ندارد. و به هر حال همانا اختلاف فقهاء امامیه در بین خود به طور قطع ثابت می‌نماید که آنان بر مذهب امام جعفر صادق نیستند؛ چون اقوال معصوم متعدد یا متناقض نیست. پس تعدد و تناقض اقوال به طور قطع نشان می‌دهد که منبع و مرجع آن اقوال، یکی نیست. پس یا امام جعفر، معصوم است، که در این صورت این اقوال گوناگون از وی صادر نشده است. و یا معصوم نیست، که در این صورت مذهب جعفری از اساس منتفی است. حتی به فرض عدم عصمتش معقول نیست که همه این اقوال گوناگون از یک فقیه سر زده باشد، به خاطر کثرت و تناقضشان. آری، اقوال فقیه بعضی مواقع متعدد یا متناقض است اما نه به این درجه. آیا هیچ می‌دانی که اختلافات «مذهب جعفری» در کثرت و گوناگونی شان از اختلافات همه مذاهب چهارگانه اهل سنت، بیشتر است؟ و این چیزی است که فقهاء و دانشمندان بزرگشان بدان اعتراف

نموده اند. حتی بعضی از آنان به صراحت گفته اند: «اگر به فتاوی دانشمندان معاصرمان بنگریم، خواهیم دید که همه آنان از دایره مذهب شیعه خارج اند»^۱.
و این بزرگ شیعیان به طور مطلق، ابوجعفر طوسی است که در کتاب خود «العدة فی أصول الفقه» می گوید:

«از جمله چیزهایی که دال بر جواز عمل به این اخباری است که بدانها اشاره کردیم، پیدایش اختلاف ناشی از عمل به آنها در میان فرقه بر حق است؛ چون می بینیم که آنان در احکام فقهی، مذاهب مختلفی دارند. هر یک از فقهاء در همه ابواب فقه از طهارت گرفته تا دیات، از عبادات و احکام و معاملات و فرائض و دیگر ابواب فقهی، فتوایی می دهد که فقیه دیگر بدان فتوا نمی دهد. مانند اختلافشان در تعداد و رؤیت ماه برای روزه؛ اختلافشان در اینکه با تلفظ به سه طلاق، یک طلاق واقع می شود یا نه، یا اصلاً طلاق واقع نمی شود؛ اختلافشان در باب طهارت راجع به مقدار آبی که چیزی آن را نجس نمی گرداند؛ اختلافشان در تعیین حد آب کر؛ اختلافشان راجع به از سرگیری آب تازه برای مسح سر و پاها؛ اختلافشان در تعیین بیشترین مدت نفاس؛ اختلافشان در تعداد بخشهای اذان و اقامه؛ و دیگر اختلافات در سایر ابواب فقه تا جایی که یک باب فقهی یافت نمی شود مگر آنکه علماء شیعه در مسائلی از آن اختلاف نظر دارند یا در مسائلی از آن فتوهای متفاوتی دارند»^۲.

و همچنان می گوید:

«احادیث مختلفی که از ائمه علیهم السلام وارد شده و مربوط به فقه است، در کتاب خودم مشهور به «الاستبصار» و در کتاب «تهذیب الأحکام» ذکر کرده ام. احادیثی که

1 - مرجعية المرحلة وغبار التغيير، جعفر شاخوری، ص ۱۳۵.

2 - العدة فی أصول الفقه، طوسی، ۱/۱۳۷.

بیشتر از پنج هزار حدیث می‌باشند. در بیشتر آنها اختلاف علماء شیعه که بر هیچ کس پوشیده نیست، ذکر کرده ام.

حتی اگر در اختلافاتشان در این احکام بنگری می‌بینی که این اختلافات بیشتر از اختلاف ابوحنیفه و شافعی و مالک است»^۱.

و در کتاب خود، «تهذیب الاحکام» می‌گوید:

«بعضی از دوستان - خداوند آنان را موفق گرداند! - احادیث اصحاب ما را - خداوند آنان را موفق گرداند و گذشتگان را مورد مرحمت خویش قرار دهد! - به اطلاع من رساندند. آن قدر اختلاف و تضاد و تناقض میان آن احادیث بود تا جایی که هر خبری، متضادی داشت و هیچ حدیثی سالم نمی‌ماند مگر آنکه در مقابلش حدیث دیگری با آن منافات می‌داشت. تا جایی که مخالفان ما این امر را از بزرگترین عیب و نقص مذهب ما می‌دانستند و بدین وسیله به ابطال معتقدات ما نفوذ کردند. و خاطر نشان ساختند که بزرگان گذشته و حال شما مدام مخالفانشان را به سبب اختلاف در بین خود مورد طعن و بدگویی قرار می‌دادند و آنان را به خاطر اختلافشان در فروع سرزنش می‌کردند و می‌گفتند این اختلاف از جمله مواردی است که خداوند حکیم بدان دستور نداده و عمل به آن را مباح نکرده است. در حالی که می‌بینیم که شما از مخالفان

1 - العدة فی أصول الفقه، طوسی، ۳۸۱/۱؛ معجم رجال الحدیث، خوئی، ۹۸/۱؛ اما خوئی عبارت طوسی را نرمتر مطرح ساخته و آنرا بطور کامل نیاورده، و جملات پایانی عبارت او را حذف نموده است! قسمت پایانی ای که خوئی آن را ذکر نکرده، این عبارت است: «حتی اگر در اختلافاتشان بنگری، می‌بینی که این اختلافات بیشتر از اختلاف ابوحنیفه و شافعی و مالک است».

اختلاف شدیدتری دارید و از آنان، تضاد و تنازع بیشتری دارید. وجود این اختلاف از جانب شما همراه با اعتقادتان، دلیل بر بطلان اصل و منبع اعتقادتان می‌باشد. حتی برای عده ای از کسانی که علم زیادی نداشتند و از شیوه های استدلال و معانی الفاظ آگاهی و بصیرت چندانی نداشتند، شبهاتی پیش آمده و بسیاری از آنان از اعتقاد راستین برگشته اند، چون در علت آن دچار سردرگمی شدند و از حل آن عاجز ماندند.^۱

از شیخ ما، ابو عبدالله شنیدم که می‌گفت: ابوالحسین هارونی علوی عقیده راستین داشت و قائل به امامت بود، وقتی که علت اختلاف احادیث بر وی مشتبه شد، از عقیده‌اش برگشت و مذهب شیعه را ترک کرد و عقیده و مذهب دیگری را اختیار کرد، چون صورتهای معانی در آنها برایش آشکار و معلوم نگشت.^۲ فیض کاشانی در کتاب خود، «الوافی» می‌گوید:

«علماء شیعه را می‌بینی که در یک مسأله، اختلاف نظر دارند تا جایی که در آن بیست قول یا سی قول و یا بیشتر دارند. بلکه می‌توانم بگویم: مسأله ای فرعی نمائده که در آن یا بعضی از متعلقات آن، اختلاف نکرده باشند»^۳.

1 - جعفر سبحانی در کتاب خود «الرسائل الأربعة» ص ۲۰۱ می‌گوید:

«هنگامی که به عنوان مثال دو کتاب «الوسائل» و «المستدرک» را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که هیچ بابی از ابواب فقه نیست مگر آنکه در روایات آن اختلاف وجود دارد. و این از جمله چیزهایی است که منجر به رجوع بعضی از علماء از مذهب امامیه شده است. (الرسائل الأربعة، رساله سوم، تقدیم: طعان خلیل موسوی).

2 - مقدمة تهذيب الأحكام، طوسی، ۲/۱.

3 - مقدمة الوافی، فیض کاشانی، ۹/۱.

و جعفر شاخوری اختلاف علماء شیعه را چنین توصیف می‌نماید:

«مقصود از مشهور در عبارات علماء، علماء متقدمین مانند شیخ صدوق، مرتضی، مفید، طوسی، ابن براج، ابن ابی عقیل، ابن جنید و امثال ایشان می‌باشد و منظور آن، فقهاء معاصر نیست چون مشهورات یا اجماعات متأخر هیچ ارزشی ندارند. پس اگر به فتاوی‌ای علماء معاصرمان بنگریم، خواهیم دید که آنان همه شان از دایره مذهب شیعه خارج اند.

به عنوان مثال، مقایسه میان کتاب شیخ صدوق «الهدایة» یا کتاب شیخ مفید در فقه «المقنعة» یا کتاب «منهاج الصالحین» اثر آقای خوئی روشن می‌سازد که ده‌ها مسأله وجود دارد که آقای خوئی در آنها با متقدمین مشهور مخالفت نموده است. و اگر شیخ صدوق می‌توانست کتاب «المسائل المنتخبة» اثر آقای خوئی را مطالعه کند، قطعاً شگفت زده می‌شد...

و اگر بخواهیم تمام مواردی که آقای خوئی با امری مشهور یا امری اجماع مخالفت نموده، جمع آوری کنیم، تعدادشان به دویست یا سیصد فتوی می‌رسد. و وضعیت خمینی و حکیم و دیگر مراجع تقلید هم، این چنین است.

به زودی کتاب ویژه‌ای منتشر خواهیم کرد که در آن ده‌ها فتوای شاذ هر یک از بارزترین مراجع تقلید شیعه از شیخ صدوق و مفید و علامه حلی گرفته تا آقای خوئی و سیستانی و دیگران، را ذکر خواهیم کرد.

تا آنجا که می‌گوید: همانا مخالفت با اقوال مشهور، واقعاً زیاد است. به ویژه بعد از آنکه فتواها در قالب احتیاط‌های وجوبی در آمد.

وی تعدادی از مخالفتهای علماء متأخر با علماء متقدم را ذکر کرده و در حاشیه می‌گوید: به تعداد اندکی از فتوهای تعداد کمی از علماء بسنده نموده‌ام؛ زیرا بحث مفصل در آن، نیاز به چندین جلد کتاب دارد^۱.

مصدق آن کاری است که علامه حلی انجام داده، بدان گاه که اختلافات علماء شیعه از آغاز پیدایش فقه امامیه تا زمان خودش (یعنی سال ۷۲۰ هـ ق) در کتاب «مختلف الشیعة»، جمع آوری کرده است. هنگام مطالعه این کتاب درمی‌یابیم که فقهای امامیه در تمامی ابواب فقهی با هم اختلاف دارند به گونه‌ای که در بعضی مسائل یکی به حلال بودن آن فتوا داده و دیگری به حرام بودن آن. حلی در مقدمه کتابش گفته است: «زمانی که به کتابهای اصحاب متقدم و مقالات علماء گذشته خودمان در علم فقه دسترسی پیدا کردم که در میان آنها، در مسائل زیاد و مطالب عظیمی اختلاف وجود دارد؛ از این رو دوست داشتم که آن مسائل را در کتابی که در بردارنده اختلافاتشان در احکام شرعی و مسائل فقهی است، بیاورم».

آیا می‌دانی که تعداد اجزاء این کتاب به ده جلد قطور رسیده است!! علی‌رغم مدت زمان کوتاهی که حلی در آن مدت این کتاب را نوشته و تنها به تعداد اندکی از علماء اکتفا نموده است. پس اگر کسی بتواند امروزه مانند این کتاب را جمع آوری نماید تا در آن اختلاف علماء شیعه از آغاز پیدایش فقه شیعه تا زمان ما را جمع آوری نماید، به صدها جلد کتاب نیاز دارد؛ چون خارج شدن از مذاهب فقهاء متقدم و مخالفت با علمای گذشته، پیوسته ادامه دارد و هیچ‌گاه منقطع نمی‌شود.

1 - مرجعية المرحلة وغبار التغيير، جعفر شاخوری، ص ۱۳۵-۱۳۸.

جعفر شاخوری می‌گوید: «اگر به عنوان مثال میان رساله خوئی «منهاج الصالحین» و میان رساله شیخ صدوق «المقنع» یا رساله شیخ مفید «المقنعة» مقایسه برقرار کنیم، قطعاً تفاوت و فرق بسیار زیادی در فتاوا می‌یابیم»^۱.

در ادامه می‌گوید: «همانا علماء متأخر در کنار بعضی از فتاوی که از علماء بزرگ متقدم صادر شده، می‌گذشتند و از روی ترحم و دلسوزی می‌خندیدند»^۲.

محمد جواد مغنیه می‌گوید: «علماء متأخر قواعد فقهی جدیدی را ایجاد کرده و از بسیاری از قواعد قدیمی عدول کرده اند و احکامی را که متقدمین صادر کردند، نفی کرده و احکامی را مقرر کردند که هیچ یک از علماء گذشته آنها را نمی‌دانستند و در تمامی ابواب فقه از عبادات و معاملات، آراء و نظرات جدیدی مخالف با آراء و نظرات علماء گذشته اظهار کرده اند»^۳.

اختلاف تا حد قتل:

اختلاف میان علماء جعفری تا جایی است که از حدود تفسیق و تکفیر گذشته و به حد قتل رسیده است. همان طور که خوانساری بدان تصریح کرده و می‌گوید: «علماء متأخر کتابهای زیادی را تألیف نموده اند و در تألیفاتشان لغزشهای زیادی بوده است - خداوند از ما و آنان گذشت نماید! - تا جایی که به قتل جماعتی از آنان منجر شده است»^۴.

1 - حركية العقل الاجتهادي لدى فقهاء الشيعة الإمامية، شاخوری، ص ۲۱.

2 - همان.

3 - مع الشيعة الإمامية، محمد جواد مغنیه، ص ۹۰.

4 - لؤلؤة البحرين، يوسف بحرانی، ص ۸۱.

استدلال و استناد به اختلاف اهل سنت

ممکن است کسی بگوید: علماء اهل سنت با هم اختلاف نظر داشته اند، پس چرا شیعه به خاطر اختلافاتی که در بین خود دارند، مورد سرزنش و بدگویی قرار می‌گیرند؟!

در جواب می‌گوییم: بله، میان علماء و مذاهب اهل سنت هم اختلافاتی وجود دارد ولی ما به گونه‌ای به اختلاف نگاه می‌کنیم که - با شرایط خاص خود - امری طبیعی و درست و مشروع است که ناشی از افکار و نظرات مجتهدانی است که به خاطر معصوم نبودنشان خطا بر آنان جایز است؛ هر کدام از آنان به حق اصابت نمایند، دو اجر دارد و هر کس خطا کند و به حق اصابت ننماید، یک اجر دارد. برای پیروان و مقلدان آن مجتهد هم، وضع بدین گواه است؛ چون خداوند متعال بنده اش را ملزم نکرده که در تمام مسائل فرعی و جزئی به حق اصابت نماید، بلکه فقط از او خواسته که در اصل نیتش، به دنبال حق باشد.

اما شیعه - در اصل مذهبشان - اختلاف در مسائل فقهی را مقبول و مشروع نمی‌دانند و بر اهل سنت به خاطر اختلافات فقهی شان خرده می‌گیرند و می‌گویند: علت اختلافات موجود میان اهل سنت، رویگردانی آنان از «امام معصوم» و پیروی از افرادی غیر معصوم از قبیل ابوهریره، عایشه، معاویه، ابوحنیفه، شافعی و ابن حنبل می‌باشد. پس آنان از «عترت پاک» دوری گرفته و «مذهب اهل بیت» را ترک گفته اند، و از «باب حطّه» داخل نشده و بر «کشتی نجات» سوار نشده اند در نتیجه در دریای اختلافات غرق شده اند. اگر از «مذهب اهل بیت» پیروی می‌کردند، فقه و مذهبشان یکی بود و دیگر هیچ اختلافی با هم نداشتند همان طور که وضعیت پیروان «فقه جعفری» چنین است؛ کسانی که از «امامی معصوم» پیروی می‌کنند، امامی که آنان را از اختلاف منع می‌کند و آنان را از مخالفت و نزاع محفوظ و در امان می‌دارد. و این همان

چیزی است که شیعه به سبب آن از دیگران جدا شده و بر دیگر مسلمانان هجوم برده اند.

بدین صورت وقوع شیعیان در آنچه که غیر خودشان را به سبب آن مورد سرزنش و خرده گیری قرار می‌دادند، در واقع عیب گرفتن بر خودشان است و بس، و آنان را به بدگویی و سرزنش، مستحق تر و شایسته تر قرار داده و ادعایشان را از اساس باطل می‌سازد. بلکه اصل ادعایشان را که بر اساس آن از دیگران جدا شده و میان مسلمانان تفرقه ایجاد نموده اند، باطل می‌سازد.

دو نمونه از اختلافات «مذهب جعفری»

راجع به این دو مثال، نصوص کتاب و سنت به طور واضح حکمشان را بیان نموده اند، حالا چه می‌گویی در مسائل مبهمی که نصوص کتاب و سنت به طور واضح حکمشان را بیان نموده اند؟ یا اصلاً راجع به آنها نصی نیامده است؟ به این دو مثال بسنده نموده ام تا از زیاده گویی بی مورد اجتناب نموده باشم:

۱- ازدواج مرد مسلمان با زن اهل کتاب:

دکتر احمد وائلی می‌گوید: راجع به ازدواج با زنان یهود و نصارا شش قول وجود دارد که بارزترین شان عبارت است از:

- قول به عدم جواز به طور مطلق.
- قول به جواز به صورت نکاح متعه نه نکاح دائم و نه از طریق ملک یمین.
- قول به جواز در حالت اضطرار و موجود نبودن زن مسلمان.
- قول به جواز به طور مطلق با کراهت.
- قول به جواز به طور مطلق و بدون کراهت.

سپس می‌گوید: این تفصیلی که بیان کردم در مذهب «امامیه» است. اما دیگر مذاهب اسلامی بر جایز بودن ازدواج با زن نصرانی و زن یهودی اتفاق نظر دارند. البته راجع به ازدواج با زن مجوسی، با هم اختلاف نظر دارند.^۱

محمد جواد مغنیه می‌گوید:

مذاهب چهارگانه اهل سنت بر صحت ازدواج با زن اهل کتاب اتفاق نظر دارند ولی فقهاء شیعه در این مورد با هم اختلاف نظر دارند.^۲

۲- نماز جمعه:

علماء جعفری راجع به نماز جمعه اختلاف نظر دارند و اختلافشان به حدی است که انسان را دچار سردرگمی می‌نماید. شگفت آورتر اینکه آنان برخلاف اعتراضشان بر محمد صادق صدر که به خاطر موجود نبودن امام عادل، نماز جمعه را بر پا کرد، دیدیم که خودشان بعداً این کار را کردند تا جایی که وقتی بغداد اشغال شد و کافر آمریکایی مستقیماً بر آن حکمرانی می‌کرد، ناگهان مراجع تقلیدشان بر اقامه آن بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند به صورتی که بی سابقه و بی نظیر بود. اینک بعضی از اقوال شیعه در خصوص نماز جمعه آورده می‌شود:

محمد عاملی کاظمی می‌گوید: مشهورترین اقوال در این زمینه عبارتند از:

۱- تحریم نماز جمعه به طور مطلق.

۲- وجوب تخییری.

۳- وجوب تعیینی.

1 - فقه الجنس فی قنواته المذهبیه، دکتر احمد وائلی، ص ۲۴۵؛ همچنین فقه الإمام الصادق، محمد

جواد مغنیه، ۲۰۱/۵.

2 - تفسیر الکاشف، محمد جواد مغنیه، ۳۳۴/۱.

۴- وجوب به شرطی که امام جمعه، فقیه باشد.

۵- توقف میان حکم به وجوب و حکم به حرمت.

حتی در نماز جمعه درباره اینکه آیا امام و نایب امام در نماز جمعه شرط هستند یا نه، میان شیعه اختلاف نظر وجود دارد. اقوال آنان در این خصوص عبارتند از:

قول اول: موجودیت امام و نایب امام در وجوب نماز جمعه شرط نیست. و این ظاهر قول محدثین مثل کلینی و صدوق می باشد.

قول دوم: امام و نایب امام در نماز جمعه ای که وجوبش عینی است، شرط است اما در نماز جمعه ای که وجوبش عینی نیست، واجب نیست بلکه مستحب است. این قول منسوب به شیخ طوسی بنا به ظاهر عبارتش در کتاب «النهاية» می باشد.

قول سوم: وجود امام و نایب امام جهت انعقاد جمعه در صورت حضور امام شرط است اما در صورت غیبت امام، شرط نیست. این قول منسوب به شهید ثانی در کتب خویش، و علامه حلی در کتاب «النهاية» می باشد.

قول چهارم: امام و نایب امام جهت انعقاد جمعه در صورت امکان شرط است. و در صورت عدم امکان وجود کسی که تمامی شرایط و ویژگیهای امام جماعت را دارا باشد کفایت می کند. (این، قول ابوصلاح حلی است).

قول پنجم: وجود امام و نایب امام برای انعقاد جمعه به طور مطلق، شرط است؛ خواه امام حاضر باشد یا در حال غیبت باشد. و بدون آن، نماز جمعه ساقط شده و نماز ظهر متعین می گردد. این قول، منسوب به دیلمی و ابن ادریس است. همچنین این قول از ظاهر سخنان سید مرتضی در بعضی پاسخهایش به بعضی مسائل، و از علامه حلی در کتاب «المنتهی» و «جهاد التحریر» و از شهید در کتاب «ذکری» نقل شده است.

اینها اصول اقوال و وجوه بودند. و بعضی از اقوال دیگری از آن متفرع می شود؛ از

جمله:

۱- قول به وجوب نماز جمعه به صورت مخیر شدن میان آن و میان نماز ظهر قبل از انعقاد. اما زمانی که نماز جمعه جامع شرایطش منعقد گردید، بر همگان متعین می‌شود.

۱- وجوب نماز جمعه همراه با امام جمعه فقیه به صورت تعیین و بدون امام جمعه فقیه به صورت وجوب تخییری میان آن و میان نماز ظهر^۱.

هر فقیه با خودش مخالفت می‌کند:

اختلاف در «مذهب جعفری» تا جایی رسیده که هر فقیه با خودش هم مخالفت می‌کند. به گونه‌ای که برای خود فتوایی دارد و وقتی به میان مردم می‌رود از ترس آنان فتوای دیگری دارد. در عراق فتوایی دارد و در آمریکا فتوای دیگری دارد تا با آنها سازگار باشد. و به همین صورت در هر زمان و مکانی بدون ضرورت و نیاز فتواهای مختلفی دارد.

محمد حسین فضل الله می‌گوید: هم اکنون دو فتوا از آقای خوئی برای شما بیان می‌کنم:

۱- هر کس با زن شوهرداری زنا نماید، آن زن بنا به احتیاط بیشتر برای همیشه بر او حرام می‌گردد و او دیگر نمی‌تواند با آن زن، ازدواج نماید. اما من نامه‌هایی از آقای خوئی دارم که برای من فرستاده و در آنها می‌گوید: هرگاه در ازدواج دادن کسی که با زن شوهرداری زنا کرده، ضرورتی دیدی، مانعی نیست که او با آن زن، پس از جدا شدن از شوهرش، ازدواج نماید. و من افرادی را بدین شیوه به نکاح دیگری درآورده‌ام.

۲- او می‌گوید: بیرون رفتن زوجه بدون اجازه شوهرش به طور مطلق بنا به احتیاط بیشتر، جایز نیست حتی در مواردی که با حقوق شوهرش منافات ندارد. اما من استفتائی

1 - حقائق الأحكام فی رسالات الإسلام، محمد عاملی کاظمی، ص ۳۳.

از آقای خوئی که در امریکا منتشر شده بود، دارم او در جواب آن استفتاء می‌گوید: زن می‌تواند بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رود البته در مواردی که با حقوق شوهرش منافات نداشته باشد؛ زیرا بیرون رفتن از خانه شوهر، حق مستقلی نیست بلکه از موارد استمتاع می‌باشد. و من می‌دانم که علماء زیادی هستند که از ترس عامه مردم صراحتاً فتوایشان را اظهار نمی‌کنند.^۱

فیض کاشانی می‌گوید: «همانا ما فرقه بر حق (شیعه امامیه) را می‌بینیم که در احکام شرعی به شدت اختلاف دارند تا جایی که یکی از آنان فتوایی می‌دهد و بعداً از آن رجوع می‌کند. اگر گناه از آنان برداشته نمی‌شد، هرآینه فسق و گناه همه شان را در بر می‌گرفت.»^۲

یوسف بحرانی می‌گوید: «ما می‌بینیم که هر یک از مجتهدان و اخباریون در تک تک مسائل اختلاف نظر دارند. بلکه چه بسا کسی از آنان با خودش مخالفت کند... و سردسته اخباریون، صدوق آراء و نظرات عجیبی دارد که هیچ مجتهد و اخباری ای با او موافق نیست، در حالی در علم و فضلش، عیب و ضعفی وجود ندارد.»^۳

از سلیمان بحرانی پرسیده شد: آیا شخص مخالف نجس است یا نه؟ جواب داد: «ظاهراً پاک است مادام که ناصبی نباشد.»^۴ من قبلاً نجس بودن وی را ترجیح می‌دادم و

1 - المنهج الاستدلالی، محمد حسین فضل الله، ص ۴۲.

2 - الحق المبين فی تحقیق کیفیت التفرقة فی الدین، فیض کاشانی به نقل از سخن محقق حلی در کتابش، معارج الأصول، ص ۱۰۶.

3 - الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، یوسف بحرانی، ۱/۱۶۹.

4 - منظور از ناصبی، سنی است و کتاب یوسف بحرانی، «الشهاب الثاقب فی بیان معنی الناصب» همه اش اثبات این است که ناصبی، همان سنی می‌باشد.

در این باره رساله ای نوشتم، اما آنچه که هم اکنون ترجیح می‌دهم، طهارت اوست همان طور که اکثر علماء بر این باورند؛^۱ اگر چه مخالفان کافر هم باشند، چون دلیلی بر نجاست کافر به طور مطلق نیست.^۲

محمد حسین فضل الله می‌گوید: «همانا مجتهدی که در فتوایش از ادله شرعی مثل کتاب و سنت، بر اساس فهم اجتهادی اش عمل می‌نماید، بعضی مواقع رأی اش تغییر می‌یابد. و این به خاطر وجود خطا در مجتهد می‌باشد... و بعضی از فقهاء متقدم را دیده ایم که در کتابهایش اجتهادات مختلفی داشته‌اند. همان طور که چنین امری از شهید اول نقل شده است. همان طور بعضی از مراجع تقلید معاصرمان مثل آیت الله العظمی سید محسن حکیم می‌بینیم که رأی اش از فتوا دادن به نجاست اهل کتاب به فتوای به طهارت آنان تغییر یافت. همچنین رأی اش از فتوا دادن به انحصار طواف در فاصله میان کعبه و مقام ابراهیم به فتوای به گسترش محدوده طواف، تغییر یافت. همچنین در بسیاری از آرای مراجع تقلید، تغییر فتوا به فراوانی یافت می‌شود، زیرا مرجع تقلید معصوم نیست.^۳ قبلاً باورمان بر این بود که برای ثبوت هلال اول ماه نیازی به محاسبات

1 - اصول امامیه اقتضا می‌کند که بگوید: همان طور که رأی امام هم، همین است نه اینکه بگوید همان طور که اکثر علماء بر این باورند.

2 - الشهاب الناقب فی بیان معنی الناصب، یوسف بحرانی، ص ۲۴۱.

3 - شیعه بر خداوند واجب کرده‌اند که باید برایشان امامی معصوم منصوب کند تا آن امام، دین را حفظ نماید و اختلاف را رفع کند و آنان را از غوطه‌ور شدن در خطاها و اشتباهات «مراجع تقلید» دور سازد و آنان را از مراجعه به غیر معصوم بی‌نیاز سازد؛ اما می‌بینیم که آنان - در کمترین مدت - ادعای خود را نقض نمودند و به چیزی بر گشتند که دیگران را به خاطر آن ملامت و سرزنش می‌کردند در نتیجه احکام شرعی را از مرجع تقلید غیر معصوم دریافت

نجومی و فلکی نداریم اما با دقت و تأمل زیاد و اکتشاف از بعضی دلالت‌های آیات قرآنی دیدیم که امکان رؤیت ماه از طریق محاسبات نجومی و فلکی وجود دارد از این رو از رأی اولی عدول کردیم و فتوای ما مطابق رأی استادمان آیت الله العظمی سید محسن حکیم تغییر یافت»^۱.

استاد علاء الدین بصیر می‌گوید: «قول خوئی در مرحله اول اصول با مرحله دوم فرق دارد به گونه‌ای که در مرحله دوم قائل به عمل نکردن به مراسیل صدوق است. در حالی که در مرحله اول به جواز عمل به مراسیلش تصریح کرده بود. و این امر مستلزم تغییر آشکاری در فتاوی خوئی می‌باشد؛ زیرا تعداد مراسیل صدوق در کتابش، «من لا یحضره الفقیه» بیشتر از (۲۰۵۰) حدیث مرسل است؛ یعنی چیزی در حدود نصف کتاب. همچنین مستلزم این است که عمل به فتاوی قدیم برای مدت طولانی ادامه می‌یابد؛ از آن جهت که مرحله اول در ابتدای حیاتش همانند یک مجتهد ظاهر شده و مرحله دوم قبل از وفاتش ظهور یافته است»^۲.



می‌نمودند. و در میان خود اختلاف می‌کردند و به استادشان، آیت الله العظمی سید محسن حکیم رجوع می‌کردند نه به امام معصوم. و هرگاه کثرت خطاها و اشتباهاتشان بر پیروانشان اشکال ایجاد می‌کرد، می‌گفتند: «همانا مرجع تقلید معصوم نیست». پس کسی که از این خطاها معصوم است، کجاست؟ چرا شیعیان به او مراجعه نمی‌نمایند تا آن خطاها را برایشان تصحیح کند؟!

1- فقه الحیة، محمد حسین فضل الله، ص ۳۵.

2- الشهادة الثالثة فی الأذان، علاء الدین بصیر، نسخه خطی.

محمد جواد مغنیه گوید: «درباره فروش مال وقفی میان علماء اختلاف نظر وجود دارد به گونه‌ای که در هیچ یک از مسائل وقف به طور مطلق، مانند آن را نیافته ایم؛ بعضی از علماء به طور مطلق فروش مال وقفی را ممنوع دانسته، و عده‌ای فروش آن را در بعضی موارد جایز دانسته و بعضی دیگر متوقف شده و هیچ حکمی برای آن بیان نکرده اند. اقوال متعددی در این زمینه وجود دارد تا جایی که هر فقیهی برای خود نظری دارد. بلکه حتی یک فقیه در یک کتاب نظرات مختلف و متناقضی اظهار کرده و با نظر خودش مخالفت نموده است؛ مثلاً در مبحث بیع چیزی گفته که با آنچه در مبحث وقف گفته، کاملاً متفاوت و متناقض است. و چه بسا در یک کلام سخنش را نقض نموده است؛ در ابتدای کلام چیزی گفته که با انتهای کلام فرق دارد. سپس صاحب کتاب «الجواهر» اقوال علماء پیرامون فروش مال وقفی را به ۱۲ قول رسانیده است.»^۱

وی در ادامه می‌افزاید: «صاحب کتاب «المدارک» گوید: علماء پیرامون عرق شخصی که بر اثر عمل حرام (مثل زنا) جُنُب شده، اختلاف نظر دارند: عده‌ای بر آنند که این عرق، نجس است. این در حالی است که اغلب علمای متأخر قائل به پاک بودن آن هستند. آقای حکیم در کتاب «المستمسک» می‌گوید: آنچه که به اکثر متأخرین نسبت داده شده، این است که آنان قائل به پاک بودن آن هستند. بلکه حتی حلی، اجماع علماء را بر آن نقل نموده است و کسی که قائل به نجاست آن در کتابی شده در کتاب دیگری از آن رجوع نموده است»^۲.

1 - فقه الإمام جعفر الصادق، محمد جواد مغنیه، ۷۳/۵.

2 - همان، ۳۰/۱.

همچنین در ادامه می‌گوید: «صاحب کتاب «مفتاح الكرامة» می‌گوید: فقهاء پیرامون قضیه قرائت سوره فاتحه پشت سر امام در رکعت سوم نماز مغرب و دو رکعت آخر نماز عشاء و نماز ظهر و عصر، به شدت اختلاف نظر دارند تا جایی که یک فقیه با خودش مخالفت نموده است.»^۱

عباس رضوی گوید: «خمینی به حرمت خوردن گوشت ماهی که خاویار را می‌زاید، فتوا داد؛ زیرا بر جسمش هیچ پوستی وجود ندارد. اما بعد از آن از فتوای مذکور رجوع نموده و آن را به حلال بودن تغییر داد. و خمینی به حرام بودن بازی شطرنج فتوا داد و سپس فتوایش را به حلال بودن تغییر داد.»^۲

فقه جعفری اختلافات را در یک خانواده بر می‌انگیزاند:

این اختلافات شدید میان فقهای جعفری مذهب، انعکاسات بسیار بدی در جامعه اهل تشیع ایجاد کرده و دامنه آن به مساجد و حوزه های علمیه و دادگاهها و دیگر عناوین اجتماعی، سرایت نموده و خانواده را از هم پاشیده و ارتباط میان افراد یک خانواده را تیره ساخته است. چه بسا پدر از یک مرجع، تقلید می‌کند و فرزندان از مرجعی دیگر. یا عده ای از برادران از یک مرجع، تقلید می‌کنند و دیگر برادران از مرجعی دیگر. و گاهی زن و شوهر در مرجعیت تقلید اختلاف دارند و هر یک برای خود مرجع تقلید جداگانه ای دارد. و اثر همه این اختلافات بر جامعه سایه افکنده است. اموری وجود دارند که باید میان افراد مشترک باشند و در طبیعت و ماهیتشان، تعارض و اختلاف را نمی‌پذیرند. در نتیجه این اختلافات میان افراد هر خانواده، امور از هم گسسته می‌شوند و مشکلات به وجود می‌آیند. من این را به استنباط خود یا به

1 - همان، ۲۳۹/۱.

2 - آراء فی المرجعية الشيعية، عباس رضوی، ص ۲۹۹.

عنوانِ تهمتی از جانب خود نمی‌گوییم. بلکه این واقعیت زندگانی اهل تشیع است که از دست آن به علمایشان شکایت می‌برند.

محمد حسین فضل الله می‌گوید: «همانا تعداد مراجع تقلید، بسیاری از اوقات مشکلات و معضلات متعددی در جامعه اسلامی برای ما ایجاد می‌کند. خواه این تعدد مراجع تقلید به خاطر تعدد آرای فقهی باشد که شوهر، به رأی یک مرجع تقلید، پایبند و ملتزم است و زن به رأی مرجع تقلیدی دیگر. و در نتیجه ناسازگاری و اختلاف حتی در داخل یک خانه ایجاد می‌شود. و خواه به خاطر طبیعت تمایلات عمومی در اینجا و آنجا باشد»^۱.

از محمد صادق صدر پرسیده شد: دختر جوان بالغ و رشیده ای از «س»، یکی از علماء تقلید می‌کند و آن عالم ازدواج آن دختر را با هم کفو خود بدون اجازه ولی، جایز می‌داند و پدر آن دختر از «ص»، یکی از علماء تقلید می‌کند که او این ازدواج را بدون اجازه ولی جایز نمی‌داند. در این صورت تکلیف دختر از جهت شرع یا از جهت تقلیدش چیست؟ و تکلیف پدر از جهت تقلیدش چیست؟ او در جواب چنین گفت: بسمه تعالی: دختر می‌تواند بدون اجازه پدرش با هم کفو خود ازدواج کند در صورتی که تقلید آن دختر، حجت باشد.^۲

نفهمیدیم که این فقیه راجع به پدری که در جوامع محافظه کار امروزی ما زندگی می‌کند و سراغ دخترش را می‌گیرد که چند روزی است به منزل نیامده و در نتیجه او را در منزل مردی می‌یابد که ادعا می‌کند بنا به مذهب فقیه دیگری با آن دختر ازدواج کرده است، و پدر اقدام به کشتن دختر و آن مرد می‌کند، چه جوابی می‌دهد؟ و

1 - المعالم الجديدة للمرجعية الشيعية، محمد حسين فضل الله، ص ۱۱۷.

2 - مسائل و ردود، مسأله ۱۸۴، ۴/۴۲.

نفهمیدیم که موضع گیری پدر در قبال دخترش که بدون اطلاع او، با مردی ازدواج کرده، چیست؟

همچنین از وی سؤال شد: هرگاه شخصی، مقلد مجتهدی باشد که نزدیکی با زن از دُبر را جایز می‌داند و زنش مقلد مجتهدی باشد که آن را جایز نمی‌داند و شوهر این عمل را از زنش بخواهد، تکلیف زن در این حالت چیست؟ در پاسخ گفت: بسمه تعالی: هرگاه تقلید آن زن، حجتی شرعی باشد، بر او واجب است که آن درخواست را رد کند و با این کار، ناشزه محسوب نمی‌شود.^۱

اختلاف در عقیده:

جای بسی شگفت است که اختلاف میان علمای جعفری مذهب تنها به مسائل فقهی منحصر نشده بلکه به اصول و فروع عقیده هم سرایت نموده است.

زمینه بحث ما در این مورد نیست، زیرا موضع بحث ما مسائل فقهی (مسائل عملی) است. اما بد نیست که اشاره ای هر چند گذرا بدان داشته باشیم با این امید که این مسائل به کمک همدیگر تکانی در عقل و اندیشه هایشان ایجاد نماید تا اینکه برآوردهایشان در امور نادرست که به عنوان مسلمات در آمده، تصحیح شوند.

صدوق درباره عقاید شیعه کتابی را به نام «اعتقاد الصدوق» نوشته است. هنوز مدت زیادی نگذشته بود که شاگردش «مفید» آمد و کتابی را به عنوان «تصحیح الاعتقاد» در رد کتاب استادش نوشت و در آن حملات شدیدی به وی کرده است؛ گاهی او را به جهل درباره اخبار و روایات متصف می‌کند و گاهی به جهل در باره مسالک اعتقادات، و عدم آگاهی درباره دیگر مسائل متصف می‌کند؛ از جمله می‌گوید: «برای کسی که هیچ گونه آگاهی و شناختی درباره حقایق امور ندارد، شایسته نیست که بی هدف در آن

1 - همان، مسأله ۱۷۵، ۴/۴۱.

سخن گوید. چیزی که ابوجعفر در ارتباط با روح و نفس گفته، عین اعتقاد تناسخیه است بدون اینکه خودش هم بداند که این گفته، اعتقاد آنان است. بنابراین در خصوص آنچه که اظهار کرده، جنایت و جرم آن بر خود و دیگران، بسیار بزرگ و سنگین است». در جایی دیگر می‌گوید: «آنچه که صدوق نقل کرده و آن را توهم نموده، مذهب بسیاری از فلاسفه ملحد است».

اختلاف علمای جعفری مذهب در مسائل اعتقادی در این حد محدود نمی‌شود و دامنه گسترده تری دارد. وقتی شریف مرتضی آمد جهت مخالفت کردن با استادش «شیخ مفید» در ۹۵ مسأله عقیدتی، آستینش را بالا زد^۱. این عدد، خیلی زیاد است به ویژه آنکه آنان مدعی هستند که در همه مسائل به معصوم مراجعه می‌کنند. اکنون سؤالی را مطرح می‌کنیم: اعتقاد امام جعفر صادق بر اساس چه مذهبی بوده است؟

آیا او مذهب شیخ صدوق یا اینکه شیخ صدوق مذهب او را داشته است؟ و یا اینکه او مذهب شیخ مفید و یا مذهب شریف مرتضی داشته است؟ و کدام یک از این عالمان مذهب جعفر صادق داشته اند؟ و راستی اصلاً اینان بر اساس چه مذهبی عقاید خود را بنا نهاده اند؟!

اگر اهل تشیع در اعتقادات خود، جعفری مذهب نیستند، پس در چه مسائلی جعفری مذهب هستند؟ و بر چه اساسی این نام را بر خود نهاده و خود را به امام جعفر صادق نسبت می‌دهند؟

باز اختلاف آنان در مسائل اعتقادی در این حد تمام نمی‌شود - و در خور آن نیست که تمام شود! - بلکه اختلاف کماکان ادامه دارد به گونه‌ای که یک علامت و نشانه و

1 - مرجعیه المرحله، جعفر شاخوری، ص ۱۲۷.

عادتی شده که انکار ناپذیر است؛ همان طور که محمد حسین فضل الله می‌گوید: «ما بر این باوریم که حرکت اجتهاد شیعه می‌بایستی با همان قدرت و اندازه‌ای که با تفصیل شرعی مسائل در فروع احکام برخورد کرده؛ با تفصیل قضایای عقیده نیز برخورد کند»^۱. بلکه حتی می‌گوید: «همانا کتابهای تألیف شده در مسائل اعتقادی از جانب علمای مسلمان شیعه، به عنوان یک تفکر نهایی و قطعی در اعتقادات شیعه محسوب نمی‌شود، زیرا کتابهای مذکور از اجتهادات این علماء در فهم قواعد و نصوصی که فرهنگ تشیع بدان توجه کرده، نشأت گرفته است!!»^۲.

اگر عوام شیعه بر حقیقت و واقعیت امر اطلاع می‌یافتند:

عجیب اینجاست که این دریای اختلافاتی که ساحل ندارد و نزدیک است علمای شیعه را غرق کند، عوام شیعه از آن چیزی نمی‌دانند و کاملاً بی‌خبرند؛ بلکه دور از همه حقایق در میان اوهام و آمال و آرزوهای دلپسند و در میان حوضهای افکار بالدار و زیبا، غوطه‌ورند در حالی که - با تمام قوت و قطعیتی که بر تصدیق اوهام در ذهن دارند - تصور می‌کنند که مذهبشان در فقه و عقیده یکی است، و اینکه هیچ اختلافی میان عالمانشان نیست، زیرا آنان از پیروان مذهب امام جعفر صادق هستند!! در حالی که دیگران مذاهب مختلف و مشربهای متعددی دارند!!

و نمی‌دانم که چه شوکه‌ای به آنها دست خواهد داد، اگر آنها گوشه‌ای از این اختلافات را متوجه شوند و دریابند که در چه خواب و خیالی بسر می‌برده‌اند؟
و نمی‌دانم که چه‌ها خواهند کرد؟!

1 - مجلة الفكر الجديد، مقاله‌ای از محمد حسین فضل الله.

2 - همان.

کشتی نجات... کشتی نجات، کدام کشتی است؟!

بعد از این گردش و سیر طولانی می‌توانی نفس طولانی بکشی تا مقداری استراحت کنی. و اگر خواستی با تمام توان بخندی در حالی که عبارات مشهور زیر را می‌خوانی:

یکی از علمای شیعه در برج سر به فلک کشیده خود نشسته و در حالی که خمیازه می‌کشد، دراز کشیده و بدون آنکه دست بر دهانش بگذارد، ناگهان این کلمات را بر زبان می‌آورد: «بدین گونه اهمیت حدیث ثقلین و ارزش ارجاع دادن امت اسلام به اهل بیت علیهم‌السلام جهت اخذ احکام از آنان روشن می‌گردد همان طور که اسرار تأکید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر اقتدا کردن به اهل بیت و قرار دادن آنان به عنوان کشتیهای نجات و امنیت و آسایش برای امت دیگر و باب *حطه*^۱ سوم، روشن می‌گردد.»^۲

دیگری می‌گوید: «از این رو معتقدیم که احکام شرعیه الهی تنها از آب پاک و زلال ائمه سیراب می‌شوند و اخذ احکام جز از جانب آنان صحیح نیست. و ذمه مکلف در صورت رجوع به غیر ائمه فارغ نمی‌شود. و جز از طریق آنان مطمئن نیست که تکالیف و واجبات خود را ادا کرده است. همانا ائمه همانند کشتی نوح هستند هر کس بر آن سوار شد، نجات می‌یابد و هر کس چنین نکرد، در این دریای موج دار و بسیار پر آب، بر اثر امواج شبها و گمراهیها غرق می‌شود.»^۳

1 - منظور از باب *حطه* در بنی اسرائیل است. اهل بیت را به باب *حطه* تشبیه کرده که هر کس به

آنان پیوست، نجات یافت و هر کس از آنان جدا شد، هلاک گردید. (مترجم).

2 - اصول الفقه المقارن، محمد تقی حکیم، ص ۱۷۴.

3 - عقائد الشیعه، محمد رضا مظفر، ص ۴۸.

دیگری می‌گوید: «همانا اهل بیت، همان کشتیهای نجات از هر خطری و مانع اختلاف در دین، و باب حطه امت و نشانه های هدایت آنانند. هر قبیله ای از عرب که با آنان مخالفت ورزیده، حزب ابلیس شده اند»^۱.

راوی برای ما نقل نکرده که آیا این حکم (هر قبیله ای از عرب که با اهل بیت پیامبر ﷺ مخالفت ورزیده اند، حزب ابلیس شده اند) بر همه مخالفت کنندگان منطبق است یا خیر؟ مصونیتی فقهی برای بعضی از مخالفت کنندگان است که برای دیگران نیست؟ هرگاه بخواهیم که عادلانه قضاوت کنیم و این قانون را بر همه قبایل به طور مساوی - اعم از اینکه عرب باشند یا غیر عرب، چون هیچ قوم و ملتی بر دیگری برتری ندارد جز به تقوا - منطبق کنیم، در این صورت کدام قبیله اولی تر و شایسته تر است که حزب ابلیس شود؟ از قدیم عرب گفته اند: هرگاه خانه ات از شیشه باشد، سنگ را به خانه دیگران پرتاب مکن. اما واقعیت امر این است همان گونه که حضرت حسن بن علی رضی الله عنهما از پیامبر ﷺ روایت کرده که آن حضرت فرمودند: «إن مما أدرك الناس من كلام النبوة الأولى: إذا لم تستح فاصنع ما شئت»: «همانا آنچه که مردم از سخن پیامبران نخستین دریافته اند، این است که هرگاه شرم و حیا نکردی، پس هر کاری که دلت خواست انجام بده».

سوار کدام کشتی شویم؟

اگر بخواهیم روزی سوار کشتی بشویم تا از غرق شدن در دریای اختلافات مذاهب اهل سنت نجات پیدا کنیم پس آیا سوار بر کشتی اخباریون شویم یا سوار بر کشتی اصولیون؟ یا اینکه سوار بر کدام کشتی از کشتیهای اخباریون و یا اصولیون بشویم؟ زیرا

1 - گفتگوی عقیدتی با دکتر علی احمد سالوس در کتابش «فقه الشيعة الإمامية»، امیر محمد کاظمی، ص ۱۷۳.

هر فرقه و دسته ای کشتیهایی بسیار زیادی دارد. بر هر کشتی ای دعوت کننده ای قرار دارد و دیگران را به سوی آن دعوت می‌کند هر کس دعوتش را استجابت نماید، او را در آن کشتی اسکان می‌دهد و ندا سر می‌دهد و می‌گوید: این کشتی نجات و پناهگاه امت اسلام و باب حطه است. و انسان از اینجا به ساحل سلامتی و نجات و امنیت می‌رسد.

پس ما سوار بر کشتی کدام یک از اینان شویم؟ کشتی صدوق، کشتی مفید، کشتی مرتضی، کشتی طوسی، کشتی خوئی، کشتی خالصی، کشتی الغطاء، کشتی سیستانی، کشتی بروجردی، کشتی خمینی، کشتی شریعتمداری، کشتی موسی موسوی، کشتی احمد کاتب، کشتی خامنه‌ای و محافظه کاران، کشتی خاتمی و اصلاح طلبان، کشتی محمد حسین فضل الله، کشتی حسن نصرالله، کشتی صبحی طفیلی، کشتی حکیم، کدام حکیم؟ کشتی صدر، کدام صدر؟ کشتی حوزه ساکت یا کشتی حوزه ناطق، و یا کشتی بحر العلوم؟ دریا، بسیار پهناور و طولانی است و کشتیها هم خیلی زیادند و به مرور زمان بیشتر و بیشتر می‌شوند. هر زمان کشتی ای غرق شود، به دنبال آن کشتی دیگری می‌آید و هر یک از صاحبان کشتیها، مدعی مرجعیت و اعلم بودن است. همانا این اختلافاتی که خارج از شمارش است، به طور قطع ثابت می‌نماید که اختلاف کنندگان یک مذهب واحدی ندارند. پس آنان بر مذهب جعفر صادق نیستند و نسبت دادن فقه و مذهبشان به وی، باطل و بی اساس است.

عبارت «قول امامیه» در کتابهای فقهی و اصولی اهل سنت:

اخیراً در کتابهای فقهی و اصولی اهل سنت شایع شده که وقتی اقوال مذاهب معتبر را می‌آورند، قول امامیه را هم می‌آورند. مثلاً در مسأله ای قول مالک، یک قول یا دو قول و یا بیشتر از دو قول احمد و قول شافعی را می‌آورند... و همین طور تا آخر. سپس به دنبال آن عبارت «قول امامیه» را می‌آورند و این را به ذهن خواننده القا می‌کند که

امامیه در مسائل فقهی یک مذهب دارند و در هر مسأله ای یک قول دارند در حالی که اهل سنت مذاهب متعدد و اقوال مختلفی دارند. و این امر - همچنان که کمی قبل با دلیل آشکار برای ما ثابت شد - مخالف حقیقت و واقعیت است.

من نمی دانم چه چیزی فقهاء و دانشمندان ما را بر تثبیت این اسطوره و اشاعه این دروغها واداشته است؟! آیا آنان حقیقت امر را نمی دانند؟ که این بعید است، یا آنان حقیقت را می دانند ولی تساهل می کنند؟ پس آیا چنین تساهلی در شریعت الهی، صحیح است.

برادر گرامی، استاد علاء الدین بصیر جریانی را برای من بازگو کرد و گفت: یکی از این فقهای برجسته مرا دیدار کرد، به او گفتم: آیا تو می دانی که امامیه در آرای فقهی شان اختلاف نظر شدیدی دارند؟ گفت: بله. گفتم: پس چرا در کتابهایت با این واقعیت مخالفت نموده ای و فقط یک قول را به امامیه نسبت داده ای؟ در جواب گفت: این چیزی است که ما برآن عادت کرده ایم!!

عمل نکردن به فقه امام زمان... چرا!؟!

امامیه معتقدند که ناچار باید در هر زمانی، معصوم وجود داشته باشد و هیچ زمانی خالی از وجود معصوم نیست. و به همین خاطر با مرگ پیامبر ﷺ عصمت منقطع نشده، زیرا مردم همیشه تا ابد به یک معصوم نیاز دارند تا از وی پیروی نمایند.

آیا این اعتقاد موجب آن نیست که امامیه تنها به فقه و مذهب امام زمانشان عمل کنند و لا غیر. امام زمان - بنا به اعتقاد آنان - همان مهدی است. پس فقه و مذهب مهدی کجاست؟ و بلکه حسن عسکری، پدر مهدی، و فقه امام رضا یا فقه پدرش، امام موسی کاظم و فقه دیگر ائمه کجاست؟ چرا اهل تشیع تنها بر فقه و مذهب امام جعفر صادق متوقف شده اند و به فقه دیگر ائمه عمل نمی کنند؟ آیا با مرگ جعفر صادق واجب نیست که به امام بعد از او منتقل شد و به قول او عمل کرد؟ اگر فقه و مذهب

امام جعفر بی نیاز از فقه و مذهب امام بعد از اوست، پس علت نیاز به امام بعد از او چیست؟ و اگر فقه امام جعفر بی نیاز از فقه امام بعدی نیست، پس چرا امامیه تنها بر مذهب جعفری متوقف شده اند و دلیل اهتمام خاص به مذهب امام جعفر صادق و بی توجهی به مذهب دیگر ائمه چیست تا جایی که اقوال هیچ یک از ائمه پیش از امام جعفر و پس از او در نزد اهل تشیع یافت نمی‌شود؛ اقوالی که بتواند یک مذهب را شکل دهد!

کلینی در مدت زمان نزدیکی به حیات حسن عسکری و تقریباً در یک منطقه (بغداد و سامراء) همراه با وی زیسته است؛ اما در کتابش «کافی» - که شامل هشت جلد از روایات می‌باشد و غالباً منسوب به جعفر صادق است - جز چند روایت چیزی از حسن عسکری نقل نکرده و تنها روایات و اقوال جعفر صادق را نقل نموده، در حالی که فاصله طولانی از لحاظ زمان و مکان میان آن دو وجود داشته است.

از نظر زمانی، حدود ۲۰۰ سال میان آن دو فاصله بوده است. و از لحاظ مکانی هم باید گفت که جعفر صادق در مدینه زیسته است و کلینی در بغداد. پس چرا کلینی، کسی را که از لحاظ زمانی و مکانی نزدیک تر بوده، رها کرده و به کسی که از لحاظ زمانی و مکانی دورتر بوده، چسبیده است.

اولی تر - و بلکه واجب تر - آن بود که او آثار حسن عسکری را که خیلی به او نزدیک بوده، جمع آوری کند. بلکه واجب آن بود که اقوال «مهدی» را جمع آوری کند اگر چه این امر به واسطه سفیران مهدی که هم عصرشان بوده، صورت می‌گرفت.

پس چرا کلینی شش امامی که پشت سر هم آمده اند، رها کرده و تنها از امام هفتمی که قبل از آنان بوده، روایت کرده و چرا پنج امام قبل از جعفر صادق را رها کرده و تنها از امام ششمی که بعد از آنان آمده، روایت کرده است؟!

دلیل نیاز به استمرار امامت چیست؟

اگر شرعاً تبعیت کردن از اقوال یکی از ائمه کفایت می‌کرد، پس راز تعدد ائمه و دلیل نیاز به استمرار آنان چیست؟

همانا فقه و مذهب اولین امام بی نیاز از فقه و مذهب دیگر ائمه است پس هیچ نیازی به امامان بعدی نیست. پس چرا امامیه، فقه حضرت علی علیه السلام، اولین امام را مدون نکرده اند؟ آیا فقه او همانند فقه امامان بعد از او بجز جعفر صادق، از بین رفته است و به همین خاطر اهل تشیع، جعفری مذهب شده اند؟ و آیا حفظ فقه و مذهب امام جعفر، سبب عدم اهتمام به حفظ فقه و مذهب امامان بعدی است؟

پس می‌توان نتیجه گرفت که اگر فقه حضرت علی حفظ می‌شد دیگر نیازی به حفظ فقه امام جعفر نبود. یعنی امامت، امامت در فقه و مذهب است پس اگر فقه امام اول حفظ می‌شد دیگر نیازی به امامت دیگری نبود. پس چرا امامت بعد از امام جعفر صادق استمرار یافته در حالی که فقه و مذهب او، حفظ و نگهداری شده است؟!

عصر پیشوایان مذاهب فقهی:

همانا عصری که جعفر صادق در آن زیسته، عصر پیشوایان فقه و شکل گیری مذاهب فقهی ای بوده که در زمان جعفر یا کمی قبل از او، شروع شده و کمی بعد از او پایان یافته است. پس آن موقع مذهب ابوحنیفه و مالک و زید - که معاصر امام جعفر صادق بوده اند - و مذهب شافعی و احمد - که کمی بعد از او آمدند - وجود داشت و سپس مذاهب فقهی و مستقل پایان یافت. پس در آن زمان، امام ابوحنیفه، مالک، زید، جعفر، شافعی و احمد می‌زیسته اند.

بنابراین، ظهور جعفر به عنوان امامی از ائمه فقه، امری متناسب با طبیعت آن عصر بود. نه به این خاطر که او امامی معصوم بوده بلکه بدین خاطر که او پیشوای فقه بود. بنابراین پس از او هیچ نیازی به پیشوای فقه که برای خود پیروان جداگانه ای داشته

باشد، نیست. مانند زید و ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد، که بعد از آنان هیچ نیازی به پیشوای دیگری در مسائل فقهی نیست که برای خود پیروان جداگانه ای داشته باشد. این چیزی است که علت اهتمام خاص به مذهب جعفر صادق و مذهب پدرش، قبل از او را روشن می‌سازد؛ چون پدرش عصر آغاز شکل‌گیری مذاهب را دریافته است، و خود او در اوج شکل‌گیری مذاهب می‌زیسته است.

به همین خاطر اقوال علی بن حسین، جد امام جعفر مدون نشده همچنان که اقوال هیچ فقیهی از فقهاء با این عنوان که پیشوای یک مذهب خاص باشد، مدون و جمع آوری نشده است، زیرا مذاهب فقهی در آن موقع هنوز ظهور نکرده بودند. و بخاطر همین سبب است که نیازی به اهتمام به تدوین فقه امامان بعد از امام جعفر صادق وجود نداشت. بنابراین نیازی به اغراق گویی و حمل کردن آن بر چیزی غیر ممکن، نیست.

از بین رفتن فقه امام جعفر صادق از نظر اهل سنت و شیعه:

همانا دروغ و افترا به امام جعفر صادق زیاد بسته شده است. به همین خاطر علمای معتمد و بزرگوار از اکثریت روایت وی خودداری کرده اند؛ از این رو فقه امام جعفر صادق از بین رفته، و آنچه از اقوال و آرای فقهی او که امروزه در دست است و قابل اطمینان باشد، خیلی معدود و انگشت شمار است و یک مذهب را تشکیل نمی‌دهد. و اکثر اقوالی که به وی نسبت داده شده، همگی ساختگی و دروغ هستند و کتابهای معتبر از ذکر آنها خودداری کرده اند.¹

1 سال ۲۰۰۲ میلادی در جلسه دفاعیه رساله دکترای دانشجوی شیعه ناصریه به نام محسن [نام پدرش یادم نیست] در دانشکده علوم اسلامی حضور داشتم. عنوان رساله، «امام جعفر صادق و تلاشهایش در تفسیر» بود. این دانشجو حدود ۳۶۰ روایت در این زمینه آورده بود. که این

کتابهای امامیه این حقیقت تلخ را روایت کرده اند. کشی از جعفر صادق روایت کرده که او گفت: «ما، اهل بیت راستگو هستیم و دروغگویان همیشه بر ما دروغ می‌بندند؛ در نتیجه صدق و راستی ما به سبب دروغهایی که بر ما بسته اند، از نظر مردم اعتبار و ارزش خود را از دست می‌دهد.»^۱



مقدار روایت حاصل تمام تواناییها و تلاشهایش بود که در منابع شیعه از امام جعفر در زمینه تفسیر آورده بود. - او علی رغم توجیه استاد گرامی، دکتر محسن عبدالحمید، مُصرّ بود که به غیر از منابع شیعه استناد نکرده است - او نتوانست بر اساس قواعد حدیث - حتی بر اساس قواعد حدیث از نظر امامیه - صحت سند روایاتی که آورده بود بجز ۱۱ روایت را ثابت نماید. پس رساله اش عبارت از مسخره ای بود که به امام جعفر صادق نسبت داده و در حق او بدی کرده بود. اگر برای عالمی ادعا گردد که او امام متبحر در تفسیر است در حالی که جز ۱۱ روایت که آن هم برای تفسیر یک سوره قرآن کفایت نمی‌کند، دلیلی برای این ادعا نداشت. این ادعا به این شکل برای او نقص محسوب می‌شود حتی به فرض صحت تمامی این روایات باید گفت که همه روایات مذکور نمی‌تواند یک جزء قرآن را هم در برگیرد. پس چگونه اهل تشیع ادعا می‌کنند که جز از طریق سخنان امام معصوم نمی‌توانند قرآن را بفهمند در حالی که جز این چند قول، اقوال صحیح دیگری از او روایت نشده است!! تا جایی که استاد، دکتر حامد عبدالستار دباغ، رئیس کمیته داوران به وی گفت: حقا که به امام جعفر صادق بدی کردی. و دکتر عبدالعظیم بکاء با وجود تلاشهای بسیار زیاد نتوانست از او دفاع کند و یا به گونه‌ای برایش عذر بتراشد. سرانجام کمیته داوران ناچار شدند که آن رساله را رد کنند علی رغم توصیه ای که از جهت بالا مبنی بر قبول آن شده بود.

1 - رجال کشی، ص ۱۰۸.

در جای دیگری می‌گوید: «همانا مردم ولع و شیفتگی خاصی دارند که بر ما دروغ ببندند.»^۱

باز در جای دیگری می‌گوید: «مغیره بن سعید عمداً بر پدرم دروغ می‌بست و کتابهای اصحاب پدرم را می‌گرفت. اصحاب مغیره خودشان را به اصحاب پدرم نزدیک می‌کردند و آن کتابها را به مغیره می‌دادند و او به طور پنهانی کفر و زندقه و نفاق را در آن جعل می‌کرد و بعد آنها را به پدرم نسبت می‌داد. سپس آنها را به اصحابش می‌داد و به آنان دستور می‌داد که آن مطالب را در میان شیعیان پخش کنند. پس تمامی غلو و افراطیایی که در کتابهای پدرم است، از جمله مطالبی است که مغیره بن سعید در کتابهایشان جعل کرده است»^۲.

غریفی می‌گوید: «همانا بسیاری از احادیث از ائمه صادر نشده بلکه افراد دروغگو آنها را وضع کرده و به ائمه نسبت داده اند: یا از طریق جعل آن روایات در کتابهای ائمه و یا از راههای دیگر. طبعاً باید برای این روایات یا اکثرشان، اسناد صحیحی را وضع نمایند تا این روایاتی که جعل شده اند، مورد قبول واقع شوند»^۳.

محمد حسین فضل الله گوید: «همانا همراه با احادیث وارده از ائمه، اقوال و روایات مجعول و دروغی وجود دارند که واضعان حدیث آنان را جعل کرده اند؛ کسانی که به نقل احادیث موضوع به طور مستقیم اکتفا نکرده اند بلکه در کتابهای اصحاب ثقه و معتمد ائمه مانند زراره، محمد بن مسلم و امثال آنان، روایاتی را به طور پنهانی جعل نموده اند تا اینکه احادیث موضوع از طریق افراد ثقه و مورد اعتماد، به اذهان عموم

1 - همان، ص ۳۴۷.

2 - حركية العقل الاجتهادي، جعفر شاخوری، ص ۱۸۶.

3 - قواعد التحديث، غریفی، ص ۱۳۵.

امت اسلامی نفوذ یابند؛ کسانی که به خاطر امانتداری و ثقه بودنشان در آنچه از ائمه نقل می‌کنند، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد»^۱.

فصل سوم

معتبر نبودن اسانید و روایات از امام جعفر

آنچه از قبل گفتیم ما را به موضوع خطیر و مهمی می‌کشاند که آن هم موثوق نبودن و قابل اعتماد نبودن عموم اسانید روایات منسوب به جعفر صادق - گذشته از دیگر ائمه - می‌باشد؛ به خاطر ثقه نبودن و معتمد نبودن راویانی که از ائمه روایت کرده اند. این چیزی است که علمای شیعه پیش از دیگران بدان تصریح نموده اند.

قبلاً تعدادی اقوال از بعضی از علمای شیعه ذکر شد؛ از قبیل شریف مرتضی که گفت: «از کجا خبر واحد برای ما صحیح و حجت است، خبری که توسط کسانی روایت شده که جایز است عادل نباشند»^۲.

بلکه صراحتاً با سخن خطیری که عموم روایاتشان را ریشه کن و نابود می‌کند، می‌گوید: «از میان تصنیفات محدثین از اصحاب ما، هیچ کدام قابل احتجاج نیستند و هیچ یک از کتابهایی که نوشته اند، قابل احتجاج و استدلال نیستند»^۳.

1 - مجلة الفكر، مقاله ای از محمد حسین فضل الله، ص ۸.

2 - رسائل شریف مرتضی، ۳/۳۱۰. به نقل از کتاب «مدخل إلى فهم الإسلام»، یحیی محمد، ص ۳۹۳.

3 - همان، ۳/۳۱۱.

طوسی می‌گوید: «همانا بسیاری از مصنفین از میان اصحاب ما و اصولیون، مذاهب فاسد و باطل را اختیار کرده اند اگر چه کتابهایشان قابل اعتمادند»^۱. این چیزی است که ما خود می‌گوییم و از آن تجاوز نمی‌کنیم که: اهل تشیع به کتابهایی اسناد و تکیه می‌کنند که افرادی دارای مذاهب باطل آنها را تألیف کرده اند. و این چیزی است که شیخ تمامی شیعیان، یعنی ابوجعفر طوسی بدان اعتراف نموده است. پس راه صلاح و درست به سوی آنان از کجا یافت می‌شود؟!

حقایق مهم از اسانید شیعه

۱- دروغ بودن ادعای روایت از اهل بیت :

شیعه احادیث پیامبر ﷺ که توسط اصحاب و یارانش و پس از آنان، تابعین روایت شده اند، مردود می‌دانند با این دلیل که روایان آن احادیث، از اهل بیت پیامبر ﷺ نیستند؛ کسانی که - آن گونه که اهل تشیع ادعا می‌کنند - تنها دروازه ای برای شهر علم پیامبر ﷺ هستند. این در حالی است که ادعا می‌کنند تمامی روایات و احادیث شان از اهل بیت نقل شده اند. بنابراین تنها احادیثی که اهل بیت از پیامبر ﷺ روایت کرده اند، صحیح و قابل اعتمادند.

ولی ما - هنگام تحقیق و پژوهش - برای این ادعا حقیقتی که قابل استناد باشد، نمی‌یابیم: نه از لحاظ ژرف نگری و تأمل، و نه از لحاظ واقعیت و تطبیق. اینک بیان آن در زیر می‌آید:

1 - الفهرست، طوسی، مقدمه مؤلف، ص ۲۵.

۲- راویان شیعه از اهل بیت نیستند:

تحقیق و پژوهش نظری در این موضوع را به تأخیر می‌اندازیم و مستقیماً وارد واقعیت تطبیقی در نزد شیعه می‌شویم تا ببینیم آیا آنچه که ادعا می‌کنند، بدان پایبندند و آن را بر خود تطبیق می‌نمایند؟ یا نه، در واقعیت امر آنچه که می‌گویند ادعایی بیش نیستند و عملاً بدان پایبند نیستند؟!

همانا ادعای شیعه مبنی بر اینکه روایاتشان از اهل بیت نقل شده اند، مستلزم آن است که راویان این احادیث - در تمامی روایت، یعنی از ابتدا تا اینکه به امام یا پیامبر علیه السلام می‌رسد - فقط از ائمه، یا - حداقل - از اهل بیت باشند.

اگر این امر منظور و مراد آنان باشد، به طور قطع وجود خارجی ندارد و واقعیت خلاف آن است. و مراجعه به هر منبعی از منابع حدیثی شیعه مانند «کافی» اثر کلینی و «بحار الأنوار» اثر مجلسی، بطلان این ادعا را کاملاً آشکار و روشن می‌سازد.

همانا راویان شیعه، کسانی که دین شیعه را برایشان نقل کرده اند، از میان ده ها هزار روایت، هیچ یک از اهل بیت جدای از ائمه اهل بیت، وجود ندارند. هر کس می‌خواهد از صحت گفته ام اطمینان یابد، این منابع وجود دارند، اگر خواست بدانها مراجعه نماید؛ بیشتر از یک روایت که با این لفظ: «فلان عن فلان عن فلان... قال ابو عبدالله علیه السلام...» شروع شده باشد، وجود ندارد. و «فلان فرد» از ابتدای سند تا آخر آن، از اهل بیت نیست. پس کدامند آل بیتی که شیعه از آنان حدیث روایت کرده اند؟!

نمونه هایی از اسانید کتاب «کافی» اثر کلینی:

این امر با اسانید نخست ده روایت از کتاب «الأصول من الکافی» به عنوان نمونه ای از تمامی روایات شیعه در همه منابعشان، ثابت می‌گردد. به دنبال آن چند نمونه دیگری از کتاب «صحیح بخاری» جهت مقایسه آورده ام تا کاملاً برای خواننده روشن گردد که

آنچه شیعه افتخار می‌کنند و به خود می‌بالند که روایاتشان از اهل بیت نقل شده، ادعایی بیش نیست و کاملاً باطل و بی اساس است:

۱- ابوجعفر محمد بن یعقوب به ما خبر داده و گفت: عده ای از اصحاب ما از جمله محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم از ابوجعفر علیه السلام به من خبر داد که ابوجعفر گفت: «لما خلق الله العقل...»: «هنگامی که خداوند عقل را آفرید...».

۲- علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از مفضل بن صالح، از سعد بن طریف، از اصبع بن نباته، از علی علیه السلام نقل کرده است که او گفت: «هبط جبرئیل...»: «جبرئیل نازل شد...».

۳- احمد بن ادريس، از محمد بن عبدالجبار، از بعضی از اصحاب ما که آن را به ابوعبدالله علیه السلام با سند متصل، اسناد داده اند، نقل کرده که راوی می‌گوید: «قلت له: ما العقل...»: «به و گفتم: عقل چیست...».

۴- محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از حسن بن جهم روایت کرده که او گفت: «سمعت الرضا علیه السلام يقول: صدیق کل امریء عقله...»: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌گفت: انسان صدیق و راستگو کسی است که عقلش...».

۵- از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسن بن جهم، روایت است که گفت: «قلت لأبی حسن علیه السلام: إن عندنا قوماً...»: «به ابوالحسن علیه السلام گفتم: همانا نزد ما قومی هستند...».

۶- احمد بن ادريس، از محمد بن حسان، از ابومحمد رازی، از سیف بن عمیره، از اسحاق بن عمار، روایت است که او گفت: «قال ابوعبدالله علیه السلام: «من كان عاقلاً...»: «ابوعبدالله علیه السلام گفت: هر کس عاقل باشد...».

۷- عده ای از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن علی بن یقظین، از محمد بن سنان، از ابوجارود، از ابوجعفر علیه السلام روایت کرده اند که او گفت: «انما یداق الله العباد...»: «همانا خداوند بندگان را محاسبه می نماید...».

۸- علی بن محمد بن عبدالله، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش روایت کرده که او گفت: «قلت لأبی عبدالله علیه السلام: فلان من عبادته...»: «به ابو عبدالله علیه السلام گفتم: فلانی از عبادتش...».

۹- علی بن ابراهیم از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که او گفت: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إذا بلغکم عن رجل حُسن حال...»: «رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه درباره مردی نیکو حال به شما خبر رسید...».

۱۰- محمد بن یحیی از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان روایت نموده که او گفت: «ذکرت لأبی عبدالله علیه السلام رجلاً مبتلی بالوضوء والصلاة...»: «مردی را که همیشه وضو داشت و نماز می خواند، برای ابو عبدالله علیه السلام ذکر کردم...».

آیا در یک سند از این روایات، یکی از اهل بیت یا نامی از آنان می بینید؟ ﴿نَبِّئُونِي

بِعَلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾: «اگر راست می گوئید مرا از حقیقت امر آگاه سازید».

این وضعیت تمامی روایات و احادیث «کافی» است که تعدادشان به بیشتر از شانزده هزار روایت (۱۶۷۰۰۰) می رسد. بلکه این، وضعیت تمامی روایات اهل تشیع در منابع حدیثی دیگر بدون استثناء است. بنابراین ادعای شیعیان در خصوص روایت از «اهل بیت» از اساس باطل می باشد.

نمونه‌هایی از اسانید بخاری در کتابش «الصحيح الجامع»:

آنچه در زیر می آید، اسانید نخست ده حدیث (بدون تکرار) است که امام محمد بن اسماعیل در صحیح خود از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت نموده است:

۱- علی بن جعد به ما گفت که شعبه به ما خبر داد و گفت: منصور به من خبر داد و گفت: از ربیع بن حراش شنیدم که گفت: از علی شنیدم که می‌گفت: پیامبر ﷺ فرمودند: «لا تکذبوا علیٰ فإینه من کذب علیٰ فلیلج النار»: «بر من دروغ نیندید، زیرا هر کس بر من دروغ ببندد، باید به آتش جهنم پناه ببرد».

۲- محمد بن سلام به ما گفت که وکیع از سفیان، از مُطَرَف، از شعبی، از ابوجحیفه به ما خبر داد که ابوجحیفه گفت: «قلت لعلی بن ابی طالب: هل عندکم کتاب؟ قال: لا، إلا کتاب الله...» «به علی بن ابی طالب گفتم: آیا در نزد شما نوشته ای هست؟ گفت: نه، بجز کتاب خدا (قرآن)...».

۳- علی گفت: «حدثوا الناس بما یعرفون...»: «با مردم به نسبت فهمشان سخن بگویید...» عبیدالله بن موسی از معروف بن خربوذ، از ابوطفیل، از علی این گفته را روایت کرده است.

۴- مسدّد به ما خبر داد و گفت که عبدالله بن داود بن اعمش از منذر ثوری، از محمد بن حنیفه و او هم از علی بن ابی طالب روایت کرده که علی گفت: «كنت رجلاً مذاء فأمرت المقداد بن الأسود أن يسأل النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) فسأله فقال: فيه الوضوء»: «من مردی مذاء بودم (یعنی زیاد آب مزی از من خارج می‌شد) به مقداد بن اسود گفتم که در این مورد از پیامبر ﷺ سؤال کند. او هم از پیامبر ﷺ در این باره پرسید. ایشان فرمودند: باید - در هر بار خارج شدن آب مزی - وضو بگیرد».

۵- ابویمان به ما خبر داد و گفت که شعیب از طرف زهری به ما خبر داد و گفت که علی بن حسین به من خبر داده که حسین بن علی به وی خبر داده که علی بن ابی طالب به وی خبر داده که رسول الله ﷺ شبی او و فاطمه، دخترش را زد...

- ۶- عثمان به ما خبر داد و گفت که جریر از منصور، از سعد بن عیبده، از ابوعبدالرحمن، از علی رضی الله عنه روایت کرده که او گفت: «کنا فی بقیع الغرقد فأتانا النبی ﷺ فقعد...»: «ما، در «بقیع الغرقد»^۱ بودیم که پیامبر ﷺ نزد ما آمد و نشست...».
- ۷- محمد بن بشار به ما خبر داده و گفت که غندر به ما خبر داده و گفت که شعبه از حکم، از علی بن حسین، از مروان بن حکم روایت کرده که مروان بن حکم گفت: «شهدت عثمان وعلیاً رضی الله عنهما...»: «عثمان و علی رضی الله عنهما را دیدم...».
- ۸- قبیصه به ما خبر داد که سفیان از طرف ابن ابونجیح، از مجاهد، از عبدالرحمن بن ابولیلی، از علی رضی الله عنه به ما خبر داد که علی رضی الله عنه گفت: «أمرنی رسول الله ﷺ أن أتصدق بجلال البدن التي نحرت وجلودها»: «رسول الله ﷺ به من امر فرمود که پوشش شتران قربانی و پوستهایشان را به صدقه بدهم».
- ۹- محمد بن کثیر به ما خبر داد که سفیان به ما خبر داد و گفت: ابن ابونجیح از طرف مجاهد، از عبدالرحمن بن ابولیلی، از علی رضی الله عنه به ما خبر داده که او گفت: «بعثنی النبی ﷺ فقامت علی البدن...»: «پیامبر ﷺ به دنبال من فرستاد و من بلافاصله حاضر شدم...».
- ۱۰- عبدان به ما خبر داده که عبدالله به ما خبر داده که یونس از ابن شهاب روایت کرده که گفت: علی بن حسین به ما خبر داد که حسین بن علی به ما خبر داده که علی رضی الله عنه گفت: «کانت لی شارف من نصیبی من الغنم...»: «چند تا ماده شتر پر سال سهم من بود...».

1 - نام گورستانی است در مدینه.

اینها اسانید بخاری هستند و آنها اسانید کلینی. پس آیا برتری ای برای اسانید کلینی بر اسانید بخاری می‌بینی طوری که بتوان گفت: همانا شیعه روایات خود را از اهل بیت می‌گیرند؟ و اهل سنت از اهل بیت احادیث روایت نمی‌کنند؟

همانا تمامی آنچه که کلینی و بعد از او سایر نویسندگان منابع حدیثی شیعه انجام داده‌اند، این است که روایتی را آورده اند که به یکی از ائمه منتهی می‌شود ولی تمامی راویانی که در سلسله سند آن احادیث هستند، از ائمه اهل بیت و حتی عموم اهل بیت نیستند. در حالی که بخاری احادیث را با سلسله اسنادی روایت می‌کند که به رسول الله ﷺ منتهی می‌شود. اگر ما فرض کنیم که همه راویان بین بخاری و رسول الله ﷺ از اهل بیت نیستند، پس در این صورت امتیاز روایات کلینی و دیگر راویان شیعه بر روایات بخاری چیست؟ آنها هم از افرادی روایت کرده اند که از اهل بیت نیستند! اما در واقع امتیاز حقیقی، از آن راویان اهل سنت است، زیرا آنان از خود رسول الله ﷺ حدیث روایت کرده اند در حالی که راویان شیعه از ائمه و غالباً از جعفر بن محمد حدیث روایت کرده اند. و بدون شک روایت حدیث از پیامبر ﷺ به مراتب بهتر و والاتر از روایت از دیگران است. به دو سند زیر بنگر و آن دو را با هم مقایسه کن:

کلینی - محمد بن یحیی - احمد بن محمد - ابن فضال - حسن بن جهم - رضا.

بخاری - علی بن جعد - شعبه - منصور - ربیع بن حراش - علی - رسول الله ﷺ.

پس به چه دلیلی کسی که از رضا روایت می‌کند، دینش را از اهل بیت گرفته ولی کسی که از خود پیامبر ﷺ - که سرور امت بلکه تمامی جهانیان، گذشته از اهل بیت است - از اهل بیت روایت نکرده است؟! چنین قضاوتی نوعی کم کردن شأن پیامبر ﷺ است. آیا دلیل و حجت شیعه در روایت از اهل بیت این نیست که روایت آنان صحت نقل از رسول الله ﷺ را بیشتر ضمانت می‌کند؟ در حالی که آنان جز یک روایت که به «امام» منتهی شده - و در آن راوی دیگری از اهل بیت نیست که آن را از شخص امام روایت کرده باشد - دیگر حدیثی روایت نکرده اند. پس کسی که از خود رسول الله ﷺ

روایت می‌کند، چرا روایتش ضامن صحت نقل از رسول الله ﷺ نباشد در حالی که از خود او روایت می‌کند؟!

اگر کسانی که از «امام» روایت کرده اند همه شان از اهل بیت می‌بودند. و یا جعفر صادق - یا هر کسی دیگر از امامان - کتابی را با قلم خودشان که از رسول الله ﷺ روایت کرده اند، برای ما به جا می‌گذاشتند، آن وقت ادعای شیعه، به جا بود. اما و هر آنچه هست و نیست تنها یک روایتی است که به یکی از امامان اهل بیت نسبت داده می‌شود. و عجیب آنکه در سند این روایت منسوبه کسی از اهل بیت بچشم نمی‌خورد! پس این قاعده که (تنها باید دین از ما فرا آموخته شود، و ما تنها گنجینه‌های علم آل محمد و وارثان آنهایم...) سخنی است که به هیچ وجه با حقیقت و علم همخوانی ندارد، و از حق و حقیقت هیچ بویی نبرده است!!

می‌توانی ملاحظه کنی که چهار روایت از مجموع ده روایت قبل که بخاری از حضرت علی رضی الله عنه روایت کرده، در سندهای آن روایانی از اهل بیت قرار دارند. پس روایت چهارم، محمد بن علی از پدرش، علی آن را روایت کرده است. روایت پنجم هم از علی روایت شده، از طریق علی بن حسین از پدرش، حسین بن علی، از پدرش، علی بن ابی طالب (رضی الله عنهم). روایت دهم هم به همین صورت. اما روایت هفتم از طریق علی بن حسین، وارد شده است. اما کلینی در ده روایت قبلی اش، یک روایت را از امام که در سندش یکی از اهل بیت باشد، روایت نکرده است. همچنین است تمامی روایاتش بجز تعداد اندکی.

البته بجز روایت هفتم که از «حسن بن علی» وارد شده، اما متأسفانه معلوم شده که آن راوی، «ابن یقطین» فارس شعوبی¹ است و «پسر ابوطالب» عربی قریشی نیست!!!

1 - گروهی اند که عرب را خوار شمرده و بر عجم تفضیل ندهند. (مترجم)

هم اکنون آیا همراه من مطمئنی که آنچه شیعیان ادعا می‌کنند که آنان علم خود را از اهل بیت دریافت می‌کنند و احادیث خود را از اهل بیت روایت می‌کنند، افسانه ای از جمله افسانه هایی است که میان مردم به خاطر اینکه زیاد به گوششان خورده، شایع شده اند. ما شاء الله افسانه ها خیلی زیادند و این هم یکی از آن افسانه هاست.

۳- تألیف کنندگان منابع حدیثی شیعه، همه شان غیر عرب اند:

همان شرطی که امامیه برای خود قرار داده اند که عبارت است از اینکه آنان تنها روایتی را قبول می‌کنند که از طریق رجال اهل بیت نقل شده، از جهت دیگری نقض می‌شود. و آن هم، این است که: اصل سند فاقد این شرط است؛ چون هیچ یک از راویانی که منابع حدیثی را تألیف نموده اند اصلیت عربی ندارند! جدای از اینکه از ائمه اهل بیت باشند- همچنان که شرط مذکور مقتضی آن است - یا حداقل از عامه اهل بیت باشند. به علاوه، رجال سلسله سند کاملاً فاقد این شرطی است که شیعه، دیگران را بدان ملزم می‌نمایند. - همچنان که در مورد قبلی برایمان روشن گردید - اینک تفصیل این مطالب بیان می‌شود:

همانا روایت امامیه در اصل به چهار منبع بر می‌گردند که آن چهار منبع عبارتند از:

۱- «کافی»، اثر محمد بن یعقوب کلینی (متولد ۳۲۹ هـ.ق).

۲- «فقیه من لا یحضره الفقیه»، اثر محمد بن علی قمی (متولد ۳۸۱ هـ.ق).

۳- تهذیب الأحکام.

۴- استبصار.

دو کتاب اخیر، تألیف محمد بن حسن طوسی (متولد ۴۶۰ هـ.ق) است.

هیچ کدام از صاحبان این کتابها عرب نیستند. همان طور که هیچ کدام، از ائمه اهل

بیت و حتی عامه اهل بیت نیستند.

این منابع در زمان آل بویه تألیف و انتشار یافته و آل بویه، ایرانی و عجم بودند که در بغداد حکمرانی می‌کردند و فساد و تباهی در آن به پا کردند. سپس صفویان آمدند که آنان هم ایرانی و عجم بودند تا بار دیگر حرکت تألیفی امامیه جان بگیرد؛ پس مجلسی کتاب «بحارالانوار» را نوشت که او فارس و عجم بود. این کتابش به عنوان موسوعه تمامی روایات امامیه معتبر است و بیش از صد جلد می‌باشد.

مقایسه منابع حدیثی شیعه با منابع حدیثی اهل بیت

منابع حدیثی اهل سنت بر خلاف منابع حدیثی شیعه است؛ چون مؤلفین آنها هم عرب و هم غیر عربند اما غیر عربی که با طبیعت اسلام و دیدگاه جهانی اش سازگار است در حالی که منابع شیعه تنها با طبیعت فارسها و دیدگاه خودشان سازگار است. همانا قدیمی‌ترین و اولی‌ترین کتاب تألیف شده در زمینه روایت در میان اهل سنت کتاب «موطأ» امام مالک است. مؤلف این کتاب، مالک بن انس (وفات ۱۷۹هـ ق) اصلیت عربی داشت و از تبار یمن بود.

پس از این کتاب، مسند امام احمد تألیف شد؛ کتابی که مشتمل بر حدود چهل هزار حدیث پیامبر ﷺ می‌باشد. امام احمد بن حنبل (وفات ۲۴۱هـ ق) عرب بود. وی از طایفه بنی شیبان از عربهای عراق بود.

مسند امام شافعی. مؤلف این کتاب محمد بن ادریس شافعی (وفات ۲۰۴هـ ق) می‌باشد. او قریشی نسب و عرب بود که نسبش در جد سوم پیامبر ﷺ، عبد مناف به پیامبر ﷺ می‌رسد.

صحیح بخاری، که امام محمد بن اسماعیل بخاری (وفات ۲۵۶هـ ق) آن را جمع آوری کرده است. امام بخاری غیر عرب بود.

صحیح مسلم. مؤلف آن، امام مسلم بن حجاج (وفات ۲۶۱هـ ق) است. او عرب و از قبیله «قشیر» عربی بود.

یکی دیگر از کتابهای حدیثی اهل سنت، سنن ابوداود است. مؤلف این کتاب ابوداود (وفات ۲۷۵هـ ق) است که او هم عربی الاصل و اهل آزد بود.

پس چرا راویان امامیه، عجم هستند و هیچ کدام عرب نیستند؟ و چرا آمیزه ای از عرب و عجم نیستند آن طور که منطقی و عقل حکم می‌کند؛ چون در میان مسلمانان هم عرب هست و هم غیر عرب. و عرب حاملان دین اند و دین هم کتاب و سنت است. پس حتماً باید در میان راویان عرب باشد.

اما اینکه مؤلفین منابع شیعه همه شان عجم اند، اشاره به این است و این شک را ایجاد می‌کند که در این باره قصدی در کار بوده به ویژه آنکه اگر در نظر داشته باشیم که آن منابع پر از عقاید انحرافی و باطل و افکار مخرب و افراطی است؛ چیزی که عرب نبودن حتی یکی از مؤلفین آن، این امر را روشن و آشکار می‌سازد؛ چون اولاً امکان ندارد که عربها به خاطر ایمانی که دارند، اساس دین خود را ویران کنند و ثانیاً در این کار مصلحتی برایشان نبوده به ویژه در عصرهای نخست؛ چون حکومتشان بر اساس دین اسلام پایه گذاری شده بود برخلاف فارس ها که با برپایی دین اسلام، حکومتشان از هم فرو پاشید. و هر کس از عربها که به هر دلیلی منحرف شده، انحرافش به آن درجه نرسیده که از نظر غیر عربها، غیر قابل اعتماد باشد.

۴- سلسله راویان، دارای حلقه‌های معیوبی است:

گاهی منظور شیعه راجع به روایت از اهل بیت این است که روایاتشان - صرف نظر از سلسله راویان آن روایات - در نهایت سلسله سندشان به امام جعفر صادق یا دیگر ائمه می‌رسد. و برای قبول آن روایات و ثبوت صحتشان همین کافی است.

این، تفسیر واقعی ادعای شیعه است و بهره ای بیش از این ندارند. یعنی در هیچ کدام از روایات آنان از ابتدای سند تا آخرشان، راوی نمی یابی که نسبتش به اهل بیت برسد بجز امامی که روایت به او منتهی می شود.

این همان معنای رایج در میان عوام شیعه است، چون هر روایتی را که به ائمه منسوب شده باشد، صرف نظر از سند و صحتش، آن را تصدیق می کنند. میان عالمانشان نیز وضع به همین منوال است! در واقع می بینیم که آنان دقیقاً همانند عوام به این روایات استدلال می کنند، علی رغم آنکه در هنگام جدال و بحث ادعای تحقیق و پژوهش را دارند.

اگر چنین است - که در واقع چیزی غیر از این نیست - پس دعوی شان مبنی بر بی مانند بودنشان به خاطر روایت از اهل بیت، چه معنایی دارد؟ رد و باطل کردن این معنا نیازی به تفصیل و توضیح ندارد. همانا چنین ادعایی شبیه به تبلیغات صرف جهت جلب توجه عموم مردم است. هر کس که ذره ای علم داشته باشد، این را به خوبی درک می کند. اما با این وجود هیچ اشکالی نمی بینم که بگوییم:

همانا منتهی شدن یک روایت به شخص ثقه ای در صحیح دانستن آن روایت کافی نیست مادام که با اصول و قواعد حدیث و قواعد تصحیح و تضعیف احادیث مطابقت نداشته باشد و یکی از آن قواعد، وجوب موثوق بودن تمامی رجال سند است. و گرنه احادیث منسوب به رسول الله ﷺ که در منابع اهل سنت موجود است - بنا به قاعده قبلی - صحیح تر و موثوق تر می باشند؛ چون منزلت پیامبر ﷺ بسیار والاتر است پس عمل به مجموع احادیث او، اولی تر و سزاوارتر می باشد.

البته یک روایت تنها به خاطر اینکه به رسول الله ﷺ یا امام جعفر صادق منتهی شده، مستلزم صحت آن روایت نیست بلکه باید به موثوق بودن رجال سلسله سند از اول تا آخرش، صرف نظر از واقعیت خارجی، نگاه کرد. و این چیزی است که قواعد اصولی

مقتضی آن است. خوئی در این خصوص می‌گوید: «صحت همه روایات کتب چهارگانه ثابت نشده، پس باید به سند هر یک از روایات آنها نگریست: اگر شرایط صحت روایت در آن تحقق پیدا کرد، بدان عمل می‌شود در غیر این صورت به آن عمل نمی‌شود.»^۱

این چیزی است که در کتابها موجود است. اما آنچه که میان عامه امامیه و در واقعیت ملی و علمی‌شان وجود دارد، چیز دیگری است. همان طور که قبلاً ذکر شد. این زمانی است که ما در خلال قواعد مربوطه به این قضیه نگاه می‌کنیم، اما هنگامی که در خلال قواعدی که شیعه آن را وضع کرده اند به آن نگاه می‌کنیم - که از جمله آن قواعد، این است که راویان باید از اهل بیت باشند - در آن صورت بطلان روایاتشان، بسیار واضح و روشن است؛ زیرا کاملاً به این شرط عمل نکرده اند.

همانا محمد بن مسلم، جابر بن یزید جعفی، زراره بن اعین، ابوبصیر مرادی، هشام بن حکم، هشام جوالیقی، ابوحمزه ثمالی، محمد بن یحیی، عوف عقیلی، عبدالله بن یغفور، ابوهریره بزار، برید بن معاویه، مغیره بن سعید... و دیگر راویان شیعه هیچ کدام از اهل بیت نیستند. پس چگونه شیعه روایات این افراد را قبول می‌کنند و در عین حال روایات اهل سنت که از صحابه و تابعین روایت کرده اند به این دلیل که از اهل بیت نیستند، مردود می‌دانند؟!

مقایسه میان اصحاب محمد ﷺ و اصحاب جعفر:

شایان ذکر است که در اینجا بگوییم: کدام یک از این دو گروه افضل و برترند: اصحاب پیامبر ﷺ یا اصحاب جعفر (رضی الله عنه)؟

1 - معجم رجال الحدیث، خوئی، ۱/۱۱۰.

بدون شک اصحاب پیامبر ﷺ برترند؛ چون شرافت و بزرگی هر فرد به اندازه شرافت و بزرگی رفیقش می‌باشد. به علاوه فضایی که در کتاب و سنت در شأن اصحاب پیامبر ﷺ وارد شده است.

گذشته از این، هیچ معقول و منطقی نیست که اصحاب جعفر برتر از اصحاب محمد ﷺ باشند! پس چگونه روایات اصحاب محمد ﷺ که از هر جهت و به هر اعتباری، افضل اند، با این بهانه که از اهل بیت نیستند، رد می‌شوند، و در همان حال روایان اصحاب جعفر که منزلت و شأن پایین تری از اصحاب محمد ﷺ دارند و از اهل بیت نیستند، قبول می‌شوند؟!

۵- روایان شیعه در خود منابع شیعه مورد جرح و ضعف قرار گرفته اند:

با مراجعه به کتابهای رجال در نزد شیعه (کتابهایی که شیعه در اواخر قرن پنجم هجری و بعد از آن تألیف کرده اند) می‌بینیم که همه روایانشان مورد جرح و ضعف قرار گرفته اند و هیچ کدام ثقه نیستند.

اینک دلیل آن به طور خیلی خلاصه بیان می‌شود و هر کس تفصیل و توضیح در این مسأله را می‌خواهد به آن منابع از جمله رجال کشی مراجعه نماید.

در اینجا به خاطر اختصار به بیان احوال چهار راوی ای که مدار و محور روایات شیعه اند، اکتفا می‌کنم. که اینان عبارتند از: زراره بن أعین، ابوبصیر لیث بن عدی مردای، محمد بن مسلم و برید بن معاویه عجلی.

الف- زراره بن أعین: حائری درباره وی می‌گوید: جماعت محدثین بر تصدیق او و قبول حدیث و اطاعت کردن از او اتفاق نظر دارند.^۱ اما «کشی» از علی بن ابوحزمه از ابو عبدالله علیه السلام درباره او روایت می‌کند که علی بن ابوحزمه گوید که گفت: ﴿ **الَّذِينَ**

1 - جامع الرواة، ۳۲۴/۱.

ءَامِنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ﴿١﴾ جعفر عليه السلام گفت: خداوند ما را از آن ظلم پناه دهد! گفتم: آن ظلم کدام است؟ گفت: بدعتی است که زراره و ابوحنیفه آن را آورده اند.^۲

همچنین از کلیب صیداوی روایت می‌کند که آنان نشسته بودند و همراهشان عذافر صیرفی و تعدادی از اصحابشان همراه با ابوعبدالله عليه السلام بودند، ابوعبدالله گفت: لعنت خدا بر زراره! لعنت خدا بر زراره! لعنت خدا بر زراره! سه بار این را گفت.^۳ در جای دیگری از ابوعبدالله روایت می‌کند که او گفت: «زراره» انسان بدتر و تبه‌کارتر از یهود و نصاری و کسانی است که می‌گویند: همانا الله سومین خداست. اگر بیمار شد به عیادت او نرو، و اگر وفات یافت، به تشیع جنازه اش نرو. باز از عمران زعفرانی روایت می‌کند که می‌گوید: از ابوعبدالله عليه السلام شنیدم که می‌گفت: هیچ کس به اندازه زراره در اسلام بدعت ایجاد نکرده است. لعنت خدا بر او باد!^۴

و از لیث مرادی روایت کرده که او گفت: از ابوعبدالله عليه السلام شنیدم که می‌گفت: زراره نمی‌میرد مگر با حالت گمراهی و سرگردانی.^۵

1 - انعام/۸۲: «کسانی که ایمان آورده اند و ایمان خود را با شرک نیامیخته اند...».

2 - رجال الکشی، ص ۱۳۱-۱۳۲.

3 - همان، ص ۱۳۵.

4 - همان، ص ۱۳۴.

5 - همان، ص ۱۳۴.

همچنین از طرق زیادی از امام صادق روایت شده که او زراره را مورد مذمت و نکوهش قرار داده است و امام باقر، او را از جمله جاسوسان پادشاه و اطلاعاتیهای او می دانست^۱.

حتی «کشی» نقل کرده است که «زراره» در امامت و علم امام جعفر و پسرش، امام موسی کاظم، شک داشته است. روایت اخیر از نصر بن شعیب از عمه زراره روایت شده که او گفت: هنگامی که بیماری زراره شدت یافت گفت: قرآن را برایم بیاورید من هم قرآن را برایش آوردم و بر سینه اش نهادم. او، آن را از من گرفت و گفت: ای عمه، شاهد باش که برای من غیر از این کتاب، امام دیگری نیست.^۲

این، حال و وضعیت زراره ای بود که حائری قبلاً درباره اش گفت: «جماعت محدثین بر تصدیق او و قبول حدیث و اطاعت کردن از او اتفاق نظر دارند.»

همچنین امامیه درباره او گفته اند: فقیه ترین علمای نخست شش نفرند و از میان این شش نفر، زراره از همه فقیه تر بود.^۳ و او از جمله اصحاب باقر و صادق و موسی کاظم قلمداد شده است. و نقل شده که امام صادق به او گفته: ای زراره، همانا اسم تو در میان اسامی بهشتیان وجود دارد.^۴

خوئی در کتاب «معجم رجال» خود سعی کرده از این تنگنا خارج شود و به همین خاطر روایات وارده در خصوص مذمت و نکوهش زراره را به سه دسته تقسیم نموده است:

1 - همان، ص ۱۳۹.

2 - همان، ص ۱۳۹، ۱۳۳، ۱۳۱.

3 - نقد الرجال، تفرشی، ص ۱۳۷.

4 - رجال الکشی، ص ۱۱۲.

دسته اول، روایاتی هستند که دلالت می‌کنند بر اینکه زراره در امامت موسی کاظم شک کرده، زیرا هنگامی که جعفر صادق وفات یافت، پسرش عبید را به مدینه فرستاد تا امر امامت را در بوته آزمایش بگذارد.

دسته دوم، روایاتی هستند که دلالت می‌کنند بر اینکه چیزهایی از زراره صادر شده که با ایمانش منافات دارند.

دسته سوم، روایاتی هستند که در آنها سرزنش و نکوهش زراره از طرف امام وارد شده است.

پس چگونه به امثال چنین کسی اعتماد می‌شود؟!

ب- ابوبصیر لیث مرادی: حال و وضعیت او با حال و وضعیت زراره، فرق چندانی ندارد.

کشی در باره او از حماد نائب روایت کرده که او گفت: ابوبصیر بر در ابوعبدالله علیه السلام نشست تا علم کسب نماید اما ابوعبدالله به او اجازه این کار را نداد و گفت: اگر یک ساعت از روز هم بر عقیده ما می‌بود، به او اجازه داده می‌شد. راوی می‌گوید: آنگاه سگی آمد و پایش را بلند کرد و به صورت ابوبصیر ادرار پاشید. ابوبصیر گفت: آخ! آخ! این چیست؟ گفتم: این سگی است که به صورت تو ادرار پاشید.^۱

و روایت کرده که او در حال جنابت داخل خانه های ائمه می‌شد.^۲

او جعفر صادق را به جمع آوری مال و دنیا دوستی متهم می‌کرد؛ از آن جمله روایتی است که کشی از ایوب‌عفور نقل کرده که او گفت: به سوی جماعت مردم رفتم تا چند درهمی را برای حج از آنان طلب نمایم، و ما چند نفری بودیم که در میان مان

1 - رجال الکشی، ص ۱۵۵.

2 - همان، ص ۱۵۲.

ابوبصیر مرادی بود. ابویعفر گفت: به او گفتم: ای ابوبصیر، از خداوند بترس و با مال خود حج را به جای آر، چون تو مال فراوانی داری. او گفت: ساکت شو، همانا اگر دنیا در اختیار دوستت (منظورش امام جعفر صادق بود) می‌بود، با جامه اش آن را برای خود جمع آوری می‌کرد.^۱

همچنین از ابوبصیر نقل شده که او گفت: همانا اگر دوستتان (جعفر صادق) به دنیا دسترسی پیدا می‌کرد، آن را برای خود بر می‌گزید.^۲

او معتقد به امامت موسی کاظم پسر امام جعفر صادق نبود و او را به عدم علم و شناخت درباره احکام دینی متهم می‌کرد.^۳

ج - محمد بن مسلم: حال و وضعیت او با حال و وضعیت دو نفر قبلی تفاوت چندانی ندارد.

کشی از مفضل روایت کرده که او گفت: از ابوعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌گفت: لعنت خدا بر محمد بن مسلم باد! او می‌گفت: همانا خداوند چیزی را نمی‌داند تا اینکه آن چیز به وجود آید.^۴

و از ابوصباح روایت کرده است که او گفت: از ابوعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌گفت: ای ابوصباح، سهل انگاران در دینشان نابود شدند. از جمله سهل انگاران در دینشان، محمد بن مسلم است.^۵

1 - همان.

2 - همان، ص ۱۵۴.

3 - همان.

4 - همان، ص ۱۵۵.

5 - همان، ص ۱۵۶.

از جعفر بن محمد رضی الله عنه روایت است که درباره محمد بن مسلم و زراره گفته است: آن دو از ولایت من بهره ای ندارند و از پیروان ما نیستند.^۱

د- **برید بن معاویه عجلی**: او از اصحاب باقر و صادق است. امامیه می گویند: او از جمله اوتاد و از پایه ها و سرشناسان دین است.

اما کشی از ابو عبدالله رضی الله عنه روایت کرده که او گفت: لعنت خدا بر برید و زراره باد!^۲ و از عبدالرحیم قصیر روایت کرده که او گفت: ابو عبدالله به من گفت: نزد زراره و برید برو و به آنان بگو: این چه بدعتی است که ایجاد کرده اید، آیا می دانید که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اند: «کل بدعة ضلالة...»: «هر بدعتی، گمراهی است...» اما برید گفت: به خدا سوگند، هرگز از آن کاری که کرده ام بر نمی گردم.^۳

این حال و وضعیت موثوق ترین و معتمدترین راویان امامیه و بارزترین همه شان است!

پس حال و وضعیت دیگر راویان که در منزلت پایین تری قرار دارند، چگونه باید باشد؟ بنابراین چنین امری مانع از اعتماد و اطمینان به روایاتشان است و ادعای صحت نسبت آن روایات به ائمه، به عنوان ادعایی صرف و تھی قرار می دهد که قابل اعتماد نیست.

۶- کثرت دروغگویانی که بر اهل بیت دروغ بسته اند و تأثیر آن در

روایت از اهل بیت:

همانا دروغگویانی که ادعای محبت اهل بیت را دارند، بسیار زیاد بوده اند، از جمله:

1 - همان، ص ۱۵۱.

2 - همان، ص ۲۰۸.

3 - همان.

هشام بن حکم مجسم^۱؛ جابر بن یزید جعفی، کسی که هفتاد هزار روایت را بر امام باقر دروغ بسته بود! عوف عقیلی، کسی که دائم الخمر بود^۲؛ ابوحمزه ثمالی، دائم الخمر دیگر^۳؛ علی بن ابوحمزه بطائنی^۴، کسی که اموال مردم را با نام ائمه می‌خورد و از جمله «واقفیه» بود که امام رضا آنان را کافر می‌دانست.^۵ این بطائنی اولین کسی بود که مذهب وقف را اظهار کرد؛ عبدالله بن ابویعفور، که او هم دائم الخمر بود؛ ابوهریره بزار، که او هم دائم الخمر بود؛ هشام بن سالم جوالیقی مجسم^۶؛ سید حمیری، که انسانی شراب خوار بود^۷؛ و مغیره بن سعید، کسی که «کشی» با سند خود از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که او گفت: مغیره بن سعید عمداً بر پدرم (یعنی امام باقر) دروغ می‌بست. و کتابهای اصحاب و یاران پدرم را می‌گرفت و کفر و زندقه را مخفیانه در آنها وارد می‌کرد و آن را به پدرم نسبت می‌داد، سپس آن کتابها را به اصحاب خود می‌داد و به آنان دستور می‌داد که آن مطالب را در میان شیعیان پخش کنند. پس هر غلو و افراطی که در کتابهای

1 - الکافی، ۱۰۵/۱-۱۰۶.

2 - رجال الکشی، ص ۹۰.

3 - همان، ص ۷۶.

4 - همان، ص ۴۲۳.

5 - واقفیه کسانی بودند که بر امامت موسی بن جعفر متوقف شده و قائل به مهدویت و غیبت وی بودند. اینان معتقد به امامت ائمه بعد از موسی نبودند؛ به استناد روایاتی که آن موقع شایع شده بود؛ از جمله: «سابعنا قائمنا»: «هفتمین امام ما، قائم ماست.» و «قائمنا اسمه حدیة الحلاق»:

«قائم ما، اسمش «حدیة الحلاق» است!!».

6 - الکافی، کلینی، ۱۰۵/۱.

7 - رجال الکشی، ص ۲۴۲.

اصحاب پدرم است از جمله مطالبی است که مغیره بن سعید در کتابهایشان جعل کرده است.^۱

مامقانی در مقدمه کتابش «تنقیح المقال» نقل کرده که این مغیره گفته است: در روایات و احادیث شما، روایات زیادی که به صد هزار روایت می‌رسد، جعل کردم.^۲ یکی دیگر از این دروغگویان، ابوالخطاب اسدی است، کسی که علی بن موسی الرضا درباره اش گفته: همانا ابوالخطاب بر ابوعبدالله دروغ می‌بست. لعنت خدا بر ابوالخطاب! همچنین اصحاب ابوالخطاب این احادیث جعلی را تا به امروز در کتابهای اصحاب ابوعبدالله، جعل می‌کنند، پس روایاتی که مخالف قرآن است، نپذیرید.^۳

یکی دیگر از جااعلان حدیث و دروغگویانی که بر اهل بیت دروغ می‌بستند، محمد بن علی بن نعمان احول مجسم ملقب به «مؤمن الطاق» در نزد شیعه، است. او شایع می‌کرد که امامت در افراد مخصوصی از اهل بیت منحصر است. هنگامی که خبر این شایعه به گوش زید بن علی رسید، آن را انکار کرد با این دلیل که آن را از پدرش، امام باقر نشنیده است. او در جواب گفت: امام از ترس اینکه مبادا به آن کفر ورزی - و آنرا انکار کنی - و از شفاعت او محروم گردی بتو خبر نداد!!^۴

امثال این دروغگویانی که بر اهل بیت دروغ بسته اند، صدها نفرند که ذکرشان در اینجا نمی‌گنجد. کثرت دروغگویان و کثرت دروغ بر مشاهیر اهل بیت، یکی از ویژگیهای بارز جامعه اسلامی در عصرهای اولیه (بعد از عصر صحابه) بود. و این باعث

1 - همان، ص ۱۹۶.

2 - تنقیح المقال، مامقانی، ۱/۱۷۴.

3 - رجال الکشی، ص ۱۹۵.

4 - همان، ص ۱۸۶.

بروز بیماری‌ای در جامعه اسلامی در آن روزهای نخستین شد. و آن بیماری عبارت بود از انتشار دروغگویان بسیاری که خروار خروار دروغ بر زبان شخصیت‌های عمده اهل بیت روایت می‌کردند. و این باعث شد علماء حدیث امثال امام بخاری و مسلم و جمع آورندگان کتابهای سنن در هنگام جمع‌آوری منابع حدیث از روایاتی که مردم از اهل بیت بر زبانها دارند دوری کنند. تا مبدا چیزی از این دروغهای شایع شده در مصادر آنها رخنه کند. چونکه غریبه‌ی دروغ و راست در بین آنها کار آسانی نبود.

واقعیت نشان می‌دهد که هر کس چنین کاری کرده و این روایات را از ائمه نوشته، در امر محذور و ممنوعی که محدثین مذکور از آن اجتناب می‌کردند، افتاده است. و منابع شیعه شاهدهی آشکار بر این مدعاست؛ همه منابع حدیثی آنها سرشار است از روایتهایی بسیار غلوکننده و افراطی و نادرست. که این تنها به سبب نقل حدیث از هر کسی که از ائمه روایت کرده بدون آنکه تحقق نماید، می‌باشد. تا جایی که اگر به آن منابع مراجعه کنی، در تشخیص روایات ضعیف و موضوع هیچ سختی و دشواری نمی‌بینی؛ به خاطر واضح بودن علت در متون روایات بدون آنکه نیاز به نگاه کردن و تأمل و تحقیق در اسانیدشان باشد. پس هرگاه سند را بررسی نمایی، به علت امر برخورد می‌کنی که آن هم، همان راویان دروغگو می‌باشد.

دانشمند متعصب و معاصر شیعه دوازده امامی، هاشم معروف می‌گوید: «پس از تتبع و پژوهش در احادیث وارده در منابع حدیثی از قبیل «کافی» و «وافی» و امثال آنها، غلاة و کینه‌توزان بر امامان هدایت یافته را می‌بینیم، کسانی که هیچ دری را به جا نگذاشته اند مگر آنکه از آن در برای فاسد کردن احادیث ائمه و بدی کردن به مقام شامخ شان، وارد شده اند. بعداً به سراغ قرآن کریم رفتند تا زهرها و دسیسه‌های خود را در آن وارد کنند، چون قرآن تنها کلامی است که محتمل چیزهایی است که کلامهای دیگر محتمل آنها نیستند. پس صدها آیه را به میل خود تفسیر کردند و آن را به ناحق و به قصد بهتان

و گمراه کردن مردم، به ائمه هدایت یافته نسبت دادند. علی بن حسان و عمویش، عبدالرحمن بن کثیر و علی بن ابوحزمه بطائنی، کتابهایی را در زمینه تفسیر تألیف نمودند که همه شان خرافات و تحریف و اباطیل و گمراه کردن مردم است که با اسلوب و بلاغت و اهداف قرآن سازگار نیستند.^۱

قبلاً سخن شریف مرتضی ملقب به علم الهدی در این باره ذکر شد و نمی‌خواهم دوباره تکرار کنم. همانا این شهادتها و اعترافات خطیر و مهم از جانب علمای شیعه، نیاز به وقفه و تأمل طولانی از جانب هر برادر شیعه ای که به دنبال حق است، تا در پرتو آن، از نو موضع گیری و تکلیف خود را مشخص نماید و بداند که نتایجی که ما بدان رسیده ایم، ناشی از تعصب یا اتهامی خالی از دلیل علمی و مستند به قواعد و ضوابط تحقیق علمی، نیست.

اینکه به عنوان مثال یکی از منابع حدیثی شیعه (کتاب «الکافی» اثر کلینی) را مورد بررسی قرار می‌دهیم و بعضی از احکام و نتایج قبلی را برآن منطبق می‌کنیم.

موثق‌ترین و معتمدترین منابع حدیثی در نزد امامیه:

شیعه کتاب «الکافی» اثر محمد بن یعقوب کلینی - که در سه جلد است: اصول، فروع و روضه - را به عنوان موثق‌ترین و قدیمی‌ترین منابع حدیثی اهل بیت در نزد دوازده امامی به حساب می‌آورند. مؤلف کتاب در مدت زمانی که از نظر آنان، «غیبت صغری» نام دارد، زیسته است. غیبت صغری - بنا به اعتقاد شیعه - مدت زمانی است که مهدی، محمد بن حسن از طریق چهار سفیرش یکی پس از دیگری، با شیعیان خود در ارتباط بود. بودن کلینی در این عصر امتیاز خاصی به کتابش داده بود و آن هم، ثقه

1 - الموضوعات فی الآثار و الأخبار، ص ۲۵۳.

دانستن او از جانب مهدی بود؛ چون اگر روایت ضعیفی در آن می‌بود، مهدی از طریق سفیرانش، آن روایات ضعیف را انکار می‌کرد. بلکه حتی شیعه روایت کرده اند که مهدی گفته: «الکافی کافٍ لشیعتنا»: «کتاب الکافی» برای شیعیان ما کفایت می‌کند. این کتاب و مؤلفش از جانب تمام دانشمندان گذشته و حال امامیه، موثق و معتمد دانسته شده اند. حتی کسانی که تمام روایات موجود در آن را قبول ندارند، این کتاب را موثق ترین منابع حدیثی می‌دانند و منزلت بسیار والایی برای آن قائل اند. این کتاب در زمینه شناخت اصول عقیده و احکام شرعی در رأس تمامی این منابع قرار دارد. اما دیگران هر سه جلد کتاب مذکور را صحیح می‌دانند که این کتاب در صحت در نزد آنان همانند صحیح بخاری در نزد ما اهل سنت است. تازه آنان صحیح بخاری را به نسبت آن، چیزی به حساب نمی‌آورند. و کتابهایی را در زمینه مقایسه میان آن دو تألیف کرده اند تا تفوق و برتری کتاب «الکافی» بر کتاب «صحیح بخاری» را بیان کنند.

آنچه در زیر می‌آید نمونه ای از سخنان علمای شیعه در کتابهایشان است که من آن را از مقدمه ای که دکتر حسین علی محفوظ برای این کتاب در جلد اول، چاپ تهران، سال ۱۳۸۱هـ نوشته، اقتباس نموده ام:

۱- اولین سخن از دکتر حسین علی محفوظ است؛ آنجا که در آن مقدمه می‌گوید: «... حاملان حدیث پیوسته از روشنایی و نور آن بهره می‌جویند. این کتاب یاریگر آثار نبوت و نگه دارنده علم و دانش خاندان محمد صلی الله علیه وآله وسلم و حامی شریعت اهل بیت می‌باشد».

۲- خود کلینی مؤلف کتاب در مقدمه اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۸ می‌گوید: کتاب «الکافی» جامع همه علوم دین است که برای هر کسی که به دنبال علم است، کفایت می‌کند و انسانی که به دنبال هدایت است، به آن مراجعه می‌نماید و کسی که طالب علم دین و عمل به آثار صحیحیه از صادقان است، به این کتاب عمل می‌کند.

۳- شهید محمد بن مکی می‌گوید: کتاب «الکافی» در حدیث کتابی است که امامیه به مانند آن عمل نکرده‌اند. (به نقل از بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۶۷).

۴- محمد باقر مجلسی می‌گوید: کتاب «الکافی»، ضابط‌ترین و جامع‌ترین اصول است و بهترین و بزرگترین تألیفات شیعه می‌باشد. (به نقل از «مرآة العقول»، ج ۱، ص ۳).

۵- بعضی از علماء بر این باورند که این کتاب بر مهدی عرضه شد، او آن را تأیید نمود و آن را کتابی نیک دانست و گفت: «کافٍ لشعیتنا»: «این کتاب برای شیعیان ما کافی است». (به نقل از «منتهی المقال»، ص ۲۹۸؛ و «الصفی»، ج ۱، ص ۴؛ و «روضات الجنات»، ص ۵۵۳).

اینک به آنچه خود شیعه درباره این کتاب گفته‌اند، بنگر؛ کتابی که آن را به چنان درجه و منزلتی رسانده‌اند:

مجلسی در شرح کتاب مذکور که «مرآة العقول» نام دارد، بیشتر از نه هزار روایت آن را ضعیف دانسته است^۱ در حالی که قبلاً درباره آن گفته بود: کتاب «الکافی» ضابط‌ترین و جامع‌ترین اصول است و بهترین تألیفات شیعه می‌باشد.

از دیگر کسانی که چنین ارقامی از روایات ضعیف در در باره کتاب (ضابط‌ترین و جامع‌ترین اصول و بهترین و بزرگترین تألیفات شیعه) ذکر کرده‌اند، مرتضی عسکری است؛ آنجا که می‌گوید: محدثان مدرسه اهل بیت خاطر نشان ساخته‌اند که در این

1 - لؤلؤة البحرين، یوسف بحرانی، تحقیق: محمد صادق بحر العلوم، ص ۳۹۴؛ الموضوعات فی الآثار والأخبار، هاشم معروف حسینی، ص ۴۴، به نقل از «مدخل إلى فهم الإسلام»، اثر یحیی محمد، ص ۳۹۴.

کتاب نه هزار و چهار صد و هشتاد و پنج (۹۴۸۵) حدیث ضعیف از مجموع (۱۶۱۹۹) حدیث، وجود دارد.^۱

بلکه حتی یکی از محققین به نام محمد باقر بهبودی احادیث ضعیف آن را به (۱۱۶۹۳) حدیث رسانده است!! و این در کتابش، «صحیح الکافی» گفته است. او از مجموع (۱۶۱۲۱) حدیث «الکافی» تنها (۴۴۲۸) حدیث را صحیح دانسته است - همچنان که مرتضی عسکری هم بر این باور است - و (۱۱۶۹۳) حدیث را رها کرده که به نظر خودش هیچ کدام صحیح نبوده اند.^۲

بنابراین، کتابی که بیشتر از دو سوم آن دروغ یا ضعیف باشد که قابل اعتماد نیست، چه ارزشی می‌تواند داشته باشد.

وقتی این، حال و اوضاع (ضابط ترین و جامع ترین اصول و بهترین و بزرگترین تألیفات شیعه) است، پس وضعیت دیگر منابعی که در منزلت پایین تری از آن قرار دارند، چگونه باید باشد؟!!

عدم تشخیص روایات ضعیف از روایات صحیح

اگر سخن از مشخص کردن روایات ضعیف و جدا نمودن آن از روایات صحیح به میان آید، انسان ناتوان نمی‌ماند؛ چون می‌توان گفت: شیعه به روایات صحیح متمسک شده اند و روایات ضعیف را ترک نموده اند. اما به طور خلاصه آنان، این حکم ضعف به این مقدار زیاد از روایات، اطلاق می‌کنند بدون آنکه مقداری که همه بر آن متفق باشند، مشخص نمایند. انگار آنان کاری نکرده اند، زیرا هیچ کس نمی‌تواند از این حکم استفاده عملی برد تا زمانی که اتفاق آنان بر تمیز روایات صحیح از روایات ضعیف

1 - معالم المدرستین، مرتضی عسکری، ۳/۳۴۳.

2 - همان.

حاصل نشود. و گرنه احتمال ورود حدیث ضعیف بر هر یک از روایات این کتاب، کماکان پابرجاست. همانا تنها نتیجه ای که هر عاقلی از ماورای آن به دست می آورد، وجوب ترک تمامی روایات است تا مبدا دچار چیزهای باطل و ناپسند شود به ویژه در اصول و مسائل اختلافی؛ چون هر روایتی احتمال ضعف را دارد.

آیا عقل می پذیرد که یک دارو ساز در داروخانه اش شانزده هزار نوع دارو را گرد آورد که از این مقدار نه هزار داروی سمی در آن باشد بدون آنکه علامت و نشانه ای جهت تشخیص آن از بقیه داروها باشد، سپس این داروساز بر بیماران واجب گرداند که آنان دارویی غیر از داروهای موجود در داروخانه اش استعمال نکنند؟! همانا هر یک از این داروها احتمال دارد که سمی باشد و احتمال وجود سمّ در هر یک از داروها هست. پس تنها راه حل برای نجات از هلاک و نابودی، این است که از تمامی آن داروها اجتناب شود. و گرنه بیمار خود را در معرض خطر مرگ قرار می دهد.

و آیا امکان دارد از کتابی استفاده کنی که شانزده هزار مسأله در آن وجود داشته باشد، نه هزار مسأله آن کاملاً غلط است در حالی که این تعداد مسائل غلط در کتاب پراکنده است بدون آنکه از مسائل صحیح جدا شده باشند؟ یا اینکه بعضی از اساتید در این موضوع تحقیق نمایند تا مسائل صحیح را از غیر صحیح جدا سازند، ولی عملشان از هیچ جهتی معتبر نباشد، و این کار برای دوستانش باقی می ماند و آنان هم در میان خودشان اختلاف نظر دارند!

آیا از هر جهت علمی امکان دارد که به چنین کتابی به عنوان برنامه درسی ای که دانشجویان بر اساس آن امتحان دهند و تنها این کتاب به عنوان کتاب درسی شان در نظر گرفته شود، اعتماد کرد؟! دانشجویان چگونه می توانند در امتحان موفق شوند در حالی که مسائل غلط از مسائل درست باز نمی شناسند؟! به راستی این عین همان کاری است که امامیه انجام می دهند بدانگاه که دیگران را به اکتفا به روایاتشان ملزم می کنند در

حالی که منابعشان پر از روایات ضعیف است بدون آنکه از روایات صحیح جدا شده باشند.

اما از لحاظ راوی ای که این نوع و تعداد روایات را می‌آورد و ادعای صحت آنها را دارد، همانا مثل او به مانند پزشکی است که کتابی را در طب تألیف کرده و دانشجویان رشته پزشکی را ملزم به خواندن آن می‌کند. سپس معلوم می‌شود که سه چهارم کتاب، مخالف قواعد و اکتشافات معتبر علمی است و همانا بسیاری از معلومات آن پزشک، منجر به بیماری و نابودی و تباهی شده است. آیا درست است که امثال چنین احمقی را پزشک نام نهاد؟! یا آیا معقول است که چنین کتابی به عنوان مرجع در علم پزشکی در نظر گرفته شود؟!

اما مصیبت بزرگتر آن است که دانشجویان به جواب دادن بر اساس آن کتاب ملزم شوند و تصحیح جوابهایشان مطابق معلومات و یافته های معتبر جدید صورت گیرد در حالی که این یافته ها هیچ مطابقتی با آن کتاب عجیب و غریب ندارند. پس این دانشجویان چگونه و کی موفق می‌شوند؟!

همانا امامیه تمام دینشان را بر اساس این کتاب و امثال آن بنا نهاده و پیروانشان را به آن ملزم می‌نمایند در همان وقتی که می‌گویند: همان سه چهارم آن کتاب، غلط است!! اما حساب «تصحیح جوابها» در نزد خداوند متعال، مطابق قرآن و سنت و دین صحیح و معتبری است که از جانب خداوند - جلّ و علا - آمده است، و مطابق محتویات کتاب «الکافی» نیست؛ کتابی که خود اصحاب کلینی اقرار می‌کنند که اکثر آن غلط می‌باشد. پس کسی که به آن متمسک و پایبند است، چگونه در نزد خداوند رستگار می‌شود؟!

مضمون کتاب «الکافی» به طور قطع نشان دهنده صحیح نبودن نسبت آن به اهل بیت است:

همانا این کتاب آمیخته ای از روایاتی است که صراحتاً عیب و نقص و تحریف را به قرآن نسبت می‌دهد و روایاتی که صفات خداوند مانند علم غیب را به ائمه نسبت می‌دهند و روایاتی که تنها بر استهزاء و مسخره به دین و مقام شامخ رسول الله ﷺ حمل می‌شوند. و روایات دیگری در این کتاب وجود دارند که مشتمل بر خرافات و اساطیر و افسانه هاست.

کتاب حاضر بیشتر از این چند مثالی که به عنوان نمونه ذکر کردم، گنجایش ندارد. با تأمل و تدبّر به این نتیجه رسیدم که به ده روایت که به یک موضوع اختصاص دارد، اکتفا نمایم. و آن یک موضوع هم، قرآن و حفظ آن است؛ کتابی که اصل و اساس برای تمامی اصول دین و ارکان اسلام مانند ایمان به خدا روز آخرت و نبوت محمد ﷺ و وجوب نماز و روزه و زکات و جهاد، و حرام بودن دروغ و قتل و زنا می‌باشد. اگر قرآن نمی‌بود و از جانب خدا محفوظ و دست نخورده نمی‌ماند، به طور قطع اثبات هیچ یک از آنها ممکن نبود.

اینک به بعضی از روایاتی که در کتاب «الکافی» (یاربگر آثار نبوت و نگه دارنده علم خاندان محمد ﷺ و حامی شریعت اهل بیت) درباره قرآن آمده، نگاه کن:^۱

۸- از ابو عبدالله التّیّلیّیّ روایت است که می‌گوید: همانا قرآنی که جبرئیل التّیّلیّیّیّ برای محمد ﷺ آورد، هفده هزار آیه است.^۱ قرآنی که در اختیار ماست به هفت هزار آیه هم

1 - می‌توان به کتاب ما، «هذا هو الکافی» مراجعه نمود تا بر ارزش حقیقی روایات موجود در منابع حدیثی شیعه اطلاع حاصل شود؛ چون در آن صدها روایت به عنوان شاهد بر این ارزش نقل کرده ام. و در کتاب «المنهج القرآنی الفاصل بین أصول الحق وأصول الباطل» چهل روایت را به عنوان شاهد بر این ارزش آورده ام. این منبع برای کسی که به دنبال حق است، چندان دور نیست.

نمی‌رسد. پس کجاست قرآنی که در بردارنده این هفده هزار آیه است؟! این سؤالی است که روایت بعدی جواب آن را به ما می‌دهد.

۸- از سالم بن سلمه روایت است که گوید: «مردی بر ابوعبدالله علیه السلام قرآن خواند و من حروفی از قرآن شنیدم که دیگران آن را نمی‌خواندند. ابوعبدالله علیه السلام گفت: از این قرائت دست بردار. آن طور که دیگران قرآن می‌خوانند، قرآن بخوان تا وقتی که قائم (مهدی) ظهور پیدا کند. آن وقت او کتاب حقیقی خداوند - عزوجل - را برای همگان می‌خواند. و مصحفی که علی علیه السلام آن را نوشت، بیرون می‌آورد و می‌گوید: علی علیه السلام این مصحف را نوشت و پس از اتمام آن، آن را برای مردم بیرون آورد و به آنان فرمود: این کتاب خداوند - عزوجل - است، که آن را بر محمد نازل فرموده و من آن را از دو لوح (لوح المحفوظ و قرآنی که بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم وحی شد) گردآوری نموده‌ام. مردم گفتند: ما مصحفی داریم که همه قرآن در آن جمع آوری شده و دیگر به قرآن نیازی نداریم. علی گفت: اما به خدا قسم، بعد از امروز هرگز آن را نمی‌بینید. تنها بر من واجب بود که وقتی آن را جمع آوری نمودم، به شما خبر دهم تا آن را بخوانید»^۱.

۸- ابوجعفر علیه السلام گفت: «جز انسان دروغگو کسی از مردم ادعا نمی‌کند که همه قرآن آن طور که نازل شده جمع آوری شده است و بجز علی بن ابی طالب علیه السلام و ائمه بعد از او، هیچ کس قرآن را بدان گونه که خداوند متعال نازل فرموده، جمع آوری و حفظ نکرده است»^۲.

☞

1 - الکافی، ج ۲، ص ۶۳۴.

2 - همان، ص ۶۳۳.

3 - همان، ج ۱، ص ۲۲۸.

قرآنی که در دست داریم، توسط ابوبکر رضی الله عنه جمع آوری شده، و علی رضی الله عنه یکی از مسئولین جمع آوری آن تحت نظارت زید بن ثابت رضی الله عنه بود. و ائمه بعد از علی هیچ ارتباطی با جمع آوری قرآن نداشتند.

۴- از ابوعبدالله رضی الله عنه روایت شده که گفت: «جبرئیل رضی الله عنه این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: «يا أيها الذين آمنوا أوتوا الكتاب آمنوا بما نزلنا (فی علی) نوراً مبيناً»: (ای اهل کتاب، به آنچه که درباره علی به عنوان روشنایی آشکار نازل نمودیم، ایمان بیاورید)»^۱.
نمی دانم این آیه در کدام سوره است؟ یا در چه جایی از قرآن می توان این آیه را یافت؟!

۵- از ابوجعفر رضی الله عنه درباره آیه ﴿يَتَأْتِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲ روایت است که گوید: «اولی الامر» ما، اهل بیت هستیم. خداوند همه مؤمنان تا روز قیامت را به اطاعت و پیروی از ما فرموده است: «فإن خفتن تنازعاً فی أمر فردوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم». آیه مذکور چنین نازل شده است. پس چگونه خداوند - عزوجل - به اطاعت و پیروی از والیان امر دستور می دهد در حالی که اجازه اختلاف و نزاع به آنان داده است؟ همانا این آیه تنها خطاب به

1 - همان، ج ۱، ص ۴۱۷.

2 - نساء، ۵۹. «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حق گرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند)».

کسانی است که مورد امر قرار گرفته و به آنان گفته شده: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱.

۶- از ابو عبدالله علیه السلام روایت شده که گفت: «ولا تكونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة أنكاثاً تتخذون أيمانكم دخلاً بينكم (أن تكون أئمة هي أركي من أئمتكم)». راوی گوید، گفتم: فدایت شوم خداوند در آیه کلمه «ائمه» را ذکر کرده؟ گفت: بله، به خدا قسم، کلمه «ائمه» را ذکر کرده است. آنگاه گفتم: پس ما چگونه «أربی» می خوانیم؟ گفت: «أربی» چیست؟! و به دستش اشاره کرد و آن را پرت کرد^۲.

۷- از ابو عبدالله علیه السلام روایت است که گوید: (وإذا المودة سئلت بأى ذنب قتلت). این آیه می گوید: درباره «مودتی» که بر شما نازل کردم (یعنی مودت خویشاوندان) از شما می پرسم که با چه گناهی آنان را کشتید؟^۳

۸- از ابو جعفر علیه السلام روایت شده که گفت: «جبرئیل علیه السلام این آیه را برای محمد صلی الله علیه و آله این چنین آورد: (بئسما اشتروا به أنفسهم أن يكفروا بما أنزل الله «فی علی» بغياً)».

۹- از محمد بن فضل از ابوالحسن ماضی روایت است که گوید: «درباره آیه:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾^۴ از او سؤال کردم، در جواب گفت: (یریدون

1 - الكافي، ج ۱، ص ۲۷۶.

2 - همان، ج ۱، ص ۲۹۲. نگاه کنید به سوره نحل آیه ۹۴: ﴿أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ﴾.

3 - الكافي، ج ۱، ص ۲۹۵.

4 - همان، ج ۱، ص ۴۱۷.

5 - صف / ۸. «می خواهند نور (آئین) خدا را با دهانهایشان خاموش گردانند...».

ليظفئوا ولاية أمير المؤمنين بأفواههم.. (والله مُتَمُّ نُورِهِ ولاية القائم (ولو كره الكافرون) بولاية علي: (می‌خواهند ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام را با دهانهایشان خاموش گردانند، ولی خدا با ولایت قائم (مهدی) نور خود را کامل می‌گرداند، هر چند که کافران ولایت علی را دوست نداشته باشند). گفتم: مگر این هم جزو آیه است؟ گفت: بله، این عبارت (بولاية علي) جزو آیه است و عبارات دیگر تفسیر آیه است.

گفتم: آیه «ذلک بأنهم آمنوا ثم كفروا» یعنی چه؟ گفت: همانا خداوند متعال کسی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله در زمینه وصی خود (حضرت علی به عنوان جانشین او) تبعیت نکند، منافقین نام نهاده است، و هر کس امامت او را انکار نماید همانند کسی قرار داده که نبوت محمد را انکار نماید، و قرآن را نازل کرده و فرمود: یا محمد (إذا جاءک المنافقون «بولاية علي» قالوا نشهد إنک لرسول الله والله یشهد أن المنافقین «بولاية علي» لکاذبون): (هرگاه منافقان به ولایت علی نزد تو بیایند، می‌گویند ما گواهی می‌دهیم که تو فرستاده خداوند هستی، خداوند می‌داند که تو فرستاده او هستی و خداوند گواهی می‌دهد که منافقان به ولایت علی، دروغگو هستند).

گفتم: فرموده: ﴿ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴾^۱ کی‌عنی چه؟ گفت: منظور جبرئیل از جانب خدا درباره ولایت علی علیه السلام است. راوی گوید: گفتم: آیه ﴿ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ ﴾^۲ به چه معناست؟ گفت: کافران گفتند: همانا محمد بر

1 - حاقه/۴۰. «این (قرآن از سوی خدا آمده است و) گفتاری است (که) از (زبان) پیغمبر

بزرگواری (به نام محمد، بخش و تبلیغ می‌شود.»

2 - حاقه/۴۱. «و سخن هیچ شاعری نیست (چنان که شما گمان می‌برید. اصلاً) شما کمتر ایمان

می‌آورید (و به دنبال حق و حقیقت می‌افتید).»

پروردگارش دروغ بسته و خداوند این قضیه را درباره علی به او امر نکرده است، پس خداوند بدین خاطر این آیه را نازل فرمود: (إِنْ «وَلَايَةَ عَلِيٍّ» تَنْزِيلَ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَلَوْ تَقُولُ عَلَيْنَا «مُحَمَّدٌ» بَعْضَ الْأَقْوَابِلِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ الْيَمِينَ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ): (همانا «ولایت علی» از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است. اگر پیغمبر پاره ای سخنان را به دروغ بر ما می‌بست، ما دست راست او را می‌گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم). سپس سخن را به آن عطف داده و فرموده: (إِنْ «وَلَايَةَ عَلِيٍّ» لَتَذَكُّرَةً لِلْمُتَّقِينَ «الْعَالَمِينَ» وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ. وَأَنَّ «عَلِيًّا» لِحَسْرَةِ عَلِيِّ الْكَافِرِينَ وَأَنَّ «وَلَايَتَهُ» لِحَقِّ الْيَقِينِ): (مسلماً «ولایت علی» پند و اندرز برای پرهیزگاران «جهانیان» است. ما قطعاً می‌دانیم که برخی از شما (این امر را) تکذیب می‌کنند. و همانا «علی» مایه حسرت و سبب اندوه کافران است. و «ولایت علی» یقین راستین است).

گفتم: آیه ﴿لَمَّا سَمِعْنَا مُهْدًىءَ أَمْنًا بِهِ﴾^۱ به چه معناست؟ گفت: «الهدی» به معنای ولایت است. یعنی هنگامی که رهنمود «ولایت» را شنیدیم، به مولایمان ایمان آوردیم. پس هر کس به ولایت مولایش ایمان بیاورد: ﴿فَلَا يَخَافُ عُقْبًا وَلَا رَهَقًا﴾^۲ (نه از کاستی (پاداش) می‌ترسد، و نه از ستم (حاصل از افزودن بر بدیهایش)). گفتم: آیا آنچه می‌گویی از طرف خداوند نازل شده است؟ گفت: نه، تفسیر و تأویل فرموده خداوند است. (قُلْ إِنِّي لَنْ يَجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ «إِنْ عَصَيْتَهُ» أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِداً. إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ «فِي عَلِيٍّ»): (بگو: - اگر من از خدا نافرمانی کنم «هیچ کس مرا در برابر (خشم) خدا پناه نمی‌دهد، و پناهگاهی (برای حفظ خود از عذاب خدا) جز خدا

1 - جن/۱۳. «ما هنگامی که رهنمود (قرآن را) شنیدیم، بدان ایمان آوردیم».

2 - جن/۱۳. «نه از کاستی (پاداش) می‌ترسد و نه از ستم (حاصل از افزودن بر بدیهایش)».

نمی یابم. لیکن (تنها کاری که می توانم بکنم) تبلیغ از سوی خدا، و رساندن پیامهای او «درباره علی» است.) گفتم: عبارت «فی علی» جزو قرآن است؟ گفت: بله، سپس خداوند برای تأیید این قضیه می فرماید: (ومن يعص الله ورسالاته «فی علی» فإن له نار جهنم خالدین فیها أبداً): (هر کس از خدا و رسالتهایش «درباره علی» نافرمانی کند، نصیب او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می ماند).

گفتم: آیه ﴿ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ﴾^۱ به چه معناست؟ گفت: یعنی ما قرآن را بر تو «درباره علی» نازل کردیم. گفتم: آنچه می گویی از طرف خدا نازل شده؟ گفت: بله، این تأویل آیه است.^۲

۱۰- از ابو عبدالله علیه السلام روایت است که فرمود: آیه ﴿ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي

قُلُوبِكُمْ ﴾^۳ به معنای اعتقاد به امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و منظور از عبارت ﴿ وَكَرَّهَ

إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ ﴾^۴، خلیفه اول و دوم و سوم می باشد.^۵

ظاهراً کلینی به تمام این روایات معتقد بوده و آنها را قبول داشته، چون در مقدمه کتابش ذکر کرده - همچنان که کمی قبل ذکر شد - که بجز روایاتی که نزد او صحیح

1 - انسان/۲۳. «ما خودمان قرآن را به تدریج بر تو نازل کرده ایم.»

2 - به دنباله این روایت طولانی نگاه کنید: الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲-۴۳۵.

3 - حجرات/۷. «خداوند ایمان را در نظرستان گرامی داشته است و آن را در دلهایتان آراسته

است...»

4 - حجرات/۷. «و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرستان زشت و ناپسند جلوه داده است.»

5 - الکافی، ۱/۴۲۶.

اند، هیچ حدیثی روایت نمی‌شود. پس چگونه می‌توان به روایات کسی که چنین فکر و عقیده ای دارد، اطمینان و اعتماد کرد؟! بقیه منابعی که وضعیت بهتری از کتاب «الکافی» ندارند، بر آن قیاس کن.

آنچه گذشت روایاتی بود که کلینی درباره قرآن، کتاب خداوند که ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾^ط تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿۱﴾ روایت کرده است. پس نظرت درباره دیگر منابعی که پایین تر از آن هستند، چیست؟ هر کس می‌خواهد بیشتر در این باره مطالعه کند تا قلبش مطمئن گردد. به خود کتاب مراجعه نماید. این کتاب و امثال آن (یاریگر آثار نبوت و نگه دارنده علم و دانش خاندان محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و حامی شریعت اهل بیت) در نزد شیعیان است. یا به عبارت دیگر این کتاب و امثال آن یاریگر «مذهب جعفری» است!

این امر سبب می‌شود که ما به طور جزم و یقین اقرار کنیم که منابع حدیثی امامیه موثوق و قابل اعتماد نیستند. همانا راویان این منابع حامل عقاید کفر آمیز و تصورات و پندارهای منحرفانه از دین و عقل و اخلاق اند و این به طور حتم منجر به سقوط و فروپاشی روایاتشان به طور کلی و به طور تفصیل، می‌گردد. و نتیجه حتمی و قطعی ای که ما بدان می‌رسیم، بطلان نسبت فقه جعفری به امام جعفر (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) می‌باشد.

1 - فصلت/۴۲. «هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی‌گردد. (نه غلطی و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان، مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامان بلندش می‌رسد؛ چراکه) قرآن فرو فرستاده یزدان است که با حکمت و ستوده است (و افعالش از روی حکمت است، و شایسته حمد و ستایش بسیار است).»

تازه این زمانی است که فقه جعفری، برگرفته از نصوصی باشد که از امام جعفر صادق روایت شده، پس اگر ما حقیقت و واقعیت را در نظر بگیریم که همه فقه جعفری متشکل از آراء و اجتهادات خود فقهاست که به او نسبت داده شده، آن وقت وضعیت چگونه باید باشد!!!

فصل چهارم

استناد و تکیه به قاعده «خذ ما خالف العامة» در ترجیح میان

احکام متعارض فقهی

فقه جعفری در بسیاری از مسائل خود به قاعده مذهبی خود که به ناحق به امام جعفر صادق نسبت داده اند، تکیه می‌کند. آنچه از امام صادق در این خصوص نقل کرده اند این سخن است: «ما خالف العامة ففیه الرشاد»؛^۱ «در صورت تعارض میان احکام فقهی (آنچه که مخالف آرای اهل سنت است، صحیح می‌باشد) و در آن هدایت است». بدون شک قاعده مذکور، قاعده ای باطل و فاسد است و پیوسته یکی از اسباب بزرگ برای تفرقه مذهبی، و ناکامی تمامی تلاشهای مخلصانه جهت اتحاد و به هم پیوستگی مسلمانان و افراد یک سرزمین می‌باشد.

بطلان این قاعده واضح است و نیاز به تلاش زیادی ندارد؛ چون هر مذهب و گروه و دینتی هر چه باشد، بهره ای از حق دارد، پس مخالفت با آن به طور مطلق، مخالفت با آن حق است. حتی یهود و نصاری بعضی از حق در نزد خود دارند و پیامبر ﷺ آن را تقریر و تأیید نموده و در بعضی از مسائل از قبیل روزه عاشورا با آنان موافقت نموده است. و کتاب ما (قرآن)، تصدیق کننده کتاب‌های پیش از خود و نگهبان و گواه بر [حقانیت همه] آنان است. و جمهور اصولیون بر این باورند که «شریعت ادیان پیشین برای ما هم معتبر و حجت است مادام که در شریعت ما چیزی مخالف با آن نیامده باشد».

1 - اصول الکافی، کلینی، ۶۸/۱؛ تهذیب الأحکام، طوسی، ۳۰۱/۶.

اما علمای شیعه با توجه به این قاعده، اصل و ضابطه ای را جهت شناخت حق در مورد مبهم و مشکل، مانند تعارض احکام فقهی یا تعارض میان روایات صحیح خود از ائمه، اتخاذ نموده اند. به عنوان مثال طوسی در کتاب «الاستبصار»، باب «تحلیل متعه» بعد از روایت خود، چندین روایت راجع به حلال بودن آن نقل کرده و می‌گوید: اما آنچه محمد بن احمد از زید بن علی از آباء و اجداد خود از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که حضرت علی گفته: «حرّم رسول الله صلی الله علیه و آله لحوم الأهلّیة ونکاح المتعة»: «رسول الله صلی الله علیه و آله گوشت خر اهلی، و نکاح متعه را حرام نمود»، درست آن است که ما این روایت را بر تقیه حمل کنیم، چون موافق مذاهب اهل سنت می‌باشد.^۱

امثال این مورد بسیار زیادند! و همه شان باطل اند، چون بر اساس قاعده ای باطل بنا شده اند هر چه بر امری باطل بنا شود، باطل است. پس چگونه امر باطلی به ائمه حق و هدایت یافته نسبت داده می‌شود؟

1 - الاستبصار، طوسی، ۱۴۲/۳. نمی‌دانم آیا از نظر طوسی فقط حرمت نکاح متعه بر تقیه حمل می‌شود یا گوشت خر اهلی هم بر آن حمل می‌شود؟

فصل پنجم

تقیه

تقیه از نظر شیعه یکی از ارکان دین است:

شیعه بر این باورند که «تقیه» مانند نماز یکی از ارکان دین است و دست کشیدن از آن تا قیام «مهدی» یعنی تا روز قیامت جایز نیست! ابن بابویه قمی و دیگران از امام جعفر صادق روایت کرده اند که او گفت: «لو قلت أن تارك التقية كتارك الصلاة لكنت صادقاً!»^۱: «اگر می‌گفتم که تارک تقیه همانند تارک نماز است، راست گفتم».

از باقر روایت است که می‌گوید: «إن تسعة أعشار الدين التقية. و لا دين لمن لا تقية له»^۲. «همانا نه دهم دین، تقیه است و هر کس تقیه نکند، بی دین است». ابن بابویه قمی در کتاب «الإعتقادات» می‌گوید: «اعتقاد ما، شیعیان بر این است که تقیه واجب است و هر کس آن را ترک کند، همانند آن است که نماز را ترک کرده باشد».

او در ادامه می‌افزاید: «تقیه واجب است و برداشتن آن تا زمان خروج قائم (مهدی) جایز نیست. پس هر کس قبل از خروج مهدی آن را ترک کند، قطعاً از دین خداوند متعال و از عقیده امامیه خارج شده و با خدا و پیامبر ﷺ و ائمه مخالفتم نموده است»^۳.

1 - من لا يحضره الفقيه، ابن بابويه، ۸۰/۲.

2 - اصول الكافي، كليني، ۲۱۷/۲.

3 - الإعتقادات، ابن بابويه قمی، صص ۱۱۴-۱۱۵.

از بین رفتن دین به سبب «تقیه»:

وقتی دانستیم که مضمون تقیه در نزد شیعه، بدون آنکه ضرورتی در میان باشد، کذب محض و دروغ آشکار است و این دروغ - همچنان که بر عامه مردم واجب است - بر شخص امام نیز واجب است، به این نتیجه می‌رسیم که وقتی بیان دین و شناخت آن به امام بستگی دارد و امام بدون ضرورت به حق و باطل فتوا می‌دهد، آن وقت حق، بر مردم مشتبه می‌شود و مردم نمی‌دانند کدام حکم، حق است و بیان دین هم حاصل نمی‌شود و امکان شناخت چهره دین حق و راستین از دین باطل، منتفی می‌شود.

امام به میل خود فتوا می‌دهد:

شیعه صلاحیت کامل را به امام داده اند در اینکه به میل خود حق بگوید یا باطل. همچنان که کلینی با سند خود از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که عبدالله بن سلیمان گوید: از ابو عبدالله پرسیدم: آیا خداوند، امام را مخیر کرده همچنان که حضرت سلیمان پسر داود را مخیر کرده بود؟ گفت: بله. چون مردی قضیه ای را از امام پرسید و امام جوابش را داد و مرد دیگری همان قضیه را از او پرسید و او جواب دیگری غیر از جواب اول را به او داد. سپس مرد دیگری آمد و درباره همان قضیه از او سؤال کرد و امام جوابی غیر از دو جواب قبلی را به او داد، سپس گفت: (هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ «أَعْطُ» بغير حساب): (این عطاء و بخشش ماست، پس به هر کس که می‌خواهی بدون هیچ گونه حساب و کتابی ببخش). در قرائت حضرت علی (ع)، این آیه به همین صورت آمده است!

1 - اصول الکافی، کلینی، ۴۳۸/۱. در کتاب خداوند، ﴿فَأَمْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ...﴾ آمده و «فامنن أو

أعطُ» نیامده است، آیا نزد علی کتابی غیر از کتاب خداوند وجود داشته است؟

همچنین کلینی از زراره بن أعین از ابوجعفر علیه السلام روایت کرده که زراره گفت: از ابوجعفر علیه السلام راجع به مسأله ای پرسیدم و جواب مرا داد. سپس مردی نزد وی آمد و راجع به همان مسأله از او پرسید، او جوابی برخلاف جواب من، را به او داد. سپس مرد دیگری آمد و همان مسأله را از وی پرسید، امام برخلاف جواب من و جواب مرد قبلی، به او جواب داد. هنگامی که آن دو مرد رفتند، گفتم: ای پسر رسول الله (ص)، این دو مرد اهل عراق و از پیروان شما آمدند و راجع به یک مسأله از تو پرسیدند، تو به هر یک از آنان جواب مختلفی دادی. گفت: ای زراره، همانا این امر برای ما بهتر است و برای ما و شما جاودانه تر. و اگر شما بر یک امر اتفاق می‌کردید، مردم به زیان ما شما را تصدیق می‌کردند ولی این بقای ما و شما را کمتر می‌گرداند...

زراره گوید: سپس به ابوعبدالله علیه السلام گفتم: اینان پیروان شما نیستند؛ اگر آنها را به برگرفتن نیزه امر کنید و یا بر علیه مردم بشورانید. مطیع فرمائتان خواهند بود. و حال از نزد شما در حالی منصرف می‌شوند که باهم اختلاف دارند. راوی گوید: ابوعبدالله مانند پدرش جواب داد^۱.

همچنین کلینی از موسی بن اُشیم روایت کرده که گوید: نزد ابوعبدالله علیه السلام بودم که مردی راجع به آیه ای از قرآن از وی سؤال کرد ابوعبدالله جوابش را داد. سپس شخصی دیگری داخل شد و راجع به همان آیه از او سؤال کرد. ابوعبدالله برخلاف جواب مرد اول، به او جواب داد. بر اثر آن چنان شدم که انگار قلبم به وسیله چاقو تکه تکه می‌شود... در حالی که در همان حال و وضعیت بودم ناگهان شخص دیگری داخل شد و راجع به همان آیه از ابوعبدالله پرسید، او برخلاف جواب من و جواب دیگری، به او جواب داد. آنگاه درونم آرام گرفت و دانستم که آن به خاطر تقیه از امام سرزده است.

1 - اصول الکافی، کلینی، ۶۵/۱.

سپس امام رو به من کرد و گفت: ای ابن اُشیم، همانا خداوند - عزوجل - حضرت سلیمان پسر داود را مخیر کرده و فرمود: ﴿ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴾^۱ «(ما بدو وحی کردیم که) این (چیزهایی که به تو داده ایم) عطاء ما است، پس (به هر کسی که می‌خواهی) ببخش یا (آن را از هر کس که می‌خواهی) باز دار، بدون هیچ گونه حساب و کتابی (که در برابر دادن یا ندادن، از تو کشیده شود)». و امور دین را به پیامبر ﷺ تفویض کرده و فرموده: ﴿ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ﴾^۲ «چیزهایی را که پیغمبر ﷺ برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید». پس خداوند هر چیزی را که به رسول الله ﷺ سپرده، به ما هم سپرده است.^۳

یوسف بحرانی می‌گوید: همانا ائمه برای هر یک از قضایا و مسائل، احکام مختلفی بیان کرده اند اگر چه هیچ یک از مخالفین در حضور آنان نبوده باشد. می‌بینی که آنان برای یک مسأله جوابهای متعدد و مختلفی داده اند اگر چه حتی یکی از مخالفان قائل به آن نبوده باشد.^۴

بنابراین، «امام» با اختیار خود و بدون هیچ ضرورتی به «تقیه» یا دروغ و سخن باطل تمایل پیدا می‌کند.

1 - ص/ ۹.

2 - حشر/ ۷.

3 - اصول الکافی، کلینی، ۲۶۵/۱-۲۶۶.

4 - الحدائق الناضرة، یوسف بحرانی، ۵/۱.

پیامبران - علیهم السلام - هیچ گاه به «تقیه» عمل نکردند:

وقتی دانستیم که شیعه معتقدند که «امام» به منزله یک پیامبر و بلکه بالاتر از پیامبر است و وقتی به قرآن کریم مراجعه می‌کنیم، حتی یک پیامبر - از نوح و هود و صالح و لوط و موسی و شعیب و عیسی و دیگر پیامبران علیهم السلام تا حضرت محمد ﷺ - نمی‌یابیم که به تقیه پناه برده باشد و آیات خداوند را کتمان نماید و از ترس جان خود یا با اختیار و بدون هیچ ترسی، آن را ابلاغ ننماید در حالی که اغلب آنان از جانب قوم خود به استضعاف کشیده شده و مورد ظلم و ستم قرار گرفتند. اگر چنین می‌بود و آنان به تقیه پناه می‌بردند، آن وقت هدف از پیامبری و بعثت وی منتفی می‌شد. چرا مبعوث شود و به عنوان پیامبر برگزیده شود در حالی که پیام الهی را ابلاغ نمی‌نماید؟ یا خیر پیام الهی را ابلاغ نماید اما به گونه‌ای که به موافق خواسته‌ها و آرزوهای کافران سرکش باشد؟ آیا هیچ عاقلی - صرف نظر از اینکه مسلمان هم باشد - این را می‌گوید؟^۱

1 - یکی از بزرگان شیعه کتابی نوشته که در آخر آن آمده است: «... پاسخ راستگویان آل محمد - سلام و درود خداوند بر او و سایر پیامبران باد! - در اینکه اگر فردا در پیشگاه پروردگار بلند مرتبه از ما بپرسند که هنگام ظهور فتنه و بدعت و خرافات چه کار کردیم از ترس اینکه مبادا لعنت خداوند شامل حالمان گردد؛ لعنتی که خداوند آن را به عالمانی که هنگام پیدایش بدعتها و خرافات، علم خود را آشکار نمی‌کنند، وعده داده است». (عصمة المعصوم علیه السلام وفق المعطیات القرآنیة، جلال الدین علی الصغیر، چاپ دوم، بغداد، سال ۲۰۰۳ میلادی (۱۴۲۴هـ ق)، ص ۴۲۷).

ما نمی‌دانیم آیا بیان حق و آشکار نمودن آن هنگام پیدایش بدعتها و خرافات تنها مختص به علماست و شامل حال ائمه نمی‌شود؟ بنابراین، نقش ائمه چیست؟ یا در زمان ائمه حق آشکار بوده و بدعتها و خرافات وجود نداشته‌اند؟ پس در این صورت علت تمایل آنان به

بسیاری از احکام شرعی در فقه جعفری بر اساس این قاعده باطل بنا شده اند. و اقوال صحیح ائمه به خاطر حمل بر تقیه باطل اعلام شده اند؛ از آن جمله روایتی است که طوسی از محمد باقر نقل کرده که او گفت: «پدرم در خانه اش برای نماز اذان گفت و در اذانش عبارت «الصلاة خیرٌ من النوم»: «نماز بهتر از خواب است» بر زبان جاری ساخت». طوسی می‌گوید: این قول امام، بر تقیه حمل می‌شود، چون علمای امامیه بر عمل نکردن به آن، اتفاق نظر دارند^۱.

به نظر ما شیعه به اختراع «تقیه» پناه برده اند تا راهی را بیابند تا از طریق آن از روایات زیادی از ائمه ای که آنان ادعای پیروی شان را دارند و موافق آراء و عقاید اهل سنت است، فرار کنند. به همین خاطر شیعه تمام روایاتی که با آراء و عقاید اهل سنت موافقت و سازگاری دارند، بر تقیه حمل نموده اند. اما آنان دچار امر بدتری شده اند؛ آنان همانند کسی هستند که از گرمای سوزان به آتش پناه می‌برد؛ چون «تقیه» به دو دلیل، اطمینان به روایت نقل شده از ائمه را بعید می‌گرداند:

اول: جایز بودن کذب ناقل در آنچه که از «معصوم» نقل می‌کند، چون کسی که دروغ را بر امامش جایز می‌داند، به طریق اولی، کذاب و دروغگوست.



بکارگیری «تقیه» چیست؟! تقیه ای که هیچ هدف و نتیجه ای ندارد جز منصرف کردن مردم از حقی که با باطل آمیخته شده و آنان نمی‌دانند کدام حق است و کدام باطل؟! پس آیا نقش و وظیفه امام در حیات، این است که مردم را از حق منع کند و برایشان دامی قرار دهد تا عمداً آنان را در باطل غوطه ور سازد؟ یا اصلاً نقش و وظیفه امام در دین چیست؟

1 - تهذیب الأحکام، طوسی، ۱/۱۵۱.

دوم: اگر به فرض تمامی آنچه که از «امام» نقل شده، صحیح هم باشد، ولی ما نمی‌دانیم که مقصود اصلی امام از سخنی که به او نسبت داده شده کدام است؟ آیا منظور حقیقی امام همان است که گفته، یا خیر آنچه گفته، از روی تقیه بوده و منظور اصلی امام نبوده است؟ و این به طور کلی منجر به برداشته شدن ثقه و اطمینان از فقه امامیه می‌شود حتی اگر ما صحت نقل روایات از امام را به فرض بگیریم؛ چون آنان بنا به قاعده «تقیه» تنها هنگام تبدیل و تحریف روایات نقل شده از ائمه عمل می‌نمایند.

تازه این، در صورتی است که قول نقل شده از امام در مسأله ای، تنها یک قول باشد؛ پس اگر اقوال نقل شده در یک مسأله مختلف و متعدد باشد، وضعیت چگونه است؟ همچنان که واقعیت عملی فقه امامیه چنین است که اقوال نقل شده از ائمه در یک مسأله، مختلف و متعدد است.

علمای شیعه در چگونگی تطبیق «تقیه» متحیر اند و نمی‌دانند چه کار کنند:

شگفت تر آنکه هنگامی که به طور مفصل بر مسائل فقهی شیعه اطلاع یابی، می‌بینی که فقهای شیعه در تعیین اینکه کدام یک از اقوال منسوب به امام از روی تقیه بوده و کدام یک، قول حقیقی امام بوده، در میان خود به شدت اختلاف نظر دارند!! علمای گذشته و حال شیعه، پیش از دیگران از این امر رنج برده و اعتراض کرده اند. این جعفر شاخوری است که می‌گوید: «همانا ما علمای بزرگ شیعه را می‌بینیم که در تعیین و تشخیص اینکه کدام یک از روایات صادره از ائمه از روی تقیه بوده و کدام یک به خاطر بیان حکم واقعی از ائمه سر زده، اختلاف نظر دارند؛ به عنوان مثال نجاست خمر را در نظر بگیر: بسیاری از علمای شیعه از جمله شیخ طوسی به نجاست آن فتوا داده اند، چون آنان روایت وارده درباره طهارت خمر را بر تقیه حمل کرده اند. اما با این حال می‌بینیم که عده ای از فقهاء از جمله «مقدس اردبیلی» به طهارت آن فتوا داده اند،

چون آنان به عکس، روایات وارده درباره نجاست خمر را بر تقیه حمل نموده اند. و این امر، سردرگمی متقدمین را در به کارگیری تقیه و کیفیت تطبیق آن را نشان می‌دهد». در جای دیگری می‌گوید: «اگر بخواهیم غیر از آن ده ها مثال را بیاوریم، کتاب خاصی را تألیف می‌کردیم که آشفتگی و بی‌نظمی تعیین موارد تقیه را مؤکد می‌ساخت؛ چیزی که شبیه آشفتگی و بی‌نظمی ادعای اجماع در مسائل فقهی است، که این آشفتگی در تعیین موارد تقیه منجر به اختلاف زیادی در فتوای علماء شده که این اختلاف بر اثر تعیین و تشخیص اینکه کدام یک از روایات صادره از ائمه از روی تقیه بوده و کدام یک از روی تقیه نبوده، ایجاد شده است»^۱.

این چنین فقه و مذهب جعفر صادق علیه السلام از بین رفت:

این چنین فقه و مذهب جعفر صادق علیه السلام از بین رفت. و این تنها نتیجه مسلمی که ما به مقتضای دلیل مستند به علم و تحقیق و استدلال گفته باشیم، نبوده است و بس؛ بلکه چیزی است که علمای بزرگ امامیه بدان اعتراف نموده اند. این یوسف بحرانی است که بدون هیچ تردیدی صراحتاً می‌گوید: «هیچ حکم از احکام یقینی و قطعی دین جز احکام اندکی معلوم و مشخص نیست، به خاطر اینکه احادیث دینی با روایات تقیه در آمیخته است»^۲.

چرا شیعه به «تقیه» روی آورده اند؟

هنگامی که علل گرایش و روی آوردن شیعه به اساس «تقیه» را مورد بررسی قرار می‌دهیم، می‌بینیم که این موضوع تنها و تنها به خاطر فرار از تنگنانهایی بوده که دائماً با آن مواجه بوده اند. این تنگناها بر دو قسم اند:

1 - حركية العقل الاجتهادي لدى فقهاء الشيعة الإمامية، جعفر شاخوری، ص ۷۲-۷۵.

2 - الحدائق، یوسف بحرانی، ۵/۱.

۱- تنگناهایی که در روایات وارده از «ائم» که مخالف مذهب شیعه و موافق مذاهب اهل سنت، وجود دارند.

۲- تنگناهایی که سبب اختلافات شدید میان بسیاری از روایات نقل شده از «ائم»، به وجود آمده اند.

«امام» دین را ضایع و تباه ساخته تا خودش را حفظ نماید:

اما در حقیقت شیعه از یک چاله فرار کرده اند تا در چاله ای عمیق تر بیافتند. آنان به وسیله «تقیه» شناخت چهره مذهب حق را بر خود از بین برده اند. در حالی که می‌بینیم امامیه ادعا می‌کنند که خداوند متعال برای مردم امام معصومی را منصوب کرده تا دینشان را از نابودی و اختلاف حفظ کند و آنان را از تفرق و چند دستگی منع نماید، اما می‌بینیم «که امام - با به کارگیری تقیه - خودش را حفظ نموده و دین را ضایع و تباه ساخته است»^۱.

پس از فقه جعفر صادق چه چیزی مانده است؟

1 - الشهادة الثالثة في الأذان، علاء الدین بصیر، نسخه خطی.

فصل ششم

مضمون «فقه جعفری»

همان طور که مضامین باطل و فاسد روایات مقتضی عدم صحت نسبتشان به ائمه دین است، به همان صورت هم مضامین باطل و فاسد فتاوا، مقتضی عدم صحت نسبتشان به آنان است.

آنچه در زیر می‌آید خلاصه‌ای از فتوایی است که من آنها را از فتاوی شاذ متقدمین نیافته‌ام و از مواردی نیستند که بدان عمل شوند. بلکه از جمله فتوای علمای معاصر است که امروزه جمهور شیعیان مقلد آنان هستند:

متعّه با دختر شیرخواره:

نزدیکی با همسر قبل از نه سالگی جایز نیست خواه نکاح، دائم باشد یا منقطع. اما سایر بهره‌های جنسی از قبیل لمس کردن از روی شهوت، در آغوش گرفتن، هم زانو شدن هیچ اشکالی ندارد حتی در دختر شیرخواره (!!).^۱

متعّه با دختر باکره:

آیا متعه با دختر باکره مسلمان بدون اجازه ولی اش در صورتی که ترس از وقوع در عمل حرام داشته باشد، جایز است؟
بله، اگر ولی دختر مانع ازدواج با هم کفو خود شود در حالی که دختر به او رغبت داشته باشد و این ممانعت خلاف مصلحت دختر باشد، اجازه ولی از اعتبار ساقط

1 - تحریر الوسيلة، خمینی، ۲/۲۴۱.

می‌شود. و در این صورت تمتع و بهره جنسی از آن دختر در صورتی که عقد، منقطع باشد، جایز است. البته به شرط عدم دخول در قُبُل و دُبُر^۱.

آیا اجازه ولی دختر باکره جهت متعه با او هر چند بدون دخول باشد، شرط است؟
اجازه ولی دختر باکره جهت متعه با او در عقد انقطاعی شرط نیست ولی عدم دخول با او در عقد انقطاعی شرط است و باید لفظاً آن را بر زبان جاری سازد^۲.

متعه با دختر اروپایی:

مسأله (۲۸۹): آیا متعه با دختر اروپایی و غربی بدون اجازه ولی اش جایز است؟
جواب: هرگاه فرض کنیم که ولی، افسار دخترش را در تمامی شئون و امورش به خود دختر واگذار کرده، در آن صورت نیازی به اجازه ولی حتی برای دختر مسلمان، نیست (!) یا اگر در مذهب آن دختر کسب اجازه لازم نباشد، در آن صورت متعه با او بدون مراجعه به پدرش حتی برای دختر مسلمان، جایز است (!!)

همان طور که اگر ولی دختر باکره مانع ازدواج او با هم کفو خود شود و هم کفو دیگری وجود نداشته باشد، اذن او از اعتبار ساقط می‌شود.^۳

متعه با دختر و زن زناکار:

مسأله (۲۳۷): امروزه در بسیاری از کشورهای مشهور جهان، زنا و فحشاء وجود دارد و بسیاری از دختران این کشورها برای آنان منبع درآمد هستند، پس هرگاه شخصی بخواهد با دختری از این کشورها متعه کند، آیا پرسیدن درباره اینکه آن دختر، همسر دارد یا اینکه زناکار است یا اینکه در حال گذراندن عده است یا خیر، واجب است؟

1 - مسائل و ردود، محمد صادق صدر، ص ۵۵.

2 - همان.

3 - همان.

جواب: پرسیدن درباره وضعیت آن دختر واجب نیست مگر اینکه یقین داشته باشد که قبلاً با کسی ازدواج نموده و شوهر داشته است یا اینکه یقین داشته باشد که مطلقه است. پس اگر در طلاق دادن زن اولی شک داشته باشد، در این صورت از او سؤال کند آیا شوهر دارد یا نه؟ اگر بگوید: بله، من شوهر ندارم، کافی است. و اگر راجع به زن دومی شک کند که آیا عده اش را سپری کرده یا نه، در این صورت از او بپرسد؛ اگر بگوید: بله، عده ام را سپری کرده ام، کافی است. اما متعه با زن زناکار که مشهور به زنا هستند، بنا به احتیاط صحیح نیست مگر اینکه یقیناً از عمل خود توبه کنند، که در آن صورت نکاح با او چه متعه باشد و چه نکاح دائم، صحیح است.^۱

متعه بر متعه:

مسأله (۲۹۳): آیا مردی که قصد متعه با زنی را دارد، مطلع کردن او به اینکه آن زن هنوز عده اش از مردی که قبلاً با او متعه کرده، سپری نشده، واجب است؟
جواب: مطلع کردن او واجب نیست. (۱)^۲.

نزدیکی با زن از دُبُر:

کلینی از رضا روایت کرده که از او سؤال شد: آیا مرد می‌تواند از دُبُر با همسرش نزدیکی نماید؟ گفت: بله می‌تواند.^۳
اما شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی روایات زیر را نقل می‌کند:
از ابویعفر روایت است که گوید: از ابو عبدالله علیه السلام درباره مردی که از دُبُر با زنش نزدیکی می‌کند، پرسیدم. گفت: اگر آن زن راضی باشد، اشکالی ندارد.

1 - همان.

2 - همان.

3 - فروع الکافی، ۵/۵۴۰.

از ابوالحسن رضا علیه السلام درباره مردی که از دُبر با زنش نزدیکی می‌کند، پرسیدم. گفت: آیه ای از قرآن که سخن لوط به قوم خویش است، آن را حلال کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿هَتُوْلَآءِ بَنَاتِي هُنَّ اَطْهَرُ لَكُمْ﴾^۱ «اینها دختران من اند و برای شما (از آمیزش با ذکور) پاکیزه ترند (من حاضرم آنان را به عقد شما در آورم)». و معلوم است که آنان (قوم لوط) فقط نزدیکی از دُبر را می‌خواستند.

طوسی بر دو روایتی که در خصوص تحریم نزدیکی با زن از دُبر وارد شده تعلیق آورده و یکی از آن دو روایت از سدیر نقل شده که گفت: از ابوعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «محاش النساء علی امتی حرام»: «نزدیکی کردن با زنان از دُبر بر امتم حرام است»، او در تعلیق این دو روایت گفته است: این دو حدیث بر کراهت حمل می‌شود، چون بهتر آن است که از آمیزش با زن از دُبر اجتناب شود هر چند که این عمل، حرام نیست. روایتی که احمد بن محمد بن عیسی از برقی که آن را به طور مرفوع از ابویعفور نقل کرده بر آن دلالت دارد. در این روایت ابویعفور گوید: «از ابوعبدالله علیه السلام راجع به نزدیکی با زنان از دُبر پرسیدم، گفت: اشکالی ندارد ولی دوست ندارم که آن عمل را انجام دهی...». همچنین طوسی در تعلیق دو روایتی که راجع به تحریم نزدیکی با زن از دُبر وارد شده، گفته است: احتمال دارد که این دو حدیث به خاطر تقیه از امام صادر شده باشند.^۲

1 - هود/۷۸.

2 - الاستبصار، طوسی، ۲۴۲/۳.

اباحه نگاه کردن به زنان بیگانه:

- اباحه نگاه کردن به چهره زنان زیبارو^۱.

- اباحه نگاه کردن به عورت زنان غیر مسلمان^۲.

با استناد به این نصی که به ناحق و دروغ به اهل بیت نسبت داده شده، حلال دانستن نگاه به فیلمهای سکسی زنان بیگانه، خیلی آسان است.

- بلکه از نظر آنان نگاه کردن به بدن زنان بی حجاب و مبتذل به شرطی که از روی لذت شهوانی نباشد، جایز است. و در این مورد میان زنان کافر و غیرکافر تفاوتی وجود ندارد، همچنان که میان صورت و دو کف دست و میان سایر اعضای بدن که آنان بنا به عرف و عادت خود نمی پوشانند، فرقی وجود ندارد^۳.

اما اینکه «عدم لذت شهوانی» را شرط دانسته اند، همانند آن است که گفته شود: شراب خواری به شرط آنکه انسان را مست نکند، جایز است.

عورت مرد مسلمان:

- برای پوشاندن عورت مرد مسلمان همین کافی است که دستش را بر روی آلت تناسلی خود قرار دهد. ولی پوشاندن دُبر واجب نیست، چون دو تا لگنش آن را پوشانده‌اند^۴.

1 - فروع الکافی، ۵/۵۴۲.

2 - همان، ۶/۵۰۱.

3 - المسائل المنتخبة، سیستانی، ص ۳۴۸، مسأله (۱۰۲۰).

4 - همان.

نماز خواندن با بدن برهنه:

- مسأله (۲۲۲): در نماز باید عورت پوشانده شود. که عورت مردان، قُبُل و دُبُر و دو تا بیضه است.^۱

این حالت در نماز است! تصور کن یک نمازگزار یا جماعتی از نمازگزاران با این حالت نماز بخوانند و به رکوع و سجده روند!!

جواز داخل شدن به حمام عمومی با حالت برهنه، و «امام» شخصاً این عمل را در حضور مردان انجام می‌دهد:

- می‌توان به محض مسح بدن با «نوره» برهنه داخل حمام عمومی شد. «نوره» ماده‌ای شیمیایی است که موهای بدن را زائل می‌کند. بلکه می‌بینی این عمل شنیع به خود امام باقر نسبت داده شده است!!^۲

جواز خلوت با زن بیگانه و تعلیم رانندگی به او بدون آنکه کس دیگری همراهشان باشد:

- خلوت با زن بیگانه به شرط امان بودن از فتنه و فساد، اشکالی ندارد.^۳
- زن می‌تواند به همراه مرد بیگانه تعلیم رانندگی ببیند به گونه‌ای که هر دو با هم در اماکن مناسب برای تعلیم و آموزش رانندگی، سوار ماشین باشند، هر چند آن اماکن خلوت باشد اما به شرطی که مستلزم وقوع در حرام نباشد.^۴

1 - المسائل المنتخبة، سیستانی، ص ۱۰۰. همچنین خوئی این فتوا را داده است.

2 - فروع الکافی، ۵۰۳/۶.

3 - المسائل المنتخبة، مسأله (۱۰۳۰).

4 - مسائل وردود، محمد صادق صدر، ص ۷۷، مسأله (۴۰۷).

خوابیدن میان دو زن در یک بستر:

- مرد می‌تواند در یک بستر میان میان دو زن بخوابد.^۱

عاریت گرفتن زوجه برده و عاریت گرفتن فرج کنیز:

- همچنین مرد وقتی که به همسر برده اش نگاه می‌کند و به او تمایل پیدا می‌کند، می‌تواند با او آمیزش نماید و برده اش را وادار به ترک زوجه نماید سپس بعد از آمیزش اگر خواست زوجه را به برده اش باز گرداند.^۲

- جایز است که مردی فرج (شرمگاهی) کنیزش را به دیگری عاریه بدهد تا با او جماع کند و بعد آن را به او برگرداند.^۳

عمر بن خطاب به زور با ام کلثوم، دختر علی ازدواج می‌کند:

- عمر به زور با دختر علی ازدواج کرد و علی به خاطر ترس از قدرت و توان عمر، به این ازدواج تن داد. این سخن زشت و ناپسند به امام صادق با الفاظی که درون از آن وحشت می‌کند، نسبت داده شده که گویا گفته است: «این همان فرجی است که از ما غضب کرده اند.»^۴

1 - فروع الکافی، ۵/۵۶۰.

2 - همان، ۵/۴۸۱.

3 - همان، ۵/۴۷۰.

4 - همان.

جماع به شکل قطار:

- نزدیکی در دُبُر خنثی بنا به رأی محتاط تر لزوماً موجب جنابت است و بایستی غسل جنابت به جا آورده شود... و اگر یک نفر خنثی به یک مرد یا یک زن دخول کند ولی انزال صورت نگیرد، غسل بر او و و طء شونده واجب نیست.
و اگر مردی به یک نفر خنثی دخول کند و آن خنثی به زنی دخول نماید، در این صورت غسل تنها بر خنثی واجب است و بر آن مرد و زن، واجب نیست.^۱

شک در تحقق جنابت به سبب آمیزش با ذکور:

- نزدیکی در قُبُل و دُبُر موجب جنابت برای مرد و زن است. و احتیاطاً آمیزش با ذکور هم موجب جنابت برای و طء کننده و و طء شونده، است.^۲ یعنی از نظر شیعه در صورت آمیزش با ذکور، تحقق جنابت قطعی و یقینی نیست.

زندگی با زن زناکاری که بر زنا کردن اصرار دارد و مدام زنا می‌کند،

جایز است:

- مسأله (۹۸۹): زوجه بر اثر زنا کردن بر شوهرش حرام نمی‌گردد هر چند بر زنا اصرار و استمرار داشته باشد. اما در صورتی که زوجه از عمل زنا توبه نکند، بهتر آن است که شوهر او را اطلاق دهد.^۳

با تمام خانواده زن نزدیکی می‌شود:

1 - منهاج الصالحین، خوئی، ۴۸/۱.

2 - المسائل المنتخبة، خوئی، ص ۱۵-۱۴.

3 - المسائل المنتخبة، سیستانی، ص ۳۴۰.

- مسأله (۹۹۲): هرگاه مردی با یک زن ازدواج کند سپس با پدر یا برادر یا پسر آن زن آمیزش نماید، زن بر او حرام نمی‌گردد.^۱

لواط وضو را نقض نمی‌کند:

از جمله چیزهایی که موجب جنابت است، جماع می‌باشد که با دخول حشفه (سر آلت تناسلی) در قُبُل یا دُبُر تحقّق می‌یابد. اما در آمیزش با ذکور، احوط، لزوم جمع میان غسل و وضو برای وطء کننده و وطء شونده می‌باشد در صورتی که هر دو بی وضو باشند. اما اگر وضو داشته باشند، تنها غسل کافی است.^۲

این سبک عقلی و بی‌خردی و سخنان احمقانه چه ربطی به امام جعفر صادق دارد؟ آیا معقول است که جعفر صادق، آن عالم ربانی و جلیل‌القدر چنین سخنان احمقانه‌ای بر زبان جاری سازد؟ نه، هرگز! پس فقه و مذهب جعفر کجاست؟!!!
و حالا...

آیا با من یقین حاصل کردی که «مذهب جعفری» افسانه‌ای بیش نیست؟ و اگر تبلیغات و رسانه‌های تبلیغاتی و نشریه‌ها نمی‌بودند، اصلاً مذهبی به نام مذهب جعفری وجود نمی‌داشت، چون بر اصل و اساسی علمی پایه‌گذاری نشده و بهره‌ای از واقعیت و حقیقت ندارد.

وصلی الله تعالی وسلم وبارک علی سیدنا محمد وعلی آله وأصحابه وأهل بیته
وأتباعه أجمعین.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

1 - المسائل المنتخبة، خوئی، ص ۳۰۰.

2 - منهاج الصالحین، خوئی، ۴۷/۱، مسأله (۱۷۲).

فهرست منابع و مآخذ بر حسب پیوسته آمدن آنها در این کتاب

- ۱- العدة فى أصول الفقه، ابو جعفر طوسى.
- ۲- مدخل إلى فهم الإسلام، يحيى محمد.
- ۳- أدوار الفقه الإمامى، جعفر سبحانى.
- ۴- عقائد الإمامية، محمد رضا مظفر.
- ۵- الأصولية والإخبارية بين الأسماء والواقع، محمد سعيد حكيم.
- ۶- مع علماء النجف، محمد جواد مغنیه.
- ۷- الشيخية نشأتها وتطورها ومصادر دراستها، محمد طالقانى.
- ۸- الطائفية والسياسة فى العالم العربى، دكتور فرهاد ابراهيم.
- ۹- لؤلؤة البحرين، يوسف بحراني.
- ۱۰- المعالم الجديدة للمرجعية الشيعية، محمد حسين فضل الله.
- ۱۱- مرجعية المرحلة وغبار التغيير، جعفر شاخورى.
- ۱۲- معجم رجال الحديث، ابوالقاسم خوئى.
- ۱۳- تهذيب الأحكام، ابو جعفر طوسى.
- ۱۴- الرسائل الأربعة، جعفر سبحانى، با تقديم طعان خليل موسى.
- ۱۵- الوافى، فيض كاشانى.
- ۱۶- حركية العقل الإجتهادى لدى فقهاء الشيعة الإمامية، جعفر شاخورى.
- ۱۷- مع الشيعة الإمامية، محمد جواد مغنیه.
- ۱۸- فقه الجنس فى قنواته المذهبية، احمد وائلى.

- ١٩- فقه الإمام الصادق، محمد جواد مغنية.
- ٢٠- تفسير الكاشف، محمد جواد مغنيه.
- ٢١- حقائق الأحكام فى رسالات الإسلام، محمد عاملى كاظمى.
- ٢٢- الحق المبين فى تحقيق كيفية التفقه فى الدين، فيض كاشانى.
- ٢٣- الحدائق الناضرة فى أحكام العترة الطاهرة، يوسف بحراني.
- ٢٤- الشهادات التاقب فى بيان معنى الناصب، يوسف بحراني.
- ٢٥- فقه الحياة، محمد حسين فضل الله.
- ٢٦- الشهادة الثالثة فى الأذان، علاء الدين بصير.
- ٢٧- آراء فى المرجعية الشيعية، عباس رضى.
- ٢٨- مسائل و ردود، محمد صادق صدر.
- ٢٩- مجلة الفكر الجديدة.
- ٣٠- أصول الفقه المقارن، محمد تقى حكيم.
- ٣١- محاوره عقائد مع الدكتور على أحمد السالوس فى كتابه فقه الشيعة الإمامية، امير محمد كاظمى.
- ٣٢- رجال الكشى، كشى.
- ٣٣- قواعد التحديث، غريقى.
- ٣٤- الفهرست، ابو جعفر طوسى.
- ٣٥- جامع الرواة، حائرى.
- ٣٦- نقد الرجال، تفرشى.
- ٣٧- أصول الكافى، محمد بن يعقوب كلينى.

- ٣٨- فروع الكافي، محمد بن يعقوب كليني.
- ٣٩- الموضوعات في الآثار والأخبار، هاشم معروف حسيني.
- ٤٠- معالم المدرستين، مرتضى عسكري.
- ٤١- الاستبصار، ابوجعفر طوسي.
- ٤٢- فقيه من لا يحضره الفقيه، ابن بابويه قمي.
- ٤٣- الإعتقادات، ابن بابويه قمي.
- ٤٤- عصمة المعصوم عليه السلام وفق المعطيات القرآنية، جلال الدين علي صغير.
- ٤٥- تحرير الوسيلة، روح الله خميني.
- ٤٦- المسائل المنتخبة، ابوالقاسم خوئي.
- ٤٧- المسائل المنتخبة، علي سيستاني.
- ٤٨- منهاج الصالحين، ابوالقاسم خوئي.